

# سازمانده کمونیست ۴۷

سردبیر: محمد فتاحی m.fatahi@gmail.com 00447881885815 تماس با کمیته: sazmandeh.k@gmail.com مردادماه ۱۳۹۰

- پایان یک بحث، رضا رخشان بهانه بود! محمد فتاحی
- پوپولیستهای لیبرال و انکشاف "خط پنج" جوابی به حمید تقوایی خالد حاج محمدی
- رضا رخشان در محاصره کمونیسم بورژوایی محمد جعفری
- چپ بورژوایی و جامعه بی طبقه توحیدی بهرام مدرسی
- یک نامه که بساط را به هم ریخت اسد گلچینی
- چپ سبز با مشت های گره کرده، در حاشیه "نقد" رضا رخشان خالد حاج محمدی
- در مورد یورش چپ حاشیه ای به رضا رخشان حسین مرادیگی
- درسهایی از نقد کمونیسم بورژوایی به رضا رخشان بهرام مدرسی
- رضا رخشان چرا مورد نفرت چپ ضد رژیم است؟ محمد فتاحی

## پایان یک بحث

## رضا رخشان بهانه بود!

محمد فتاحی

"ولی این حرفها که به گوش دمکرات فرو نمیروند، او نماینده خرده بورژوازی است، یعنی نماینده یک طبقه میانجی، که همه تضادهای دو طبقه رویارو باید در آن تعدیل شود، و به همین دلیل تصور میکند که وجود شریفش مافوق هرگونه تخصص طبقاتی است. دمکراتها قبول دارند که با طبقه‌ای ممتاز در برابر خود رویرو هستند، ولی میگویند خودشان به علاوه بقیه ملت، همه جزوی از مردم اند. و آنچه پیشنهاد میکنند بیانگر حقوق مردم است؛ نفع آنها همانا نفع مردم است. بنابراین پیش از ورود به مبارزه نیازی به بررسی منافع و موقعیت‌های متفاوت طبقاتی ندارند. نیازی هم ندارند که در مورد مناسب بودن وسایل مبارزه و سواست زیاد از حد نشان دهند. کافی است سرجنبانند تا مردم با همه منابع تمام نشدنی خود برخیزند و به جان ستمگران بیفتند. و اگر در عمل معلوم شد که نفع مورد نظرشان صکار نماز زیده، و نیرویشان در واقع عین بی‌نیرویی و ناتوانی بوده، تفصیرش به گردن سفسطه‌بازان جنایتکاری است که مردم یکبارچه را به گروه‌های متخاصم با یکدیگر تقسیم میکنند، یا به گردن ارتش است که حماقت و ناپییبایی‌اش مانع از درک این موضوع شده که هدفهای پاک دمکراسی همانا هدفهای خود او است، یا به علت آن است که در جریان اجرای برنامه اشتباه کوچکی پیش آمده است، و بالاخره برای آن است که دست تصادف، که قابل پیش‌بینی هم نبوده، باعث شده که این دفعه بازی را ببازند. خلاصه اینکه، دمکرات آنچنان موجودی است که از شرم‌آورترین شکست‌ها مثل زمانی که وارد مبارزه میشد پاک و منزّه بیرون میآید، با اعتقادی تازه به اینکه باید پیروز شد و آن هم نه از این رو که وی و حزیش میبایست از دیدگاه سابق خود دست بکشند، بلکه برعکس، از این جهت که شرایط باید برای پیروزی آماده گردد."

مارکس- هیجدهم برومر لونی بناپارت.

حملات هیستریک کمونیسم بورژوازی ایران به رهبران کارگری با پرچم نقد به رضا رخشان در دو ماه گذشته تا این لحظه پاسخ‌های خود را از ما گرفته است. این جنگ به بهانه پیام رضا رخشان به اتحادیه‌ها شروع شد اما در صف دشمنان قلم به دست رضا رخشان بنی بشری مسئله اش حمایت اتحادیه‌ها از طبقه کارگر ایران نبود، چون امر اینها این طبقه نیست. افراط در حمایت از طبقه کارگر نمیتواند به یک درنده خوبی سیاسی نسبت به رهبران این طبقه و کشف یک گرایش دست راستی یعنی فاشیستی در درون این طبقه منتهی شود. مشکل این چپ با کارگر حق طلب است که وسیله بازیهای سیاسی اش نمیشود. مشکل اصلی اینها قد افراشته رهبرانی است که برای فراخوان‌های این چپ تره خرد نمیکنند. در ذهن این چپ طبقه کارگر نیرویی است که نیاز به قیم و ولی فقیه سوسیالیستی و مجمع تشخیص مصلحت انقلابی دارد. در ذهن اینها ابدا قرار نبود کارگر خود به زبان آید و وکلای محترم خودگمارده را مرخص کند. به همین دلیل ساده دیروز اسالو اطلاعاتی و آمریکایی بود و امروز رضا رخشان احمدی نژادی و فاشیست شده است.

نزد این چپ کارگر هیچ چیزی جز یک وسیله نیست؛ مهره نمایشات سیاسی اینها، دکوراسیون آکسیون‌های دل خوشکنک اینها، سرباز سر به زیر و حرف گوش کن "سوسیالیست" اینها و بالاخره وسیله انقلاب و به قدرت رساندن اینهاست. حالا علیرغم تمام عشق این چپ به بازیهای سیاسی و علاقه و آفرش به تبعیت بی چون و چرای کارگر از مسیر او، کسانی پیدا شده اند میگویند مبارک خودتان باد آقا جان، شما بفرمائید، ما نیستیم. همین! گفتن همین حرف و به همین سادگی کافی است تا طرف دست راستی و فاشیست و عامل دولت و مزدور زمین و زمان معرفی شود.

تعرض اینها به کارگر مطلقاً ربطی به تفاوت‌های جنبش مجمع عمومی و شورا و سندیکا و اتحادیه ندارد. جدل رقیفانه فعالین و رهبران کارگری در مورد چگونگی سازماندهی تشکل‌های

توده‌ای کارگری به دنیای این چپ بیربط است. رهبر کارگری در جایی تشخیص میدهد ایجاد سندیکا ممکن تر و عملی تر است، در جای دیگری مجمع عمومی موثرتر و کارسازتر و بی دردرس تر است. این چپ اما نه سازمانده جنبش مجمع عمومی است و نه سندیکایی. گاو اینها تا آنجا که به کارگر مربوط است هیچ زمانی شیرده نیست.

کسی که ادعای صورت مسئله را می‌پذیرد که این صحنه درگیری هواداران مجمع عمومی و سندیکاست، تلویحا قبول میکند که اینها سنت مجمع عمومی در جنبش کارگری را نمایندگی میکنند و بخشی از جنبش طبقاتی کارگرانند، در حالیکه اینها هیچ رگه‌ای را در سنت اعتراض کارگری- نه سوسیالیستی، نه رفرمیستی، نه راست و نه چپ- نمایندگی نمی‌کنند. لذا ادعای دعوا بر سر سنت مجمع عمومی و سندیکا جعلی، ساختگی و بی پایه است. شورای مد نظر اینها مجمع عمومی فرامیخواند و تصمیم میگیرد برود پشت رفسنجانی نماز جمعه را "کارگری" کند. در غیر اینصورت شورا سیاست گریز، زرد، سازشکار، غیر انقلابی و به احتمال قریب به یقین احمدی نژادی است و باید منحل شود.

خشم دیروز اینها در مقابل امثال اسالو و امروز رخشان هیچ و مطلقاً هیچ چیزی جز ماهیت سیاسی و تعلق جنبشی اینها را نشان نمیدهد. درجه برافروختگی اینها در مقابل رهبر کارگری شباهت غریبی دارد با درجه تعجب مدیر کارخانه در مقابل کارگری که قرار نبوده در مقابل او دهن به اعتراض بگشاید.

تمام این چپ با هر عنوان بهداشتی و غیربهداشتی که برای خود گذاشته اند، یک جبهه متحد را در دوره گذشته نمایندگی کردند و دسته جمعی طبقه کارگر را به سربازی برای انقلاب شان هل دادند، اما نشد. خالد حاجی محمدی هزار بار حق دارد وقتی مینویسد اینها سربازان لشکر شکست خورده‌ای اند که به دنبال عقب نشینی از جبهه، از فرط عصبانیت زمین و زمان را به گلوله بسته اند. قرار بود کارگر برود گاری اینها را بکشد ولی نرفت. حالا سر راه فرار هر کسی از خائنین این انقلاب شان را به رگبار می‌بندند. از میان میلیون‌ها کارگری که جیغ و داد کمک کمک اینها را نانشیده گرفت، یکی و فقط یکی برگشته به اینها گفته آقا جان اگر طبقه ما سال 57 برای بخشی از طبقه شما بارکشی کرد و قدرت را از

آن یکی گرفت و تحویل این یکی داد، حالا این حماقت تکرار شدنی نیست، بروید پی کارتان. همین!

خیل شکست خوردگان حالا نشسته اند کنار هم مشغول تحلیل علل خیانت طبقه کارگر به انقلاب 88 شان اند. کشف کرده اند که شکست آن انقلاب رضا رخشان مانده‌ها را به حرف آورده و نشان از یک گرایش جدید در درون طبقه کارگر در اثر رکود سبز است. تحلیل اینها از نظر من بسیار واقعیت است. اگر در اوج قدرت سبز امثال من نوشتیم که کنار رفتن سبز فضا را برای کارگر حق طلب باز میکند سراغ کارش برود و حقش را بخواهد و جنبشش را سازمان دهد، امروز در غیبت ارتجاع سبز تعداد بیشمارانی در مراکز مهم صنعتی ایران مشغول کارهایی اند که در دوران سبز امکانش سخت بود. آن دوره هر کس لاستیک آتش نمیزد و سنگی پرت نمیکرد و عکسی از احمدی نژاد "میمونی" در اینترنت منتشر نمیکرد تحویل گرفته نمی‌شد، چه رسد به اینکه خبر اعتراض غیر سبزش منتشر شود. آن روز اگر کارگر به فکر اقدام مهمی می‌بود همه زیر بغلش میرفتند و مسیر نماز جمعه و فداکاری برای سبز نشان میدادند. به کارگر می‌گفتند روز انقلاب و قیام که قرار نیست کارگر سراغ حق و حقوق حقیر صنفی و مطالبات روزانه برود، قرار نیست به جای جنگ خیابانی خود را در صحن کارخانه درگیر اعتصاب و تحصن و مجمع عمومی کند. آن روز فضا همه جا انقلاب سبزی و حسین حسین میرحسینی و درگیری خیابانی بود.

با افت آن جنبش بله کارگر حق طلب نفس راحتی کشید که حالا نوبت اوست. تحریکات مهمی که در بخش‌های عمده مراکز صنعتی رخ داد و اخبارش وسیعاً پخش شد، روز سبز اصلاً شنیده نمی‌شد. با رکود سبز نوبت کارگر بود تا بگوید حالا نوبت جنبش من است و من حقم را میخواهم. و این اتفاق افتاد. مقالات رفقای متعدد در نشریه سازمانده کمونیست مجموعه‌ای پاسخ روشن به حملات ضد کارگری چپ بورژوازی در ماههای گذشته است. بحث در مورد حمله‌ای که به بهانه رضا رخشان شروع شد، از نظر ما خاتمه یافته است. افشاگری و نقد سنن ضد کارگری این چپ در سیاست ایران اما یکی از اولویت‌های مهم نشریه سازمانده کمونیست بشمار می‌آید.

\*\*\*\*

## پوپولیستهای لیبرال و انکشاف "خط پنج" جوابی به حمید تقوایی

خالد حاج محمدی

اخیرا حمید تقوایی در جواب به کسانی که در مقابل فحشنامه های فعالین حزبش علیه رضا رخشان و دستاوردهای کارگران هفت تپه سد بستند، خود راسا به میدان آمده است. دیگران خراب کردند و تقوایی قرار است "جبران" کند و "عمق" بیشتری به این تعرض راست بدهد. حمید تقوایی در نوشته خود به نام "از خط پنج تا بانک جهانی!" تلاشی ناموفق کرده است، تا بر فحشنامه های فوق لیاس تنوریبک پپوشاند و برای برون رفت از مخصصه ای که حزبش دچار آن شده راهی بیابد. من در نوشته قبلی خود "چپ سبز با مشت‌های گره کرده" جواب فعالین این حزب، فعالین کارمزدی و افراد پراکنده دیگر را دادم. اینجا و در جواب حمید تقوایی توجه خوانندگان را به نکاتی جلب میکنم.

### مشکل جدل با این "چپ"

یک مشکل جدی در جدال با این چپ، بحث غیر مستدل و فرهنگ نازلی است که به جای بحث سیاسی و روشن تحویل خواننده میدهند. به جای بحث و استدلال، با ادعاهای پوچ ابتدا تصویری از منتقد خود بیرون میدهند و شیطانی میسازند که "طرفدار رژیم" است، که "مبارزه کارگر را فروخته" است، که "طرفدار احمدی نژاد" و "پرو رژیم" است، و با این اتهامات سخیف و خودساخته، به جنگ "هیولای" دست ساز خود میروند. جنگی که در دنیای واقعی وجود خارجی ندارد. این سبک در سیاست ایران بیش از همه با مجاهدین و برخورد آنها به مخالفین شان شناخته شده است. مجاهدین نیز برای "از چشم انداختن مخالف خود"، ابتدا او را "مامور جمهوری اسلامی"، "اطلاعاتی" و "حقوق بگیر رژیم"، معرفی میکردند تا بتوانند به این بهانه برای فحاشی های خود مجوز "سیاسی" بسازند. حمید تقوایی و تمام همراهان او، که در این دوره علیه رضا رخشان دست به قلم بردند، با همین سنت و چه بسا مبتدل تر از مجاهد، به میدان آمدند. بگذارید به چند نقل قول از نوشته حمید تقوایی در اینجا اشاره کنم:

"اخیرا نظراتی علیه مجمع عمومی و در دفاع از طرح حذف پارانها و حمایت از سیاستهای اقتصادی دولت

احمدی نژاد به اسم کارگر و دفاع از منافع کارگران مطرح شده" - "مشخصا یک خصیصه گرایش معروف به خط پنج و با "کارگر کارگری" از بدو روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی تا امروز دفاع از جناحهای رژیم بوده است. دفاع از بنی صدر، از رفسنجانی و از خاتمی و خط دو خرداد در کارنامه این گرایش ثبت است. بهانه هم همیشه این بوده است که این جناحها میخوانند و میتوانند شرایط را متعارف کنند و سرمایه داری را رشد بدهند و این به نفع کارگران است." - "آنچه امروز جدید است موقعیت رقت بار احمدی نژاد، سردار سازندگی این حامیان اقتصاد متعارف، حتی در میان حکومتی ها و به جناحیهای دپروز خودش است. به دولتی دخیل بسته اند که نمونه تمام عیار جنایت و رذالت و در عین حال جوبونی و استیصال جمهوری اسلامی است. در این شرایط طرفداری از این حکومت با پرچم کارگر پناهی نیز به همین میزان رسوا و حقیر و جوبونانه است. خط و سیاست همان است اما در موقعیتی بسیار رسوا تر و رقت بار تر از گذشته!"

"خط پنجی ها هم شرایط هر چه باشد دفاع از "جناح متعارف کننده" رژیم یادشان نمیروند!" - "در جمهوری اسلامی این خط ارتجاعی شکل عربیان و تهوع آوری بخود میگردد. در اینجا حکومتی مجری طرح ریاضت کشی اقتصادی است که از پنجه هایش خون میچکد، نداها و سهرابهارا به گلوله بسته و صدها نفر را در کهریزکها به جرم مخالفت با حکومت مورد وحشیانه ترین شکنجه ها و تجاوزه قرار داده است!" - "دفاع از چنین حکومتی تحت لوی گشایش اقتصادی و خودرو دار شدن کارگران واقعا تهوع آور است. با همین نوع استدلالات بود که بخشی از جنبش کارگری در آلمان از فاشیسم هیتلری دفاع میکرد." - "این حمایت از کارگر نیست این ارتجاع بورژوازی در قالب کارگر زدگی و کارگر پناهی است... و در شرایط مشخص سیاسی ایران این نگرش به معنی تمکین به یکی از خونخوار ترین و جانی ترین دولتهای بورژوازی در تاریخ معاصر دنیا و قرار گرفتن در برابر جامعه ایست که در حال انفجار است. در جامعه ای نظیر ایران دستهای بانک جهانی بخون مردم آلوده است و حامیان سیاستهای توصیه شده بانک جهانی در این کشورها هر نیتی داشته باشند عملا در کنار ماشین جنایت دولتی قرار میگیرند."

اینها بخشی از نوشته دو صفحه ای حمید تقوایی است. نگاهی به این نقل قولها کافی است تا تصویری که تقوایی از منتقد خود مهندسی کرده است روشن شود. حمید تقوایی با تردستی و پیشی گرفتن از سنت مجاهد، "شیطانی" درست کرده است، او را به عنوان "مدافع حکومت" در گوشه ای گذاشته است و خود به عنوان "قهرمان" به جنگش میروند. با ادعاهای خود اژیته میشود. از این همه "پستی و تمکین و چاکری بورژوازی" که در وجود منتقد خود ساخته است، رگ گردنش متورم میشود. و سرانجام با مقداری فحاشی به رژیم، از این جدل "پیروزمند" بیرون می آید.

براستی نوشته حمید تقوایی به داستان دانی جان ناپلئون و "جنگ ممه سنی" بیشتر شباهت دارد تا نقد و جدل سیاسی. اینجا هم تمام صحنه، از پیش توسط صحنه گردان آماده شده است. "قهرمان" در افکار خود به جنگ "شیطانی" که ساخته ذهن خود تقوایی است میروند، و سرانجام داستان هم همچون همه داستانهای از این دست معلوم است. دشمن منهدم و تقوایی پیروز و سربلند بیرون می آید.

تقوایی برای همه ادعای خود، که تنها یک فقره آن برای "خانن" و "جانی" معرفی کردن هر انسانی کافی است، خود را ملزم نمی بیند حتی یک کلمه از گفته و نوشته های طرف خود نقل کند. حمید تقوایی "خط پنجی" را "کشف" کرده است که دیروز طرفدار بنی صدر و رفسنجانی و خاتمی بود و امروز طرفدار احمدی نژاد. اولاً تاریخی که حمید تقوایی از خط پنج آن زمان نوشته، در حقیقت جعلی است. در حقیقت، دوستان خط یک و سه و چهار امروز حمید تقوایی مدافعین بنی صدر و رفسنجانی و خاتمی بودند نه خط پنجیها. در ثانی "خط پنجی" امروز حمید تقوایی کارگران کمونیستی هستند که تلاش کردند طبقه کارگر به جنبش سبز کولی ندهد. تمام تنفر تقوایی و یارانش، تمام تنوری سازیها، تاریخ جعل کردند و شیطان سازیها، در حقیقت اعلام دشمنی با نسلی از کارگران کمونیست است، که بورژوازی لیبرال ایرانی را با طرفداران مختلفش را می شناسند و در "انقلاب ۸۸" حمید تقوایی برای فراخوانهایشان تره خرد نکردند، که به آن برمیگردم. حمید تقوایی معتقد است نقد اینگونه آدمها باید از خارج کشور صورت بگیرد، زیرا "پرو رژیمی های" این چنینی در ایران دستشان باز است و فعالین در داخل نمیتوانند به جدل با آنها بپردازند. در این ادعا دو حقیقت نهفته است.

حقیقت، عدم محدودیت فعال کارگری در ایران و باز بودن دست اش "در دفاع از رژیم"، نیست. بلکه دقیقاً برعکس، حضور در ایران و ترس از پلیس سیاسی و زندان و.. زبان فعال کمونیست و رهبر کارگری در ایران را بسته است و نمیتواند از خود دفاع کند. حمید تقوایی دقیقاً با علم به این حقیقت دهان باز کرده و کفجرائی میکند، میداند کسی که در جامعه ایران زندگی میکند و به اندازه پرونده های ساخته حمید تقوایی و یارانش، برایش پرونده ساخته اند، توان دفاع از خود را ندارد. واقعیت دیگر در گفته حمید تقوایی این است که فعالین حزبی یا هر آدم حقیقی دیگر در ایران نمیتواند به این شکل وارد این میدان شود. کسی که با بقال سرکوبه در یکی از شهرهای ایران رابطه داشته باشد، نمیتواند افسارگسیخته هر چرندی را علیه آدمهای حقیقی و حقوقی روی کاغذ بیاورد. ظاهراً حمید تقوایی و حزبی، همچون همه سکت ها و فرقه های موجود در جامعه، از همه این محدودیتها بری اند.

### "حکومت متعارف" و جن و بسم الله حمید تقوایی

همه فعالین این حزب که تاکنون در این بحث قلم زده اند، همراه رهبر حزبشان، از بیان اینکه جمهوری اسلامی حکومت متعارف بورژوائی است، به خشم می آیند و مدعی را به پرو رژیم، طرفدار بانک جهانی، پرو احمدی نژاد و اولترا راست و فاشیسم هیتلری و.. متهم میکنند. اعتقاد به متعارف بودن از جنابیت هم جرم بیشتری دارد. تا جایی که رابطه این حزب و حکومت متعارف بورژوائی در ایران درست مثل جن و بسم الله است. امروز بسیاری از حکومتهای مستبد در خاورمیانه از عربستان سعودی، سوریه، مصر، پاکستان و.. همگی حکومت های متعارف بورژوائی هستند. در همه این کشورها استبداد سیاسی به عنوان روبنای سیاسی حکومت بورژوائی و نیاز کارکرد سرمایه، حاکم است. در عربستان سعودی حق برده داشتن تنها چند دهه است از قانون مملکت حذف شده است، و سر بریدن با شمشیر هنوز رایج است. در پاکستان بردگی کارگر و محرومیت و استبداد سیاسی به مراتب از ایران بیشتر است. بحث این است که متعارف شدن یک رژیم به معنای تولید و باز تولید سرمایه و امنیت جامعه برای سرمایه گذاری، کجایش دردی از کارگر دوا کرده است. تنها استنتاجی که میتوان کرد این است که از دیدگاه این دوستان متعارف شدن حکومت بورژوائی، به

معنای انسانی تر شدن مناسبات حاکم و کاستن از درد و مرگ طبقه کارگر و مردم جامعه است. در غیر این صورت معلوم نیست متعارف نامیدن حکومت جمهوری اسلامی برای بورژوائی ایران، خارج از صحت و سقم آن، چه آوانسی به جمهوری اسلامی است، و چرا کسی که چنین اعتقادی داشته باشد، مجرم و پرو رژیم و.. است؟ گویا به حکومت مشتی جنایتکار مثل احمدی نژاد، نباید گفت حکومت متعارف بورژوائی!! مگر پاکستان و عربستان سعودی و سوریه، مستبد نیستند؟ مگر در این کشورها رفاه و آزادیهای سیاسی و گشایش فرهنگی بیشتر است؟ در عربستان حقوق زن بسیار رعایت میشود؟ اعدام و کشتن و زندان کم است؟ مگر اصولاً در حکومت متعارف بورژوائی رابطه کار و سرمایه تفاوتی با حکومت غیر متعارف بورژوائی دارد، یا کارگر به نان و نوائی میرسد؟ فرض بر اینکه کسی معتقد به متعارف بودن حکومت بورژوائی ایران باشد، چرا این جنابیت و طرفداری از احمدی نژاد و بانک جهانی و فاشیسم هیتلری است؟ واقعیت این است متعارف نامیدن حکومت جمهوری اسلامی خارج از درست و نادرستی آن، چیزی از ماهیت استعمار گرانه آن حکومت و طبقه حاکمه کم نمیکند. در تمام حکومتهای متعارف بورژوائی در خاورمیانه، در کشورهای مشهور به جهان سوم، استبداد سیاسی یک پای اصلی حفظ حاکمیت بورژوائی به دلیل نیاز سرمایه داری به تولید فوق سود امپریالیستی است. اگر مشکلی هست نه در متعارف بودن و نبودن جمهوری اسلامی، بلکه در تئوریهایی چپ ناسیونالیست لیبرال ایران است که فکر میکنند، با متعارف شدن حکومت ایران بحران از بین میرود، بهبودی ایجاد میشود و دامنه استبداد کم میشود، و در حقیقت تئوری انقلاب در پیچ بعدی آنها که هر روز نویش را میدهند، بر باد خواهد رفت. در این دیدگاه بحران زاده سرمایه داری و جزئی از کارکرد آن نیست، اول باید معتقد بود حکومت غیر متعارف است تا بتوان بحرانی بودن و بحران داشتن را از آن منتج کرد، تا بعد بتوان "همیشه و دایماً شرایط انقلابی است"، را به خورد مردم داد.

معنای انسانی تر شدن مناسبات حاکم و کاستن از درد و مرگ طبقه کارگر و مردم جامعه است. در غیر این صورت معلوم نیست متعارف نامیدن حکومت جمهوری اسلامی برای بورژوائی ایران، خارج از صحت و سقم آن، چه آوانسی به جمهوری اسلامی است، و چرا کسی که چنین اعتقادی داشته باشد، مجرم و پرو رژیم و.. است؟ گویا به حکومت مشتی جنایتکار مثل احمدی نژاد، نباید گفت حکومت متعارف بورژوائی!! مگر پاکستان و عربستان سعودی و سوریه، مستبد نیستند؟ مگر در این کشورها رفاه و آزادیهای سیاسی و گشایش فرهنگی بیشتر است؟ در عربستان حقوق زن بسیار رعایت میشود؟ اعدام و کشتن و زندان کم است؟ مگر اصولاً در حکومت متعارف بورژوائی رابطه کار و سرمایه تفاوتی با حکومت غیر متعارف بورژوائی دارد، یا کارگر به نان و نوائی میرسد؟ فرض بر اینکه کسی معتقد به متعارف بودن حکومت بورژوائی ایران باشد، چرا این جنابیت و طرفداری از احمدی نژاد و بانک جهانی و فاشیسم هیتلری است؟ واقعیت این است متعارف نامیدن حکومت جمهوری اسلامی خارج از درست و نادرستی آن، چیزی از ماهیت استعمار گرانه آن حکومت و طبقه حاکمه کم نمیکند. در تمام حکومتهای متعارف بورژوائی در خاورمیانه، در کشورهای مشهور به جهان سوم، استبداد سیاسی یک پای اصلی حفظ حاکمیت بورژوائی به دلیل نیاز سرمایه داری به تولید فوق سود و کاستن از درد و مرگ طبقه کارگر است و در هر دو حالت به روبنای سیاسی استبدادی چه مذهبی و چه غیر مذهبی آن محتاج است. حتی اگر انقلاب نارنجی و مخملی و سبز این حزب و کل جنبش بورژوائی لیبرال موفق میشد و به جای احمدی نژاد، موسوی، کروبی یا فرسنگجانی و خاتمی رئیس دولت میشدند، استبداد سرچایش باقی میماند.

### اهریمن احمدی نژاد، دم خروس پوپولیسم ۵۷

امروز میدیای بورژوائی و بخش اعظم اپوزیسیون بورژوائی ایران، از احمدی نژاد نه به عنوان نماینده بخشی از بورژوائی ایران، بلکه به عنوان اهریمنی که به هیچ پایه اجتماعی و طبقاتی وصل نیست بحث میکنند. تبلیغات کل میدیای غربی، بی بی سی، سی ان ان، رادیو فراد و کل روشنفکران بورژوا، ساختن چهره یک جلا از احمدی نژاد است، مستقل از اینکه او نماینده کدام بخش از بورژوائی است. غیر طبقاتی کردن احمدی نژاد و سیاست و جدالهای او، دادن تصویری انسان دوست و غیر خونخوار و جلا از بورژوائی ایران است. امری که بر نفرت عمیق مردم از جمهوری اسلامی و سران آن در حکومت، تغذیه میکند. در تفسیر ناسیونالیسم ایرانی ضد عرب، احمدی نژاد، نه رئیس یک دولت بورژوائی که "میمون" است، "عرب" است، "ایرانی" نیست و ایران و ایرانیت و فرهنگ ایرانی را خراب کرده است و "آبروی" ایران و ایرانیت را در جهان برده است. در میان این طیف در بهترین حالت احمدی نژاد با مدیریت بد، مانع رشد سرمایه های ایرانی و گشودن

شده است.

چپ لیبرال ایران عمق "مارکسیسم اش"، مخالفت با ولایت فقیه و استبداد مذهبی است. اگر سوسیالیستهای خلقی سال ۵۷ دلیل استبداد را "وابستگی" میدانستند، چپ لیبرال دلیل استبداد را ولایت فقیه و اسلام میدانند. در این نگرش احمدی نژاد، خامنه ای و... نماینده اسلام و ولی فقیه هستند و لذا استبداد را نمایندگی میکنند. حمید تقوایی در جواب کسانی که گویا معتقدند "جمهوری اسلامی متعارف" شده است، با پرخاش و اعتراض میگوید اینها طرفدار احمدی نژاد هستند و علیه استبدادی بودن دستگاه حاکمه و فاسد بودن آن و جنایتکار بودن و آدم کشی احمدی نژاد آژیتاسیون میکند. ظاهراً متوجه نیست که مشکل از سرشت احمدی نژاد و بدظیبتی یا صرف اسلامی بودن او نیست، نیاز طبقه سرمایه دار و سیستم است که نمایندگان آنها را مستبد، جنایتکار و آدمکش میکند. نمیتواند بفهمد که حکومت متعارف بورژوازی هم نمیتواند غیر مستبد، غیر جنایتکار و... باشد. در این دیدگاه خامنه ای و احمدی نژاد هیچ طبقه ای را نمایندگی نمیکند، به جایی وصل نیستند، منفعت زمینی و پول و سرمایه و سود و استثمار در شناخت آنها جانی ندارد. اما بر عکس تصور این چپ لیبرال، احمدی نژاد و خامنه ای بورژوازی هستند و بخشی از بورژوازی ایران را نمایندگی میکنند و تلاش میکنند در سیاست ایران جواب نیازهای کارکرد سرمایه، تولید و باز تولید سرمایه و تامین سود سرمایه با نیروی کار ارزان را بدهند. بخش عمده جدال و جنگ و دعوی جناحهای جمهوری اسلامی در اختلاف آنها در راه حلهایی است که در مقابل سرمایه میگذارند، جوابهایی که اتفاقاً بسیار زمینی، طبقاتی و از نگاه منافع مادی و زمینی طبقه ای معین در این جامعه و علیه منفعت طبقه کارگر است. در دیدگاه تقوایی استبداد بازتاب حاکمیت و خصلت سرمایه داری ایران نیست. در این بینش تقابل کار مزدی و سرمایه به عنوان جوهر اساسی نظام سرمایه داری و حاکمیت آن بر کل تولید اجتماعی و نیاز به استبداد سیاسی کلا کنار گذاشته شد است. در این دیدگاه در ایران استبداد هست چون جمهوری اسلامی نماینده استبداد مذهبی است.

حمید تقوایی مانند جناح راست جنبش خود، جنبش بورژوازی، بورژوازی ایران را از سیستم فکری و نقد خود حذف کرده است و احمدی نژاد را جایگزین آن کرده است، امروز این احمدی نژاد و استبداد او است که مانع

اصلی است. این نقطه اشتراک حمید تقوایی و حزبش با جنبش سبز است از اینرو است که با رهبران سبز که مشکلی نداشت، مردم را فراخوان میدادند که در نماز جمعه رفسنجانی شرکت کنند که مرکز ثقل انقلاب آنها بود، در روز عاشورای حسینی به عنوان مهمترین نقطه عطف انقلاب سبز، توقع سینه زنی سوسیالیستی را داشتند. جنگ با احمدی نژاد و انتزاع کردن امثال او یا خامنه ای از بورژوازی، نه بر اساس نقد مارکسیستی از سرمایه که بر اساس تئوریهای رایج محافل بورژوازی مخالف و تفاسیر رایج میدیانی و هالیوودی از جامعه ایران است. در این تفسیر احمدی نژاد از جایگاه اجتماعی و جنبشی به عنوان یکی از نمایندگان بورژوازی ایران کنده و تنها به عنوان آدمی مرتجع و عقب افتاده و... معرفی میشود.

### عاقبت پوپولیسم و تضاد عمده و غیر عمده، طبقه کارگر و دوری از مبارزه سیاسی

با انقلاب ۵۷ ایران و نقشی که "بورژوازی ملی و مترقی" این چپ در شکست انقلاب پیدا کرد و با سهیم شدن نمایندگان "بورژوازی ملی" در دولت ضد انقلاب اسلامی بعد از شکست انقلاب ۵۷، هم در عرصه تئوری و با نقد کمونیستها از سوسیالیستهای خلقی ایران، و هم در پراتیک، غیرمارکسیستی و غیر کارگری بودن همه تئوریهای این جریان و حامیانش بر باد رفت. اما در این چند دهه، همان پوپولیسم در قالبهای جدید با همان سنتها خودنمایی کرد. با عروج جنبش سبز و جدال بورژوازی لیبرال ایران بعد از انتخابات، کل چپ بورژوازی ایران به زیر پرچم سبز خزید. در این میان حمید تقوایی و حزبش پرچمدار توده ها در خیابان و انقلاب سبز شدند. تلاش کردند تعدیلاتی در سیاستهای خود بدهند، حکومت انسانی را جایگزین حکومت کارگری کردند، اعلام کردند با رهبران سبز سر جنگ ندارند، کمپینهای قدیمی تر خود را که ضد اسلامی بود و به عنوان قدیم مسلمان در ممالک غربی خود را معرفی کرده بودند فوری از سایتها رخت بر بست تا زمینه نزدیکی به سبز را ایجاد و موانع حواشی جریان خود را بردارند. در آخرین سند خود در همین اواخر و با بن بست و عقب نشینی جنبش سبز، یک بار دیگر اینها کارت سرنگونی طلبی خود را با محوریت ضد ولایت فقیه بلند کردند تا بخش ناراضی و ملیتانت سبز را از خود دور نکنند و امکان پیوستن آنها را به

حزب خود ایجاد کنند. و خلاصه در کل جدال این دوره، این حزب به نام انقلاب جاری و توده های در خیابان، همان تئوریهای پوپولیستی را این بار در قالب لیبرالیسم عیان خود به نمایش گذاشتند. یافتن جناحی از بورژوازی ناراضی ایران و اعلام رسمی آتش بس با آن به این نام که با موسوی کشتی نمیگیرم، ادامه همان تزه های پوپولیستی، مائویستی، سال ۵۷ ایران بود. اینکه امروز تضاد عمده با احمدی نژاد است نه موسوی و سبز، اینکه فعلاً باید با بخشی از بورژوازی ایران که همان بورژوازی لیبرال است، اعلام آتش بس کرد و علیه دشمن اصلی که دولت احمدی نژاد باشد، وارد میدان شد، بیان سیاسی همان تئوری ها است. حمید تقوایی به عنوان تئوریزه کننده و صاحب تئوری ارتجاعی فوق، با تحلیلهای غیر مارکسیستی به نام کارگر و کمونیسم، کارگران ایران را فراخوان دادند تا با بخشی از بورژوازی آشتی کنند، در این "انقلاب" شرکت کنند. روز عاشورای "سرخ" و نماز جمعه "سوسیالیستی" به ریاست رفسنجانی و روز قدس و روز مرگ و تولد هر آیت الله و مرتجعی را به عنوان میعادگاه انقلابیون سبز و روز تعرض "انقلاب" تعریف کردند و به صف انقلاب مخملی سبز پیوستند. حمید تقوایی در نوشته خود از قدرت گیری هیتلر و پیوستن خط پنجمی های آلمان به جبهه فاشیسم زیر لوای رشد سرمایه داری و به این اعتبار فاشیسم نامین مخالفان انقلاب سبز سخن میگوید. تقوایی فراموش کرده است که هیتلر اتفاقاً بر دوش تئوری توده ها و شرکت آنها در اعتراضات خیابانی، بدون توجه به افق حاکم بر تحرکاتی که فاشیسم را به قدرت رساند سر کار آمد. چپ ایران اگر در انقلاب ۵۷ به نام توده ها و مخالفت با "سگ زنجیری" آمریکا، زیر عیای خمینی "ضد امپریالیسم" رفت، در سال ۸۸ با همان تئوریهای زیر بیرق سبز و بورژوازی لیبرال ایران به صف شد. ما هزار بار گفتیم که شرکت توده های متفکر از جمهوری اسلامی در تحركات بعد از انتخابات، آرمان و آرزوها و نیت خیر این مردم و تنفر آنها از جمهوری اسلامی، سر سوزنی از ماهیت ارتجاعی آن جنبش، اهداف و پرچم و سیاست ضد کارگری حاکم بر آن کم نمیکند. همچنانکه شرکت بخشی از طبقه کارگر آلمان، به امید بهبودی در زندگی و پایان دادن به فقر و بیکاری، در جنبش نازیست های آلمان، از ماهیت فاشیستی و ضد کارگری و ضد انسانی نازیسم و جنبش ناسیونالیسم آلمان هیتلری کم نکرد.

اما در مورد کشف خط پنج مورد نظر حمید تقوایی و سیاست گریزی فعالین کارگری، توجه به یک نکته اساسی حیاتی است. خط پنج ساخته حمید تقوایی در حقیقت جواب به گرایش "کارگر کارگری" نیست، خط پنج مهندسی شده او در حقیقت اعلام دشمنی با فعالین کارگری و کارگران کمونیست مخالف جنبش سبز است. کل تنفر حمید تقوایی با همه صغرا کبرا چین ها و همه تئوری بافیها و پرونده سازیها برای آن فعالین، اعلام دشمنی با مخالفین انقلاب موسوی است. بحث خط پنج و تحزب گریزی در این جدال گمراه کننده و بیربط است. درد حمید تقوایی درد کل یاران دیروزش در جنبش "سبز راه امید" است که کارگر به آنها نپیوست. خودآگاهی طبقه کارگر ایران بیش از آن بود که "خط یکی های" امروز در جنبش سبز، بتوانند به نام توده ها در خیابان فریشت دهند. از نظر حمید تقوایی فعالین کارگری به انقلاب سبز خیانت کرده اند، مانع پیوستن طبقه کارگر به جنبش سبز شده اند و از نظر او این یعنی دوری کارگر از سیاست. مستقل از اینکه نقش مبارزه سیاسی برای کارگر چه است و چه زمانی چالش سیاسی حاکمیت در دستور روز اعتراض طبقه کارگر قرار میگیرد که اینجا مورد بحث من نیست، اما نپیوستن کارگران و مخالفت کارگران هیتلر تپه، شرکت واحد و... با جنبش سبز، عین دخالت در سیاست است. سیاستی که بورژوازی لیبرال را بدرست به عنوان بخشی از بورژوازی ایران به طبقه کارگر معرفی کرد و به آن نپیوست. کل "خط پنج" تراشیدن حمید تقوایی و تئوری "سیاست گریزی" کارگران همین است. جنبشی که حمید تقوایی و حزبش همراه حزب توده اکثریت، موسوی، کروی، رفسنجانی و خاتمی، جمهوری خواه و ناسیونالیست و همه قوم پرستان و فدرالیستها در آن حضور به هم رسانند. حمید تقوایی فراموش کرده است که کل دول غربی و میدیای نوکر و فاسد، همراه هواداران تاجر و ریگان تا سارکوزی و کامرون و اوباما و... از آن جنبش دفاع کردند. آنچه امروز لیدر این حزب را وادار کرده است که خود لباس رزم بپوشد و به جنگ مخالفان جنبش سبز و "انقلاب بر جریان" او بیاید، همین نپیوستن و مخالفت فعالین کارگری ایران با "انقلاب" ۸۸ آنها است. در نوشته قبلی خود در جواب فحشنامه های فعالین چپ سبز به روشنی گفتم که، تنفر و کینه و نفرت و فحاشی که انقلابیون سبز به نام نقد و به بهانه نامه یک فعال کارگری به اتحادیه های کارگری روی کاغذ آورده اند، تنها میتواند نشانگر

دشمنی عمیق طبقاتی باشد که این صف با کارگر مخالف سبز دارند. حمید تقوایی در این نوشته دقیقاً همان دشمنی طبقاتی را نمایندگی میکند که "سلحشوران" قبلی. این کینه و نفرت و اتهام و پرونده سازی از جانب این صف و رهبرشان علیه مخالفین جنبش سبز بیان میشود. این درجه از تنفر تنها از لشکر شکست خورده و از جنگ برگشته و مستاصلی بر می آید که احساس میکند فریب خورده است، احساس میکند طبقه کارگر ایران با سواری ندادن به جنبش سبز به او خیانت کرده است و عامل این شکست و ناکامی است. هیچ لشکر پیروزی این درجه نفرت و این همه کینه و دشمنی را از خود بروز نمیدهد. بالاخره احساس پیروزی احساس گذشت را با خود می آورد. مثنیهای گره کرده این صف طبقه ای را هدف قرار داده است که در جنگ سبز در صف چپ ناسیونالیست ایرانی و بورژوازی لیبرال سبز نرفته است. نوشته حمید تقوایی همراه تلاشی برای "ریشه یابی انحراف" کارگران فریب خورده و سرباز نداده به سبز، همین را نمایندگی میکند.

### کارگران و ماجرای خودرو داشتن!

حمید تقوایی و لشکر متحدش، این را بدست گرفته اند که گویا گفته شده "وضع کارگران ایران بهتر شده است و تعدادی از کارگران خودرو دارند". این مسئله دستمایه ای برای بسیج ایندولوژی یک علیه فعالین کارگر و همه کسانی است که معتقدند تحولات عظیمی در کارکرد سرمایه در یکی دو دهه اخیر در جامعه ایران ایجاد شده است. اما نگاه چپ ۵۷ و چپ بورژوائی امروز، هر دو از یک پایه اساسی و مشترک نشأت میگیرد. کارگر را فقیر و محروم خواندن ذهنیت روشنفکران بورژوائی است که از سر درجه ای از اومانیسیم "مدافع" کارگرند و کارگر را جز در قامت دستهای پینه بسته، گرسنه و ژنده پوش نمیشناسند. نگاه این چپ به کارگر دقیقاً از سر طرح و دلسوزانند برای محرومینی است که مظلوم واقع شده اند. این چپ در حقیقت نقدی جدی به مناسبات

سرمایه دارانه ندارد، کارگر را سازنده دنیا و صاحب جامعه نمیداند. کاری به کارکرد سرمایه و رابطه کارگر و سرمایه دار و ظالمانه بودن نفس مناسبات سرمایه ندارند. تلقی این چپ از کارگر جز در قامت آدم ضعیف، گرسنه و بی لباس و گدای کنار خیابان نیست. اینکه مناسبات حاکم بخشی از طبقه کارگر را حتی به گدائی و فحشا و.. میکشاند اینجا مورد بحث نیست، اما اینکه کارگر تا حد آدم ضعیفی که مورد ترحم قرار میگردد و گویا اگر خودرو داشته باشد معضل او حل شده است، تنها موضع بورژوائی است که از موضع اومانستی برای گرسنگی کارگر دل میسوزاند. این کارگر پناهی روشنفکرانی است که در بهترین حالت به زندگی کارگر، به فقر و

*سنت بحث و جدل این حزب و رهبرش، نه تنها ضد مارکسیستی، بلکه عمیقاً غیر اجتماعی و فرقه ای و مذهبی است. متد برخورد این حزب و رهبرش، به جامعه، به جمهوری اسلامی، به سرمایه داری و به کارگر، همگی متافیزیکی، غیر طبقاتی و غیر مارکسیستی است. حمید تقوایی و مباحثاتی که مورد اشاره قرار گرفت، امتداد سیاست جناح راست چپ پوپولیست ایران در انقلاب ۵۷ ایران است. دیدگاههای حمید تقوایی در برخورد به احمدی نژاد و ماجرای "متعارف شدن جمهوری اسلامی" و اعلام انزجار از "صاحبان" این تز، چیزی جز نفرت چپ ۵۷ از "وابستگی" حکومت پهلوی و "سگ زنجیری بودن شاه" و کشف بورژوازی "ملی و مترقی"، در آن نوره نیست.*

گرسنگی کارگر و میزان ظلم بر کارگر معترضند. در این تلقی کارگر صاحب جامعه و سازنده و مالک این جامعه نیست، نقدی به مناسبات تولیدی و سرمایه دارانه که متکی به ارزش اضافه تولیدی که در تملک صاحبان ابزار تولید است ندارد. این چپ به کارگر نه به عنوان یک طبقه، بلکه به عنوان آدمهای امتیزه شده، مستاصل و قابل ترحم نگاه میکند. در این سنت نفس رابطه تولیدی و مناسبات سرمایه دارانه و آنچه مارکس از تولید سرمایه داری به عنوان "وحدت پروسه تولید و پروسه بسط ارزش (تولید ارزش اضافه)" تعریف میکند عملاً حذف میشود. اعتراض آنها به فقر کارگر است، لذا از سر ترحم، برای کارگر دل میسوزانند و کارگر همیشه در نزد آنها آدمهای محتاج و صغیراند که تعدادی خواص نماینده و وکیل و .. آنها می شوند، و به قول حمید تقوایی "برایشان حزب درست میکنند". این نگرش نگرش بورژوا به کارگر از سر ترحم است. خودرو داشتن کارگر ایرانی از نظر این چپ تمجید

تلاش جانانه این حزب در دفاع از بورژوازی لیبرال و سرانجام حزب کمونیست کارگری ایران، شکست سیاستهای راست و ناسیونالیستی این حزب، و سرانجام، عقب نشینی جنبش سبز و احساس فریب خوردن جناح چپ آن، با اعلام تنفر طبقاتی از ما و فعالین کارگری مخالف سبز و با تاریخ سازی و "شیطان" سازی از دیگران، به جایی نمیرسد. سنت بحث و جدل این حزب و رهبرش، نه تنها ضد مارکسیستی، بلکه عمیقاً غیر اجتماعی و فرقه ای و مذهبی است. متد برخورد این حزب و رهبرش، به جامعه، به جمهوری اسلامی، به سرمایه داری و به کارگر، همگی متافیزیکی، غیر طبقاتی و غیر مارکسیستی است. حمید تقوایی و مباحثاتی که مورد اشاره قرار گرفت، امتداد سیاست

جناح راست چپ پوپولیست ایران در انقلاب ۵۷ ایران است. دیدگاههای حمید تقوایی در برخورد به احمدی نژاد و ماجرای "متعارف شدن جمهوری اسلامی" و اعلام انزجار از "صاحبان" این تز، چیزی جز نفرت چپ ۵۷ از "وابستگی" حکومت پهلوی و "سگ زنجیری بودن شاه" و کشف بورژوازی "ملی و مترقی"، در آن دوره نیست. نگرش انقلاب کارگری و نیاز جامعه به زیر و رو کردن و اتمام بهره کشی سرمایه و استقرار سوسیالیسم بیرون نمی آید، بلکه در بهترین حالت خمس و ذکات از نوع سوسیالیستی آن برای کاهش گرسنگی و کمک به کارگران استنتاج میشود. در این نگرش نقدی متوجه مناسبات استثمارگرانه و رابطه کار و سرمایه نیست، راه حل هم حکومت کارگری و سوسیالیسم نمیتواند باشد. رفع گرسنگی جای زیرو رو کردن مناسبات سرمایه داری را میگیرد و به همین دلیل کافی است حکومت انسانی حزب حمید تقوایی را جایگزین سوسیالیسم کنیم که در آن لابد گرسنگی رفع خواهد شد.

**به عنوان موخره:**  
همچنانکه اشاره کردم، نوشته حمید تقوایی علاوه بر اینکه دردی از معضل حزب و فعالینش حل نکرد، بلکه باری به مشکلات قبلی اضافه کرد. تاریخ دو ساله جنبش سبز و

## رضارخشان در محاصره کمونیسم بورژوایی

محمد جعفری

دوازدهم ماه ژوئیه ۲۰۱۱

رضارخشان از فعالین سندیکای هفت تپه، این روزها مورد غضب کمونیسم بورژوایی ایران قرار گرفته است. هجومی در این ابعاد به یک فعال کارگری سندیکای هفت تپه، یک لغزش قلم یا اشتباه تحلیلی در محاسبه و تاکتیک نیست. در حقیقت، بهانه نقد رخصان جنگ دو گرایش طبقاتی، دو رویکرد و دو متدولوژی متفاوت بر سر متابلیسم تشکیل یابی طبقه کارگر است که میبایست با احساس مسئولیت در آن دخالت کرد و جایگاه آن را توضیح داد. از نظر مضمون در دیدگاه منتقدین رخصان (1)، کارگر در محل کار و زیست موضوعیت و سوژه ای قائم بذات ندارد تا حول آن نیازها، مطالبات، آکسیون، تظاهرات و تجمع کند و بر این اساس موفقیت و عدم موفقیت شان را ارزیابی کرد. در رویکرد کمونیسم بورژوایی ایران، مبارزه برای مطالبات صرفا کارگری "اکنونیستی" است، رادیکال نیست، انقلابی و سرنگون طلبانه نیست. مبارزه کارگر به زعم اینها امری در خدمت رشد، رفاه و سعادت خود کارگران نیست، باید حلقه ای از مبارزه عمومی اپوزیسیون ضد رژیم و موازی با سیاست های کمونیسم بورژوایی باشد.

به نظر اینها، جوهر رادیکالیسم و پیشروی مبارزه کارگر در این است که جایی شعاری بنویسد، قطعنامه - بدون پشتوانه مادی - و پنهانی صادر کند و دزدکی پلاکاردی دور از محل کار و از چشم جامعه بلند کند و بعد چند عکس از آن به سایت های این احزاب فرستاده شود و شعارهای غیر عملی و بدون فکر شده سرداده شود و فردای آن روز کسی متوجه حضور فیزیکی آن "تجمع" نباشد. کسی نداند آدرس اداره آن تشکل کجاست و مسئولینش کیانند. شعار مجازی دادن در هر توازن قوایی بدون در نظر گرفتن اینکه چه کسانی نیروی فعاله آن شعار یا آکسیون یا تجمع هستند، تخصص این چپ و خوراک تبلیغات احزاب صرفا ضد رژیمی است. صورت مساله اپوزیسیون غیرکارگری رشد، ترقی و بهبود زندگی کارگر با توسل به ابزارها، اهرم ها و مکانیسم های واقعی درون طبقه کارگر نیست.

بلحاظ عملی، در توازن قوایی موجود بین

کارگران و بورژوازی در ایران، منتقدین رخصان وزنه ای جلو پای ایشان می گذارند که احدی از خودشان قادر به لیفت آن نیست و سر سوزنی مسولیت جنبه اجرایی و عملی آن را به عهده نمیگیرند. در حقیقت اینها صرفا از دور شعار می دهند و از میان صدها نسخه ای که برای رخصانها می پیچند، اگر خود در ایران و در موقعیت فعال کارگری باشند قادر به اجرای یک نسخه از آن نخواهند بود.

پرت بودن تا کجا؟ بی انصافی تا کی؟ بی مسئولیتی تا چه حد؟ این به اصطلاح "منتقدین" در خارج کشور و بدون فشار جمهوری اسلامی، با کمال بی شرمی تنها بدلیل هم سرنوشتی با جنبش سبز از موسوی و کروی حمایت کردند، و حالا با پر رویی خاص خود حمایت نکردن رخصان و کارگران سندیکای هفت تپه از جنبش سبز را با دفاع از احمدی نژاد ترجمه می کنند!! اینجا بحث من بر سر میزان کمونیست بودن رضا یا سندیکای هفت تپه نیست، در شرایط کنونی ایران نمی توان بدون ملاحظه امنیتی شفاف و گویا به جنبه های تعلق کارگر به مکاتب فکری پرداخت و دوری و نزدیکی ها را ارزیابی کرد. هرچند نه با سبک رایج چپ ایران بلکه در فضای رقیفانه باید از ضعف فعالین کارگری، سندیکای هفت تپه و رخصان در تسلط اش بر مارکسیسم حرف زد، اما الان بحث ابداء بر سر این نیست. اول باید حملات بی مورد و غیر منصفانه کمونیسم بورژوایی به فعالین کارگری و به طور دقیقتر رخصان را خنثی کرد.

### چرا تا این حد غیر صمیمانه با رضا رخصان رفتار می شود؟

استثمار و نا عدالتی در خفا و در هوا به طبقه کارگر اعمال نمی شود بلکه بصورت پابین نگه داشتن سطح دستمزدها، عدم پرداخت بیمه بیکاری، عدم پرداخت دستمزدهای موعده، باز گذاشتن دست کارفرما در اخراج و بیکار کردن کارگر و ممانعت در ایجاد تشکل های کارگری و غیره تحصیل می شود. هرچند قانون بورژوازی مستقیما نوشته "مرگ بر کارگر"، اما روزانه سیستم سرمایه داری آن را عملا اجرا می کند. لذا، طبقه کارگر نیز در خفا جنگ نظام سرمایه داری نمی رود بلکه حق خود را

بصورت مبارزه برای افزایش دستمزدها و پرداخت بیمه بیکاری، مبارزه برای پرداخت بموقع دستمزدها و ممانعت از اخراج و بیکار کردن کارگران، مبارزه برای ایجاد تشکل های کارگری و غیره به پیش می برد.

منتقدین رخصان فاقد احساس همبستگی با سندیکای هفت تپه و فعالین کارگری اند

و متوجه نیستند که جایگاه تشکل کارگری و نقش رضا رخصانها برای طبقه ما چیست. اینها نمیدانند که کدام خواسته ها و مطالبات، واقعی، زمینی و قابل اجرا برای کارگران در سطح یک فابریک و فلان محل است. اگر دقت کنید شعارها و تاکتیک های این "منتقدین" محصول ذهنیت شان است. موردی سراغ ندارید که این چپ "منتقد"، شعاری را بر اساس میزان آمادگی کارگران، توازن قوای موجود و فاکتورهایی چون دولت و کارفرما طرح کند. سی سال است که شعارهای این طیف علیه اتحاد واقعی کارگران در جهت آوردن و ملحق شدن شان به حزب متبوعه است. از نظر اینها رهبر کارگری تا کلیه خود را در زندان از دست ندهد رهبر واقعی نیست. وگرنه قاعدتا بخشی از مبارزه طبقه کارگر در عالم واقع به آن شکلی پیش می رود که رضا و سندیکای هفت تپه انجام می دهند. خلاف آنچه که "چپ" فکر می کند که هر مبارزه کارگری شسته و رفته باید سیاسی و سرنگونی طلبانه باشد اما حقیقت اینست که در بیشتر لحظات مبارزه این طبقه ممکن است مرگ بر این و آن سر داده نشود؛ اما با این همه در ماهیت خود مبارزه انقلابی است و جامعه را گامها به پیش می برد و فضا را برای فرصت های بعدی مساعد می کند. مبارزه کارگری فقط در دوره های انقلابی است که بمعنی اخص حالت سلبی و سیاسی بخود می گیرد. معلوم نیست دفاع امثال محمود قزوینی، شهلا دانشفر، امیر زارعیان، سیاوش دانشور، بهزاد سهرابی، مجید آذری، امیر پیام، علی جوادی و ... از مبارزه طبقه کارگر کی و کجا است. مساله به همین سادگی است. با تلاش فراوان در زمین کویر و خشک ضد تشکل یابی کارگران ایران، گلی (سندیکای هفت تپه) شکفته است که محصول از خودگذشتگی بخشی از کارگران و بنوعی به یک سر پناه برای آنان تبدیل شده است و در برخی زمینه ها باعث بهبود شرایط مادی و معنوی زندگی آنان در مقایسه با کارگرانی شده است که فاقد حتی این گونه تشکل ها هستند. این تشکل آن "دو خشتی" است که ظاهرا باید هر کمونیستی از آن دفاع کند. اما کمونیسم بورژوایی ایران بجای

### شرح شعار " کارگری " بدون مشورت با کارگران

ادبیات و برخورد این طیف به فعالین کارگری آگاهانه یا نا آگاهانه عین ادبیات و برخورد مرد در جامعه مردسالار خطاب به زن، از بالا و یک طرفه و بدون مشورت با نظر و شخصیت فعالین کارگری است. همیشه اینان "وارد"تر به درد و رنج، مصیبت و زندگی فلاکت بار کارگران اند! طرح شعارها، سبک سنگین کردن مولفه ها و دخالت کارگر در تائید یا رد و مقبولیت شعارها و تاکتیک ها جایگاهی ندارد! تازه آن نسخه کج و کوله ای که برای کارگر می پیچند، بجای طبقه فقط یک گروه طرفدار خود را مخاطب قرار میدهند. تمام هنر این

جماعت بازگویی حرفها و رویکرد سیاست قدیمی آنان با کلمات "رادیکال" و در عمل ناخوانا با دنیای بروز شده کارگران است که عملا تا کنون آب از آب تکان نداده است. این عکس العمل خود نشان دهنده این واقعیت است که کارگر برای کمونیسم بورژوایی نیروی پشت جبهه مبارزه ضد رژیم است. شعاری طرح می کند که بیش از سی سال است به آن عادت کرده و تا کنون محمل هیچ اثری نشده است و هر بار به بازبینی آن می پردازد. فقط با تغییر کلمات، عبارات و الفاظ رایجتر اکتفا میکند و این درحالی است که تلفیقات از تحزب کارگری تغییر کرده، معلومات رشد کرده، رویکرد سیاسی، سبک کاری و تمایز طبقاتی در اجرای شعارهای کارگری متحول شده است. در نتیجه مرز بین وظایف رسته های کارگر با وظایف احزاب سیاسی غیر قانونی شفاف تر شده است. در صورتی که هنوز برای این طیف از "چپ" مرز بین وظایف و تشکل های کارگری با وظایف احزاب سیاسی قاطبی و مخدوش است. این "چپ" حتی حاضر است امنیت فعال کارگری را بخاطر بیاندازد به این شرط که فعال کارگری از حزب متبوعه ایشان و مطالبات نیم پزشان پیروی کند.

**کش دادن تمایزات نظری تا مرز انهدام وحدت طبقاتی!**

تبدیل کردن تمایزات نظری کارگر بعامل تفرقه، کش دادن آن تا مرز انهدام منافع مشترک طبقاتی و هر عمل مشترک جهت وحدت طبقاتی، مشکل این "چپ" نماها است. در جلسه سخنرانی آذر مدرسی در لندن تحت عنوان "تحزب کمونیستی طبقه کارگر و برخورد چپ غیر اجتماعی"، یکی از مبارزان قدیمی گفت: "باید فقط گرایش حزبی را در میان طبقه کارگر پی گرفت، زیرا اگر با کارگرانی که تفکر توده ایستی دارند در کنار هم در محل مبارزه کنیم و صف خود را از آنها جدا نکنیم، با توجه به سنت دیرپای توده ایستی در میان کارگران، این سنت میتواند آنان را با خود ببرد!" در این بینش که بیش از نود درصد چپ موجود ایران به آن آلوده است، کارگر برای خود موجودیتی قائم بذات و مستقل از احزاب ندارد و به اعتبار مبارزه گاه آشکار گاه پنهانش علیه وضعیت موجود پیروزی و شکستی ندارد، لذا دخالت احزاب در مبارزه هر روزه کارگران واقعا برای پیروزی خود آن مبارزه معین نیست بلکه باید این مبارزه را با شعار و اهداف سیاسی یک حزب خاص آمیخت و پیشروی و پس

روی آن را با شعار و اهداف سیاسی آن حزب خاص سنجید! کارگر در این بینش مانند عشقی است که معشوقین بر سر وی دوئل می کنند! در این "مبارزه" کارگر خود انسانی با اراده و موجودیتی مستقل از احزاب سیاسی ندارد و این نبرد (دوئل) دو طرف است که سرنوشت او را تعیین می کند که بکدام معشوق تعلق خواهد گرفت. این مصداق درک چپ ایران از مبارزه کارگری است. و گرنه چرا کارگرانی که برای افزایش دست مزد یا برابری دست مزد مبارزه می کنند اعم از توده ایی، کافر، مسیحی یا مسلمان در آن شرکت دارند سوسیالیستی نیست؟! چرا این مبارزه به

منقدین رضا رخشان و اغلب چپ سکتاریست مرز وظایف تشکیلات علنی یک حزب سیاسی را با تشکل های علنی طبقه کارگر در شرایطی که رابطه با احزاب جرم است و باید غیر علنی باشد قاطبی می کنند. انتظار دارند که رضا با

**این چپ فارغ از این است که خود را در موقعیت خانواده کارگری ببیند تا امید و اهمیت تحمیل اضافه دستمزد به حکومت و کارفرما را متوجه شود. در موقعیت کارگر نیست تا طعم کاهش ۲ ساعت کار در هفته را بچشد. از این "چپ" چیزی جز فراخوان به اعتصاب و ریختن به خیابان بر نمی آید در نتیجه معنی احتیاط، تشخیص به موقع و از سبک سنگین کردن ظرفیت های طبقه چیزی نمی فهمد. لذا، کارگران را صرفا برای به خیابان آمدن میخواهد و ارزش سندیکای هفت تپه و رضا رخشان برای وی تهی می شود. برای این چپ در این شرایط نااموار، داشتن تشکل و نگه داشتن آن جهت دفاع از مطالبات کارگری - در حال و آینده - مهم نیست. مهم اینست که هر تشکلی بدون داشتن سمپاتی سیاسی به جریان متبوع این "چپ" فاقد اعتبار و ارزش است، خودی نیست.**

همان ادبیات و لحنی با سندیکای کارگران فرانسه مکاتبه کند که خودشان در کانادا و اروپا به اسم و رسم سازمان خود به این نهادها نامه می نویسند و با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی می توانند و باید در مجامع بین المللی ظاهر شوند و به جلوی سفارتهای ایران و اجلاس محاسمی آنها در خارج بروند، تظاهرات کنند، مقاله بنویسند، سخنرانی بگذارند و همیشه نوک تیز مبارزه برای سرنگونی حکومت باشند. اما فعالین کارگری اعم از کمونیست و غیر کمونیست در ایران با سبک دیگری از فعالیت سر و کار دارند. فعال یا رهبر کارگری (احتمالا کمونیست) که نماینده منتخب کارگران برای مذاکره با کارفرما یا جمهوری اسلامی است با اسم و رسم احزاب سیاسی نمی تواند بر سر میز مذاکره با نمایندگان حکومت در تهران برای افزایش دستمزدها آنها را چلنج کند. بدست دادن ظروف مناسب برای این کار سازش با جمهوری اسلامی نیست. مبارزه در دو جغرافیا و شرایط متفاوت است که اتفاقا اهداف واحدی را دنبال میکند. یکی در شرایطی آزاد تر و با هویت حزبی و دیگری در شرایط ایران امروز. آن یکی امکان دارد

جیب گرایش توده ایستی و نه خود طبقه می رود؟! در حالیکه در متن همین مبارزات روزمره کارگران است که می توان حقانیت کمونیسم را نشان داد و گرایش توده ایستی را به حکم دفاع از ارتجاع بورژوازی ثابت و ایزوله کرد. راه مبارزه و مرزبندی با گرایشات بورژوایی از جنگ نظری کارگران علیه همدیگر نمیگذرد. این مرزبندی اتفاقا تنها با نقد هر عمل و اقدامی است که به بهانه تمایزات نظری، سکتی و صنفی در طبقه نفوذ میکند و وحدت طبقه را در مقابل کارفرما تضعیف و مانع اتحاد وسیع تر و دامن زدن به عمل مشترک در مبارزه ای همه جانبه تر علیه بورژوازی میشود.

فی نفسه تغییر شرایط مادی و اتحاد طبقه کارگر به سود رشد و ترقی کل جامعه است. برخورد کمونیستها به طبقه کارگر باید متفاوت از برخورد آنها به احزاب سیاسی باشد. سکتاریست ها کمونیسم را تنها در سطح نظری و مکتبی میفهمند و سازش ناپذیری این "مکتب" را ضربدر گرایشات متعدد درون طبقه کارگر میکنند غافل از اینکه کمکی به اتحاد در صفوف طبقه کارگر نمی کنند.

اهداف، اسم و رسم حزب خود را پنهان نکند، این یکی در حال حاضر ممکن است اسم و رسم حزب خاصی را برای متحقق کردن این یا آن مطالبات کارگری امنیتی تشخیص بدهد و باید با متحد کردن صفوف خود، استفاده از شیوه های کار مخفی و علنی، توازن قوا و فشار مبارزات در محل تکیه نماید. این سطوح مختلف مبارزه را نباید قاطبی کرد.

**جنگ مکاتب بوسیله احزاب سیاسی**

فعالیت تئوریک، متمایز کردن اهداف جنبشهای اجتماعی مکانیسم خاص خود را دارد. اما منتقدین رضا بسان چپ سکتاریست وظایف احزاب سیاسی را بدوش سندیکای هفت تپه انداخته و در زمین مبارزه صنفی جنگ "تئوریک" میکنند و در جبهه جنگ تئوریک مبارزه صنفی، عدم تشخیص بالاس این عرصه ها به این نتیجه اشتباه می رسد که سندیکای هفت تپه را جای حزب سیاسی نشانده اند. جنگ تئوریک را با بخشهایی از احاد کارگر که در اساس کارشان تولید محصولات فکری و تئوریک نیست موکول کردن اشتباه است. این وظیفه حزب کمونیستی است که نقش ویژه خود یعنی نقش عنصر آگاه مارکسیست را ایفا نماید. اهمیت حزب کمونیستی در کنار سایر تشکل های کارگری برای پیروزی او به این خاطر ضرورت دارد. لازم است بر ضرورت حزب پافشاری کرد، اما نه در مقابل سایر تشکل های کارگری. باید امتداد تشکل های کارگری به یک حزب سراسری بیانجامد. این تنها طبقه کارگر نیست که بدون داشتن حزب کمونیستی نمی تواند سلط سرمایه داری را بر اندازد، مهم تر از آن، حزب کمونیستی بدون انتگره شدن با طبقه کارگر هیچ وقت یک حزب اجتماعی بزرگ نمی شود که قدرت را تصرف کند. حزبی می تواند قوی باشد که امیال و منافع طبقه کارگر و وسیعترین بخشهای جامعه را نمایندگی کند و در زندگی طبیعی آنها انتگره باشد. بگذار هنر و فرهنگ گنده دماغی چپ سکتاریست رو به کارگران همین باشد که: "بروید بسازید، متحد شوید و به من ملحق شوید!" کمونیستها و فعالین طبقه کارگر سبک کار متفاوتی دارند. مینکرین اتحاد و ایجاد تشکلهای همچنین رشد و گسترش آنها در درون طبقه کارگراند. این پایه مادی و طبیعی ساختن یک حزب قدرتمند کمونیستی است.

مبحث ایجاد تشکل توده ای طبقه کارگر مبحثی بر سر ایجاد جبهه ملی "ائتلاف" با مکاتب دیگر نیست، بر سر اتحاد با



گرایش توده ایستی نیست، بحثی بر سر نحوه سازماندهی طبقه کارگر با گرایشات خود در محل کار و زیست، بنا به نیازهای زندگی کارگران با توجه به مقتضیات و درجه قدرت، آمادگی آنها در دفاع از منافع خود حول گرایش کمونیستی در جامعه می باشد. بحثی بر سر اتحاد گرایش جنبش طبقه کارگر حول پرچم کمونیسم در مقابل گرایشات بورژوایی مانند ناسیونالیسم، لیبرالیسم و مذهب است. ما با مکاتب، دولتها و احزاب بورژوایی، بی رحم و بی تخفیف برخورد می کنیم، اما با کارگر و زحمتکش آلوده با ناسیونالیسم و مذهب باحوصله، با دلسوزی و معطف رفتار خواهیم کرد. اگر کارگری هم آمد و در مدح و ثنای جنبش دمکراسی خواهی علیه گرایش کمونیسم کارگری نقد کرد، ما نمی گویم چون کارگر است اشکال ندارد. باید صبورانه و رفقانه گفت رفیق عزیز! اشتباه گرفتید، جنبش دمکراسی خواهی را نظام سرمایه داری امروز در مقابل (مساوات - برابری)، آزادی و سویالیسم علم کردند. جنبش دمکراسی خواهی علیه گرایش کمونیستی خود یکی از گرایشات بورژوایی است. علم مارکسیسم در خود مبارزه کسب کردنی است. رادیکالیسم کارگر در عبادت و واژه های تند سیاسی (علیه رژیم) نیست، در ماهیت حرکت اجتماعی آن یعنی ایجاد تغییر مادی در زندگی و تحمیل خواسته های مردم به هیات حاکمه است. هربار کمونیسم اجتماعی خواسته از قالب غیر اجتماعی خود پوسته بکند و از طریق جامعه به بستر خود وصل شود، در نقطه اول با سد موانع کمونیسم بورژوایی رو برو شده است. کمونیسم کارگری در مبارزه روزمره در محل کار و زیست یا کسب تجربه در پیرویه مبارزه خود کارگران، حقانیت خود را اثبات میکند. این تنها راهی است که کارگران علیه سایر گرایشات مصون خواهند ماند. از نظر ما تشخیص و ابتکار کارگران و فعالین کارگری در برپایی شورا، مجمع عمومی و سندیکا رسمیت دارد و حق کارگران است. تنها با الهام از راه حل کمونیستی می توان دست کارگران

اعم از هر نژاد و رنگ و جنسیتی - علی جوادی: " شرم آور است! این اولین باری است که یک فعال کارگری مسئولیت "فقدان تشکلات توده ای کارگری در ایران" را نه سیاستهای سرکوبگرانه و خشن رژیم اسلامی، نه نتیجه سرکوب، دستگیری، کشتار و زندانی کردن فعالین کارگری در طول حیات ننگین سی و دو ساله اش، نه ناشی از سرکوب هر تلاش اجتماعی طبقه کارگر توسط رژیم آدمکشان اسلامی، بلکه محصول "تبلیغات ضد سندیکایی... دوستان ظاهری طبقه کارگر" قلمداد میکند... رضا رخشان دروغ میگوید... رضا رخشان رسماً تحریف میکند... این یک ادعای سخیف و بی مقدار است... چگونه میتوان جنایت آشکار و سیستماتیک رژیم اسلامی را در سرکوب همه جانبه تلاشهای طبقه کارگر انکار کرد؟ چگونه میتوان تاریخ درهم شکستن تشکلات مستقل کارگری و زندانی و شکنجه کردن و اعدام فعالین کارگری را انکار کرد؟"

مظفر: "نامه او منعکس کننده پیام یاشار سهندی از حزب کمونیست سران جمهوری اسلامی به "دوستان کارگری: "برای رضا رخشان ظاهری... و سم پاشی علیه آنها میباشد".

امیر پیام: " راست جدید نافعی منافع چپ هستند غیر خودی و دشمن طبقه کارگر و استقلال جنبش آن، و حامل منافع طبقه حاکم و حاکمیت آنست و باید آنرا طرد و منزوی نمود".

مظفر: "نامه او منعکس کننده پیام یاشار سهندی از حزب کمونیست سران جمهوری اسلامی به "دوستان کارگری: "برای رضا رخشان ظاهری... و سم پاشی علیه آنها میباشد".

امیر پیام: " راست جدید نافعی منافع چپ هستند غیر خودی و دشمن طبقه کارگر و استقلال جنبش آن، و حامل منافع طبقه حاکم و حاکمیت آنست و باید آنرا طرد و منزوی نمود".

مظفر: "نامه او منعکس کننده پیام یاشار سهندی از حزب کمونیست سران جمهوری اسلامی به "دوستان کارگری: "برای رضا رخشان ظاهری... و سم پاشی علیه آنها میباشد".

امیر پیام: " راست جدید نافعی منافع چپ هستند غیر خودی و دشمن طبقه کارگر و استقلال جنبش آن، و حامل منافع طبقه حاکم و حاکمیت آنست و باید آنرا طرد و منزوی نمود".

مظفر: "نامه او منعکس کننده پیام یاشار سهندی از حزب کمونیست سران جمهوری اسلامی به "دوستان کارگری: "برای رضا رخشان ظاهری... و سم پاشی علیه آنها میباشد".

امیر پیام: " راست جدید نافعی منافع چپ هستند غیر خودی و دشمن طبقه کارگر و استقلال جنبش آن، و حامل منافع طبقه حاکم و حاکمیت آنست و باید آنرا طرد و منزوی نمود".

## چپ بورژوایی و جامعه بی طبقه توحیدی حاشیه‌ای دیگر بر حمله چپ بورژوایی به رضا رخشان

بهرام مدرسی

سیاست اتخاذ شده در مورد حذف یا بقول مجریان آن "هذفند کردن" یارانه‌ها یکی از پایه‌های نفرت کمونیسم بورژوایی از رضا رخشان است. ابعاد تحرک کمونیسم بورژوایی اما تنها به اظهار نظر رضا رخشان در این رابطه محدود نمی‌شود. آن را باید مستقلاً مورد ارزیابی قرار داد. من قبلاً در این رابطه توضیح داده‌ام و خواننده را این نوشته رجوع میدهم:

اجرای طرح یارانه‌ها به اعتبار همه فاکتورهای ذکر شده در نوشته فوق کل ساختار سرمایه داری در ایران را دگرگون میکند. اینکه حکومت با چه سرعتی و در ضرب اول و تا کجا پای اجرای این طرح میرود، نژاد از معنی و اهمیت اجرای این طرح و ابعاد آن کم نمیکند. جناح‌های مختلف حکومت بسته به توازن قوایی که میان یکدیگر از یکطرف و میان همه شان و طبقه کارگر از طرف دیگر وجود دارد، در کم یا زیاد کردن سرعت اجرای این طرح و یا چگونگی آن با هم طبعاً در جدال هستند، این هم همانطور که گفته شد خللی در کل داستان بوجود نمی‌آورد. بخشی از بورژوازی که موقعیت خود را در نتیجه اجرای این طرح در خطر میبیند از منتقدین سرسخت اجرای این طرح بوده است. آن‌ها در مقابل واقعیات بالا مدماً آمار و ورشکستگی بنگاه‌های صنعتی کوچک و حتی بزرگ را مقابلتان قرار میدهند. در مقابل روشن ساختن پایه‌های سرمایه دارانه این طرح فقر و بیکاری طبقه کارگر را مقابلتان میگذارند. این کمونیسم بورژوایی از این راه تصور خود و یا بهتر گفته باتیتم نقد خود را به سرمایه داری بیان میکند. برای این کمونیسم بورژوایی سرمایه داری جامعه‌ای است که در آن نه ورشکستگی و بسته شدن کارخانجات غیر سود ده و نه بیکاری و فقر طبقه کارگر معنی دارد. مصلحان ریاکاری هستند که در سایه نقدشان به طرح یارانه‌ها در درجه اول مدینه فاضله خود و یا همان "جامعه بی طبقه توحیدی" اسلاميون در مقطع اوایل انقلاب ۵۷ را به ما و طبقه کارگر نشان میدهند.

از روزی که سرمایه داری مبنای تولید اجتماعی بر پایه کار مزدی شد، رقابت بخش لایتجزای موجودیتش بوده است. رقابت به معنی ورشکستگی بنگاه‌ها و مؤسساتی که توان رقابت با سرمایه‌های بزرگ‌تر را ندارند. کمونیسم بورژوایی که امروز از کاتال احزاب نیروها و شخصیت‌های متعددی نمایندگی میشود، نگران از موج ورشکستگی بنگاه‌هایی که طی زمانی بیش از ۵۰ سال از قبل سرمایه‌های دولتی طبقه کارگر ایران را

معلوم نیست که طبقه کارگر خود را برده چه سیستم تولیدی باید ببیند؟ و آیا اصلاً برده هست؟ تا کجا؟ تا آنجا که راهش به جنبش سبز برسد؟ برده نیست اگر که خود را اسیر جامعه سرمایه داری با تمام نقد مارکسیستی به آن ببیند؟ و همه این استدلالات برای بستن چشم طبقه کارگر به نقد واقعی سرمایه دارانه حکومت در ایران. نقد مارکسیستی سرمایه داری نقد همه این افکار و آرا ارتجاعی هم هست. بنیان‌های فکری کمونیسم بورژوایی امروز در ایران از سن‌سیمون، فوریه، اوئن و سیسوندی تا لژتیمیستهای فرانسه سالهای ۱۸۷۰ را در خود دارد.

مارکس-مانیفست کمونیست

فقر و بیکاری نوزاد همراه طبقه کارگر از ابتدای حیاتش بوده و هست. مربوط کردن فقر و بیکاری طبقه کارگر به اجرای طرح یارانه‌ها فریب ارتجاعی بیش نیست. این نقد طبقه کارگر را نه در مقابل کل سرمایه داری بلکه در مقابل جناحی از آن قرار میدهد. این همان اهرم فشاری است که

بورژوازی اپوزیسیون امروز به آن محتاج است. ورشکستگی بنگاه‌های غیر سود ده را به مشکل طبقه کارگر تبدیل کردن و نسخه پیچیدن برای نجات این بنگاه‌ها تبدیل طبقه کارگر به مزدوران سیاسی طبقه حاکمه است. این بخشی از کمپین این نیروها برای اقناع طبقه کارگر و کشاندنش به خیابان در مقابل جناح رقیبش است. طبقه کارگر آگاه و کمونیست‌ها در اجرای طرح یارانه‌ها قدمی دیگر در روند رشد سرمایه داری در ایران را میبینند. همانطور که قبلاً گفته شد، چگونگی اجرای این طرح، دامنه عملش و سرعت اجرائش نمیتواند مستقل از فاکتورهای سیاسی باشد که حکومت در ایران با آن درگیر است. بخشی از بورژوازی حاکم برای جلوگیری از شورش گرسنگان توصیه پرداخت بخشی از منابع مالی ذخیره شده از طریق اجرای این طرح را به فقیرترین اقشار جامعه میکند. بخش دیگرشان راه‌های دیگری را توصیه میکند. آنچه که اما مهم است، توجه به این نکته است که اجرای این طرح با هر سرعتی شرایط و موقعیت جدیدی را برای طبقه کارگر در ایران بوجود آورده و خواهد آورد. شرایطی که کل کمونیسم بورژوایی به نمایندگی از طرف کل طبقه‌شان را به تلاش برای انحراف راه طبقه کارگر واداشته است.

و همانجا ادامه میدهد که: "در آن کشورهایی که مدنیت معاصر رشد یافته و بسط گرفته است خرده بورژوازی جدیدی بوجود آمده است - و بعنوان بخش مکمل جامعه بورژوازی دانما سیر بوجود آمدن خود را طی میکند. این خرده بورژوازی بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است. ولی رقابت، پیوسته افراد متعلق به این طبقه را بداخل صفوف پرولتاریا میراند و آنان دیگر شروع به درک این نکته میکنند که آن لحظه، که بر اثر رشد صنایع بزرگ بعنوان بخش مستقل جامعه معاصر بکلی از میان بروند، نزدیک است و جای آنها را در تجارت و صنعت و زراعت، بازرسان و مستخدمان اجیر خواهند گرفت... این سوسیالیسم با تیزبینی و بصیرتی فراوان توانسته است تضادهای موجود در مناسبات تولیدی معاصر را درک نماید و شناختی سالوسانه اقتصاديون را فاش کند و اثرات مخرب تولید ماشینی و تقسیم کار، تمرکز سرمایه و مالکیت ارضی، اضافه تولید، بحرانها، زوال ناگزیر خرده بورژوا و دهقان، فقر پرولتاریا، هرج و مرج تولید، عدم تناسب فاحش توزیع ثروت، جنگهای خانمانسوز صنعتی ملتها با یکدیگر، منسوخ شدن آداب و رسوم سابق و مناسبات کهن خانوادگی و ملیتهای قدیم را با شیوه انکارناپذیری میرهن سازد.

فقر و بیکاری نوزاد همراه طبقه کارگر از ابتدای حیاتش بوده و هست. مربوط کردن فقر و بیکاری طبقه کارگر به اجرای طرح یارانه‌ها فریب ارتجاعی بیش نیست. این نقد طبقه کارگر را نه در مقابل کل سرمایه داری بلکه در مقابل جناحی از آن قرار میدهد. این همان اهرم فشاری است که بورژوازی اپوزیسیون امروز به آن محتاج است. ورشکستگی بنگاه‌های غیر سود ده را به مشکل طبقه کارگر تبدیل کردن و نسخه پیچیدن برای نجات این بنگاه‌ها تبدیل طبقه کارگر به مزدوران سیاسی طبقه حاکمه است. این بخشی از کمپین این نیروها برای اقناع طبقه کارگر و کشاندنش به خیابان در مقابل جناح رقیبش است. طبقه کارگر آگاه و کمونیست‌ها در اجرای طرح یارانه‌ها قدمی دیگر در روند رشد سرمایه داری در ایران را میبینند. همانطور که قبلاً گفته شد، چگونگی اجرای این طرح، دامنه عملش و سرعت اجرائش نمیتواند مستقل از فاکتورهای سیاسی باشد که حکومت در ایران با آن درگیر است. بخشی از بورژوازی حاکم برای جلوگیری از شورش گرسنگان توصیه پرداخت بخشی از منابع مالی ذخیره شده از طریق اجرای این طرح را به فقیرترین اقشار جامعه میکند. بخش دیگرشان راه‌های دیگری را توصیه میکند. آنچه که اما مهم است، توجه به این نکته است که اجرای این طرح با هر سرعتی شرایط و موقعیت جدیدی را برای طبقه کارگر در ایران بوجود آورده و خواهد آورد. شرایطی که کل کمونیسم بورژوایی به نمایندگی از طرف کل طبقه‌شان را به تلاش برای انحراف راه طبقه کارگر واداشته است.

## یک نامه که بساط را به هم ریخت

اسد گلچینی

که یکی از دردهای واقعی رهبران و فعالین کارگری را بیان میکند زیر سوال می‌رود و طرفدار سیستم و نظام میشود. چرا این بساط اینگونه بهم ریخته میشود؟ به این دلیل که سیستم این چپ و فکر و عملش بدون شباهت به سازمان مجاهدین نیست که در راه مبارزه اش بر علیه دیکتاتوری و استبداد و دجال زمانه، هر مخالف خود را رژیم میخواند چون در کارش "خرابکاری" میکنند. در چنین سیستمی که این چپ دارد کارگرانی که مخالف فعالیت و کار این چپ میشوند و یا انتقادی به آن دارند تبدیل به آدمهای مشکوکی میشوند که همانطور که اصغری میگوید "برایمان معلوم نشده واقعا چه انگیزه ای برای نوشتن آن نامه کذابی داشته" و دقیقا بنا به منفعت این جماعت و چنین سیستمی اسمش از "لیست"، "فعالین کارگری" خارج میشود.

### تفاوتها در چیست؟

واقعیت این است که چپ در ایران فاصله طبقاتی اش را بویژه از لحاظ عملی با طبقه کارگر و فعالین آن بسیار بیشتر کرده است و این را باید هر چه برجسته تر نشان داد. تفاوتها بسیار روشن باید گفته شوند. هدف مبارزه طبقه کارگر و مارکسیستها سرنگون کردن کل نظام سرمایه داری و همه دم و دستگاه متعلق به آن است در حالی که برای این نوع چپ که بخش قابل توجه چپ و کمونیستهای ایران را شامل میشود، مبارزه با سرکوب و استبداد و اختناق رژیم معضل اصلی است. فعال این میدان هستند و شب و روز و زندگیشان همین است در حالی که مکانیزم مبارزه طبقه کارگر و رهبران و فعالین و تشکل های واقعی آنها چیز دیگری است و بر دو پایه بسیار مجزا قرار دارد. بهر درجه این استبداد و خفقان کنار رود و رنگ عوض کند این چپ نقد و اعتراض محو می شود و در پی سهم خواهی از جنبش های رقیب در براندازی سران رژیم است در حالی که طبقه کارگر و مارکسیستها بیشتر باید تلاش کنند ماهیت طبقاتی جنبشها و حرکات اجتماعی و سیاسی را نشان دهند و صفوف خود را آگاه تر و متحد تر کنند. اتفاقی که در دو سال گذشته در ایران افتاد این را باز هم نشان داد.

واقعیت این است که از قیام توده ای و انقلاب جنبش سبز در خرداد ۸۸، چپ در ایران عمیقا تجزیه شد. سازمانها و

گروه ها و تشکلهای مختلف در داخل و خارج بدون استثنا جایگاه و موقعیت خود را نسبت به این تحول تعیین کردند. از اعلامیه کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه که گفتند هر دو جناح سرمایه دار در حاکمیت جمهوری اسلامی در ۳۰ سال گذشته نفعی برای کارگران نداشته اند، تا مخالفت حزب ما و کمونیستهای دیگر با این قیام و انقلاب جنبش سبز، همه بیان این تجزیه واقعی است. جریاناتی که جنبش و منفعت خود را در این جنبش یافتند با همه توان و قدرتی که داشتند همراه شدند و دیگران را به همقدمی با خودشان فرا خواندند. این چپ و کمونیستهایی که افق و آرمانشان با این جنبش یکی شد یکبار برای همیشه باید عمق اختلافشان را با طبقه کارگر و مارکسیستها متوجه شوند. و یا بهتر است گفته شود که مارکسیستها و رهبران و فعالین طبقه کارگر با آگاهی هر چه بیشتر این تفاوتها را متوجه شوند و بدانند. خوشبختانه این تلاش بی ثمر نبوده است و با همه توان باید ادامه داد. اگر کسی میبرسد بر راستی عمق این همه کینه طبقاتی و اختلاف به نسبت یک نامه چند پاراگرافی از درد دل یک رهبر کارگری چرا اینگونه بساطی را بهم ریخته است پاسخ را باید در این تفاوتها بیابد. عمق اختلاف حزب حکمتیست هم با این جماعت از همین جاست و بدون دلیل نیست که ناصر اصغری در ادامه میگوید: "و بعد حزبی به نام حزبی کمونیستی، از این خرابکاری دفاع میکند! باید پرسید آن حزب واقعا چه انگیزه ای دارد که در خرابکاری در فعالیتهای بر علیه جمهوری اسلامی شریک می شود؟!" پاسخ ما این است که اگر این جنابان تلاش میکنند رضا رخشان ها و فریاد رهبران و فعالین کارگری را اینگونه خاموش کنند که دیگر بی ثمر است، باید بدانند که این حزب "خرابکار" که تمام عمرش و تمام افتخارش سازماندهی مبارزه کمونیستی بوده است و سرسختانه بر علیه دشمنان رنگارنگ طبقه کارگر و کمونیسم کارگری جنگیده است، این اجازه را مطلقا نخواهد داد. این را باور نمیکنید بروید و کیهان شریعتمداری را بخوانید که شماره های مختلف آن که داستان زندگی و مبارزه این حزب "خرابکار" است در میلیونها نسخه به اطلاع عموم رسیده است.

### حذف یارانه ها و

داستان "دفاع" ما از آن

ناصر اصغری در پاسخ به بهرام مدرسی که بحث حول مساله یارانه ها را بعنوان یکی از پایه های مخالفت اینگونه چپ ها بر علیه رضا رخشان تعریف و تاکید کرده است، میخواند بگوید که نظرات متفاوت شما در مورد حذف یارانه ها و جایگاه آن در مبارزه کارگران "دفاع" از حذف یارانه ها است و به این ترتیب سیستم مجاهدینی خود را بیشتر نمایش میدهد و نمیتواند آنرا مخفی کند. میخواند بگوید که حزب حکمتیست و رهبران آن از حذف یارانه ها دفاع کرده اند! و میگوید که "اما چرا باید یک کمونیست از فشار مضاعف آمدن به کارگر اظهار شادی و خوشحالی بکند؟! باید گفت زرنگی دهقانی هم حدی دارد و به کسانی که میگویند با حذف یارانه ها، با به اصطلاح حذف کردن یارانه، مبارزه طبقه کارگر باید آگاهانه تر و سازمانیافته تر باشد نمیتوان گفت که از حذف یارانه ها دفاع میکنند! و این دقیقا همان داستان مجاهدینی است که هر مخالف خود را موافق رژیم میدانستند. باید گفت شما با این همه زرنگی و سواد و دقت! فرق اینها را نمیدانید؟ این زرنگی دهقانی ادامه دارد و راستش تبدیل به حقه بازی میشود آنجا که نظرات رضا رخشان در باره وضعیت کارگران در دوره احمدی نژاد به نسبت دوره های گذشته اش مورد بررسی او قرار میگیرد و با نظرات کارگران در تصمیم گیری بر طرح یارانه ها را طلب میکند و یا آنجا که در مصاحبه با ایلنا در دفاع از سندیکایشان و اعتماد کارگران به آن در باره اعتصاب و... هم اظهار نظر میکند. در همه این موارد شلاق و نیز بینی مجاهدینی، این کارگر را در کنار احمدی نژاد میگذارد. لشگری بسپح شده است تا بالاخره سیاست های الترا راستی از آن استخراج کند و جنبش کارگری را از این خط دور کنند! اینجا هم داستان عیان است و با نگاه تیز بین جنبش ناراضیانی طرف هستیم که صرفا از سرکوب و خفقان خفه شده اند و عباي خود را بر هر جنبش ارتجاعی اویزان میکنند و میدانند اینگونه امورشان میگذرد و این در حالی است که، کشتی نگرقتن لیدر حزب کمونیست کارگری با موسوی و کروبی و همراه شدن با آنها برای مخالفت با خامنه ای را نمیتوانند تشخیص بدهند! این الترا راست نیست اما اظهارات کارگر دست اندرکار اتحاد کارگران و مسئول حفظ و و پیشبرد مبارزه و زندگی که دارند الترا راست است!

اگر میبرسید اختلاف کجاست و تفاوت در چیست اینجا ها باید آنرا جستجو کرد و شیطان سازی و خرابکار تراشیدن و منتسب کردن دیگران به دفاع از حذف یارانه ها و الترا راست تراشیدن از فعال

کارگری که امروز موافق نظرات آنها نیست بی فایده است.

### گمونیستها و تشکل های کارگری

این هم موضوع دیگری است که مورد مناقشه جدی و مهم با سنت های غیر کارگری غالب بر چپ و در میان کارگران است. بدون تعیین تکلیف کردن با این سنت و رهایی از آن وزنه های سنگینی کماکان بر پای فعالین کارگری بسته شده است. رضا رخشان و هر فعال کارگری دیگر مساله ای که دارند اتحاد کارگران در محیط کارشان است، همانگونه که خودشان و دیگر رفقاییشان تشکل هایشان را ساخته اند. روی سخن اتفاقا نه با فعال کارگری است که همدوش آنها در هفت تپه و هر جای دیگری به امر اتحاد کارگران در محیط کار و زندگیشان مشغول است، بلکه بحث بر سر طرفداران ایدئولوژیک شورا و مجامع عمومی است که نه تنها به امر اتحاد در محل کار و زیستشان مشغول نیستند بلکه عملا مانع ایجاد این اتحادند چون ظاهرا کارشان از طریق مجمع عمومی و شورا جلو میرود!

هر فعال و رهبر کارگری مادام در پی ساختن تشکل و سازمان کارگران در محل کار باشد یک ثانیه به فکرش خطور نمیکند که رفیق بغل دستی که مانند او کمونیست است یا نیست و یا یک سندیکالیست صرف است مانع کار اوست. یک ثانیه به این فکر نمیکند که او مثلا طرفدار جنبش شورایی است یا سندیکایی. مشکل جای دیگری است. کمونیسم بورژوایی امرش از طریق دیگری میگردد. کمونیسم بورژوایی میتواند در هر تحول و شلوغی و قیام و انقلابی شرکت کند و مساله ای ندارد که رهبر و سازمانده این حرکات کدام جنبش است. مساله اما سرنگونی رژیم بهر قیمتی است حتی اگر توسط آمریکا باشد، حتی اگر توسط موسوی و کروبی باشد و حتی اگر الله و اکبر گویان باشد. درد و مشکل کمونیستها و طبقه کارگر از این راه پاسخ نمیگیرد همانطور که در همه این تجارب پاسخ نگرفت همانطور که در آخرین مورد آن که جنبش سبز باشد جواب نگرفتند. مشکل در این است که این گرایش است که حداقل چندین سال است صد ها فعال کارگری را با چنین افقی در تاثیر گذاری دور کرده است. در محیط های کارگری درست و کارگری تا جایی که به مساله تشکل یابی بر گردد مشکل در این است که صد ها فعال کارگری در چند سال گذشته به جای پرداختن به تشکل های فعالین در خارج میادرت به تشکل های فعالین در خارج

از محیط کار کردند و این را جایگزین تشکل کارگران در محیط کار کرده اند. کمیته های پیگیری و هماهنگی و اتحادیه آزاد و بیکاران و ... تلاش کردند اتحادیه های کارگری و تشکل های کارگری ایجاد کنند در عوض خود را به تشکل کارگران که باید در محیط کار و زندگی و برای سازماندهی اعتراض و مبارزه باشد نشانند. معضل این است که همه این فعالین در ۶ و ۷ سال گذشته نتوانستند خشتی روی خشت بگذارند و در جایی اتحاد کارگری و تشکلی ایجاد کنند تا هم اکنون کارگران و هر مشاهده دیگری در سازماندهی کارگران نیستند و این اگر سنگ بنای مبارزه طبقاتی کارگران است سنگ بنای متشکل شدن هم هست. ما قبلا هم تاکید کرده ایم که فعال طرفدار جنبش مجمع عمومی و شورا برای اتحاد کارگری و رسیدن به اتحاد و تشکل کارگران خود قاعدتا بهترین و رزمنده ترین هاست حتی در میان کارگران با خصلت کار پراکنده و حرفه های مختلف که برای متحد گردنشان سندیکا و اتحادیه باید ساخت. آیا چنین سنتی و روشهایی با سنت و روشهای طرفداران شورا و مجمع

**کمونیسم بورژوایی میتواند در هر تحول و شلوغی و قیام و انقلابی شرکت کند و مساله ای ندارد که رهبر و سازمانده این حرکات کدام جنبش است. مساله اما سرنگونی رژیم بهر قیمتی است حتی اگر توسط آمریکا باشد، حتی اگر توسط موسوی و کروبی باشد و حتی اگر الله و اکبر گویان باشد. درد و مشکل کمونیستها و طبقه کارگر از این راه پاسخ نمیگیرد همانطور که در همه این تجارب پاسخ نگرفت همانطور که در آخرین مورد آن که جنبش سبز باشد جواب نگرفتند. مشکل در این است که این گرایش است که حداقل چندین سال است صد ها فعال کارگری را با چنین افقی در تاثیر گذاری دور کرده است. تا جایی که به مساله تشکل یابی بر گردد مشکل در این است که صد ها فعال کارگری در چند سال گذشته به جای پرداختن به تشکل های محیط کار میادرت به تشکل های فعالین در خارج از محیط کار کردند و این را جایگزین تشکل کارگران در محیط کار کرده اند.**

کننده مبارزه کارگران بتوانند دستاور هادیش را بشمارند و نبردهایشان را تک تک بدانند. این تشکل ها متاسفانه در کارنامه شان اساسا یک مجموعه قطعنامه و اسناد خوب و اکسیون بی مورد و با مورد و تجمع دارند که ببرد

هر چه بخورد به این عرصه سازمانیابی کارگران در محیط کار و زندگی نخورده و نمیخورد. این تشکل ها عملا نه تنها تاثیری بر مبارزه طبقاتی طبقه کارگر نداشته است بلکه وجود این سنت ها و روش ها در میان کارگران به یک مانع تبدیل شده است. درد رضا رخشان ها قبل از اینکه به مساله شورا و اتحادیه باشد به این است. جنبش مجمع عمومی که ما مصمم به دادن تصویر و فعالیت درست در باره اش میباشیم سازمانیابی کارگران و اتحاد بسیار گسترده و رادیکال آنها را تضمین میکنند. چپ و کمونیسم بورژوایی دفاعش از مجمع عمومی و شورا برای متفرق کردن کارگران و تبدیل کردن آنها به دنباله جنبشهایی است که دنباله ان روانند. آنچه کمونیستها و طبقه کارگر را میتواند قدمی مهم به جلو ببرد شناساندن این واقعیت به فعالین کارگری است که بدون پیشبرد مبارزه ای اقتصادی و سیاسی که در محیط کار با آن روبرو هستند قادر به گذاشتن خشتی روی خشت

عمومی امثال اصغری و جوادی و ... یکی است؟  
**سرکوب عامل مهم در عدم موفقیت کارگران در تشکل یابی**

در سنت این چپ سرکوب و خفقان نباید باشد تا بتوان امر سازمانیابی و متشکل کردن کارگران را دنبال کنند. آیا این ممکن است؟ آیا فعالیت کارگران و رهبران و سازمانهای کمونیستی مربوط به جنبش کارگری در پی چنین شرایطی نشسته است و نتوانسته اند خود را متشکل کنند؟ اتفاقی نیست که تعداد قابل توجهی از این چپ و از سازمانهای مختلف عامل سرکوب و خفقان را معضل مهم در متشکل شدن کارگران میدانند در حالی که کارگران و رهبران کارگری نه چندان کمی در عین فغان این چپ تشکل و اتحادش را درست کرده و نگاه هم داشته است. ناصر اصغری میفرماید “به ایشان انتقاد کردیم که دوست عزیز اگر دلیل مهم مشکلات کنونی طبقه کارگر ایران فقدان تشکل توده ای کارگری است، این امر بخاطر سرکوب قرون وسطانی جمهوری اسلامی است. به ایشان گفتیم که این چوب لای چرخ گذاشتن است و شما دارید آب پاکی روی دستان خونین

جمهوری اسلامی می ریزید.“ جالب این است که همه طرفداران سنت ضد رژیم صرف در جنبش کارگری، همه از مساله سرکوب و خفقان بعنوان اصلی ترین عامل در سد کردن کارگران برای ایجاد تشکل های کارگری هم نظرند از علی جوادی تا ناصر اصغری یک سیستم دارند. معلوم نیست از نظر اینها سنت ها و سبک کار تا کنونی چپ و کمونیستها چه نقشی در وضعیت پراکندگی کنونی کارگران دارد. معلوم نیست جایگاه سبک کار کمونیستی در میان طبقه کارگر و فعالین و رهبران این طبقه و کمونیستها چه نقشی دارد؟ همه صغرا کیری کردن ها برای این است که صدای کارگری که به این سنت ها و سبک کار بورژوایی تاکنونی چپ و کمونیستها ایراد دارد خفه شود. بالاخره دیر یا زود بسیاری از فعالین کارگری خواهند پرسید که چگونه است که سندیکای کارگران هفت تپه ایجاد میشود و اتحادیه رانندگان واحد ایجاد میشود و یا هر تشکل دیگر این چنینی میتواند درست شود و خفقان هم برای همه یکسان است اما برای “فعال کارگری“ مورد نظر این چپ داستان سرکوب در محل ندارد و به این ترتیب تشکلی هم درست کار و زیست سازمان داده نمیشود!

اصغری میگوید:  
”رهبری حزب حکمتیست با همان انتقادات اولیه ما، به دفاع از نظرات رضا رخشان برخاست. با اینگونه دفاع جانانه از نظرات رضا رخشان، رسما در این ادعای او که کمونیستها و طرفداران مجامع عمومی و شوراها هستند که نمی گذارند تشکلهای توده ای کارگران و سندیکاها ایجاد شوند، شریک است!“  
و بالاخره باید گفت که فاصله کمونیسم بورژوایی و کمونیستها را سبک کار و شیوه مبارزه اش در سازمانیابی کارگران و جنبش مجمع عمومی و شورایی را دره ای عمیق فاصله هست. جنبش مجمع عمومی ما جنبش متشکل کردن کارگران در محیط کار و زندگی توده کارگر و ابزار متحد و متشکل کردن طبقه کارگر برای بهبود زندگی و تغییر جامعه به جامعه ای آزاد و برابر است. کمونیسم بورژوایی قطب نمایش جنبش های بورژوایی است و سبک کار و سنتش ربطی به زندگی و کار کارگران هم ندارد اما چون تعرض آگاهانه و سازمان یافته کارگران و کمونیستها هنوز بسیار کم است به بقا ادامه میدهد. این تعرض را باید ادامه و تضمین کرد.

۱۵ جولای ۲۰۱۱

## چپ سبز با مشتهای گره کرده در حاشیه "نقد" رضا رخشان

خالد حاج محمدی

مقدمه:

روز نهم ژوئن ۲۰۱۱ به فراخوان سندیکا‌های کارگری فرانسه، تجمعی در مقابل سازمان جهانی کار در همبستگی با کارگران ایران و علیه حضور نمایندگان جمهوری اسلامی در "ای ال او" شکل گرفت. رضا رخشان رئیس وقت هیئت مدیره سندیکای هفت تپه، طی نامه ای به سندیکا‌های فرانسه، ضمن قدردانی از این اقدام نوشته است: "با این همه فرصت را غنیمت دانسته و به اطلاع شما می‌رسانم که یکی از دلایل مهم مشکلات کنونی طبقه کارگر ایران فقدان تشکلهای توده‌ای کارگران در ایران و تبلیغات شدید ضد سندیکائی است که از جانب بسیاری از دستداران ظاهری طبقه کارگر اعمال می‌شود. بسیاری از کسانی که با ارسال پیام به شما سندیکا‌های فرانسه با شما اظهار دوستی می‌نمایند، در داخل ایران خود نه تنها در ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌های محیط کار فعال نیستند، بلکه در حد توانشان در مقابل سندیکا‌های موجود به کارشکنی نیز می‌پردازند. حتماً برای شما نیز روشن است که کارگران ایران باید با توان و نیروی تشکلهای خود مشکلاتشان را حل نمایند و برای تحقق مطالباتشان که همانا دستیابی به یک زندگی انسانیست، بکوشند. بسیار از شما سپاسگزار خواهیم بود اگر که در کنار محکوم نمودن سیاستهای ضد کارگری در ایران، نفوذ معنوی خود را برای تقویت تشکلهای درون محیط کار به کار بگیریید و ضرورت ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌های مستقل را نیز به دوستان ایرانی خود گوشزد کنید. با امید به روزی که کارگران ایران بر پراکندگی و ضعف کنونی خود غلبه نمایند و خود دست در دست شما به حمایت از کارگران سایر کشورها برخیزند." بعد از این نامه ما شاهد سیلی از نوشته‌های رضا رخشان در میان جریانات و افراد مختلف از "فعالین کار مزدی" تا حزب کمونیست کارگری، حزب اتحاد، و افراد پراکنده دیگری هستیم. اولین چیزی که در خواندن این نوشته‌ها متوجه میشوید، موجی از تنفر و کینه و دشمنی عریان غیر قابل وصف تا حد جنون است که در سطر به سطر بخش عمده این نوشته‌ها نمایان است. پرداختن

به این مسئله علاوه بر اهمیت دفاع از فعالین کارگری و کارگران هفت تپه و مبارزات و دستاوردهای آنها، از زاویه شناختن ماهیت بورژوائی این چپ و نقد سنت و سیاست آن و تبدیل آن به خودآگاهی طبقه کارگر، حائز اهمیت است. با این مقدمه کوتاه وارد جنبه‌های از "مباحثی" که به نام نقد نامه رضا رخشان به سندیکا‌های فرانسه نوشته شده، میشویم.

### فرهنگ سیاسی در نقد

نوشته‌هایی که به عنوان نقد رضا رخشان منتشر شده است، بیان یک کینه عمیق، یک نفرت بالا و یک تنفر طبقاتی است که با هیچ معیاری نمیتوان اسم نقد سیاسی بر آن گذاشت. اجازه بدهید تنها چند نمونه از برخورد این چپ را، به بهانه اعتراض به یک نامه، از زبان خودشان بیابیم:

"فعالین کار مزدی": "راه دوم راهی است که رخشان‌ها و تمامی سندیکاسازان و سندیکالیست و احزاب و فرقه‌های هم‌کاسه رخشان و یا منتقدین رفرمیست راست و چپ او به کارگران توصیه کرده و توصیه می‌کنند. حاصل انتخاب این راه نیز دقیقاً همین فتوحاتی است که آقای رخشان لیست می‌کند. فروش کل جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر ایران، فروش منافع متحد و جمعی کل طبقه کارگر، شمشیر کشیدن بر هر جنب و جوش طبقاتی توده‌های کارگر علیه سرمایه، آری فروش همه این‌ها به چه چیز!!!!، به پرداخت سر موعده دستمزدهای هزاران بار سلاخی شده‌ای که شکم‌گرسنه هیچ کارگر و هیچ کودک خانواده کارگری را سیر نمی‌کند."

- امیر زارعیان از سلحشوران کارمزدی: "سندیکای هفت تپه ساخته شد تا شعله سرکش مبارزات کارگران از همه سو خاموش گردد و رضا رخشان بسیار سرفراز به دولت درنده جمهوری اسلامی سرمایه و رئیس جمهور هار این دولت نوید داد که کارگران دیگر اعتصاب نخواهند کرد، چرخ تولید را از کار باز نخواهند داشت."

- علی جوادی: "شرم آور است! این اولین باری است که یک فعال کارگری مسئولیت "فقدان تشکلات توده‌ای

کارگری در ایران" را نه سیاستهای سرکوبگرانه و خشن رژیم اسلامی، نه نتیجه سرکوب، دستگیری، کشتار و زندانی کردن فعالین کارگری در طول حیات ننگین سی و دو ساله اش، نه ناشی از سرکوب هر تلاش اجتماعی طبقه کارگر توسط رژیم آدمکشان اسلامی، بلکه محصول "تبلیغات ضد سندیکائی ... دوستان ظاهری طبقه کارگر" قلمداد میکنند... رضا رخشان دروغ میگوید... رضا رخشان رسماً تحریف میکند... این یک ادعای سخیف و بی مقدار است... چگونه میتوان جنایت آشکار و سیستماتیک رژیم اسلامی را در سرکوب همه جانبه تلاشهای طبقه کارگر انکار کرد؟ چگونه میتوان تاریخ در هم شکستن تشکلات مستقل کارگری و زندانی و شکنجه کردن و اعدام فعالین کارگری را انکار کرد؟"

- مظفر: "نامه او منعکس کننده پیام سران جمهوری اسلامی به "دوستان ظاهری" و سم پاشی علیه آن‌ها میباشد." - امیر پیم: "راست جدید نافعی منافع طبقه کارگر و استقلال جنبش آن، و حامل منافع طبقه حاکم و حاکمیت آنست و باید آنرا طرد و منزوی نمود."

- محمود قزوینی: "رضا رخشان در طول دو سال گذشته در باره مسائلی مانند جنبش توده‌ای که به هست و نیست رژیم و مسئله جناحهای رژیم مربوط است اظهار نظر علنی کرده است، بر علیه مبارزه کارگران و مردم ایران بر علیه رژیم و انقلاب احتمالی آینده گفته و نوشته است... در جریان جنبش توده‌ای و اعتراضات سال گذشته هم همین موضع را داشته است. تکیه کلام او این است که نباید دنبال انقلاب و اعتصاب و تظاهرات، بلکه دنبال "چیزی" برای کارگران بود... یکرور اقتصاد دان و در نقش مشاور احمدی نژاد ظاهر میشود... و یکرور هم همچون یک اعتصاب شکن وسط دعوی فعالین کارگری و سوسیالیستها با رژیم بر سر اخراج نمایندگان رژیم از "ای ال او" به نفع رژیم اطلاعیه صادر میکند و ادعا میکند معضل سندیکاها در ایران کسانی هستند که دارند همبستگی کارگران جهان را به طبقه کارگر ایران جلب میکنند."

- شهلا دانشفر: "فکر میکنم این یک حقیقت آشکار و غیر قابل انکار است که گرایش‌هایی که در ایران از یک جناح حکومت اسلامی ففاح کند، قطع سوبسید کالاهای اساسی توسط حکومت را به نفع کارگران قلمداد کند و کارگران را مدافع احمدی نژاد معرفی نماید، یک خط و گرایش کاملاً راست است.... ظاهر

قضیه اینجاست که سرکوب مبارزات مردم در سال ۸۸ به چنین گرایشات راستی فرصت داده است که خود را عیان کنند." خانم دانشفر در نوشته دوم خود "رضا رخشان جواب نمیدهد" آورده است: "به عبارت روشنتر بحث بر سر سندیکالیسم یعنی بحث بر سر حفظ نظام موجود و بازی در چهارچوب قوانین موجود است."

یاشار سهندی از حزب کمونیست کارگری: "برای رضا رخشان جمهوری اسلامی خودی است و دیگران که همانا مدافعان و فعالین چپ هستند غیر خودی و دشمن هستند و گرنه خطاب به سندیکا‌های فرانسه در روزی که قرار بود به حمایت از کارگران ایران آکسیون داشته باشند اینگونه نمی‌نوشت."

اینها تنها مواردی از فحشنامه‌های تعدادی از خانم‌ها و آقایان "محترم" به یکی از فعالین سرشناس جنبش کارگری است که فکر میکند، این جریانات و آدمها، تبلیغات ضد سندیکائی میکنند و دستدار ظاهری طبقه کارگرند. در این نوشته‌ها جدا از عفونت کلام، شاهد یک فرهنگ عقب افتاده، از بالا و گنده دماغی بورژوائی در بر خود به رضا رخشان هستیم. هر نقد و ملاحظه‌ای، و هر درجه احساس اختلاف با رضا رخشان نمیتواند این فرهنگ بورژوائی و ضد کارگری که از نگرش هر کارفرمایی به کارگرانش بورژوائی تر است را توجیه کند. نامه رضا رخشان به سندیکای فرانسه بهانه‌ای شده است تا این صف هر توهین و بی حرمتی را علیه رضا رخشان و علیه دستاوردهای کارگر هفت تپه بیان کنند. جناب مظفر فرموده اند، رضا رخشان با پذیرش شرایط جمهوری اسلامی در دوره زندان علی نجاتی، او را کنار گذاشته و "تشکل مستقل هفت تپه را وابسته کردند". کسی در این صف بر نمیگردد به این آقای "محترم" بگوید، پاپوشدوزی را لطفاً برای ارگانهائی که برای این امر ساخته شده اند، واگذار کنید. کسی به آقای جوادی و خانم دانشفر، به خانم یا آقای نشسته در پشت کامپیوتر "کار مزدی" نمیگوید، لطفاً درجه‌ای از حرمت و شعور، خجالت آور است. این فرهنگ سیاسی جریانات و کسانی است که جز در فضای مجازی در جایی نیستند، از اجتماع بریده اند و همه افکار و تفکرات آنها در عالم ذهن و ساخته پرداخته شده است. نمیتوان به مغازه دار سر کوچه محله‌ای وصل بود و آمد و رفت داشت و خطاب به آدم حقیقی و حقوقی که امروز نماینده چند هزار کارگر است، با این فرهنگ کثیف،

مبارزه ای هر روزه را پیش میبرد، توجه این چپ به هفت تپه جلب شد. نه از سر اهمیت خواست کارگران بلکه از سر "شلوغ کردن" و آکسیون کردن کارگران است. در یکی دو سال گذشته و با موفقیت‌هایی که کارگران هفت تپه بدست آوردند، از جمله پرداخت سر موعد دستمزدها و... که رضا رخشان اشاره کرده است، معلوم است این مبارزه و اعتراض هر روزه جایگاه دیگری پیدا کرده است. اکنون اعتراض هر روزه در هفت تپه به شیوه قبلی نیست، بالاخره بخشی از آن مطالبات متحقق شد. این اتفاق برای فعال کارمندی "فروکش کردن آتش خشم ضد سرمایه داری" هفت تپه نام گذاشته میشود و موفقیت کارگر هفت تپه در رسیدن به مطالبه رفاهی خود، وقتی به ظاهر "آتش خشم" فرو نشسته است، پشیزی ارزش ندارد. لذا وقتی رضا رخشان نتیجه تلاش سندیکای هفت تپه را می‌شمارد و میگوید، قرارداد موقت در هفت تپه نمانده است، یا حقوق معوقه نداریم، پیش روشنفکر بورژوا در کارمندی این یعنی فروش کل "جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر" برای پرداخت سروقت دستمزدها!! نفیهمد که با جانفشانی، با تهدید و زندان و جنگ هر روزه اینها تحقق یافته است. این گفته‌های به ظاهر زیبا و رادیکال "کارمندیها" حرف روشنفکر شکم سیر و آدم بی دردی است که در جای گرم نشسته است، که از سر کتاب خواندن چپ شده است و هیچوقت هم دنیای واقعی و جایگاه کارگر و مناسبات کارگر و بورژوا را نفهمیده است. خشونت جامعه طبقاتی، فقر خانواده کارگری، بی رحمی و شقاوت بورژوازی علیه کارگر برای سود بیشتر و کار ارزانتر، جنگ و دعوی خانوادگی و جنگ اعصاب هر روزه در مورد بی پولی و عدم توان پرداخت مخارج زندگی را ندیده است، اینها را در داستانها خوانده است و هر از چندگاهی هم آهی از سر دلسوزی برای کارگر کشیده است.

خودی و غیر خودی که جناب یاشار سهندی از آن اسم میبرد، در جدول تقسیم طرفداران عقاید "سازمان من" مخالفان آن، در دایره حزب مطبوع یاشار و فعالین "لغو کار مزدی" نهفته است. مبنای دوری و نزدیکی، دوستی و دشمنی‌ها، در میان این چپ، تنها و تنها عقاید فرقه خاص، گروه خاص، مذهب خاص و... است. جامعه و نقش در اعتراض و جدال در جامعه، در مبارزه طبقاتی در این تفکر غایب است، معیارها نه عینی و اجتماعی، بلکه کاملا ذهنی و ایدئولوژیک است.

مسخ میشود. اما رفتن به زیر بیرق سبز و فروش کارگر و زندگی و آرمانهای انسانی آن، شرکت در "انقلاب" توده‌ها و ارزشمند و قابل تقدیر است!! معیار این چپ قبول افکار ایدئولوژیک است که به آیه‌های قرآن تبدیل شده است و هر نوع خارج زدن از آن خیانت است. جرایمی که دوستان "منقذ" برای رضا رخشان نوشته اند، بالاتر از خیانت است. کسی که رو به کارگر با تمسخر میگوید، رخشان "چیزی" برای کارگران میخواهد، متوجه جایگاه آن "چیز" که لغو قرار داد موقت، پرداخت سروقت دستمزدها و... است، در زندگی کارگر هفت تپه و صدها مرکز کارگری نیست. متوجه نیست که طبقه کارگر از سر اعتراض به زندگی خود و سهمش از امکاناتی که روزانه خود میسازد به مبارزه سیاسی روی می آورد نه کتاب و نه عقاید خالص "کمونیستی" این چپ. متوجه نیست که کمونیسم دانشگاهی، کمونیسم بی ربط به این مبارزه، کمونیسم نیست، بلکه کاریکاتوری است که بورژوازی از آن ساخته است و خریدارانش، روشنفکران بورژوا و چپ غیر کارگری بیش نیست. مشکل این است که این چپ در زندگی خود، در تجربه خود، از سر نیاز واقعی زندگی به کمونیسم روی نیاورده است، اعتراض غریزی کارگر به سرمایه و جنگ روزانه او با مناسبات حاکم و جدال بر سر منافع مختلف و متضاد طبقاتی به عنوان کارگر و بورژوا، را تنها در کتاب خوانده است. نه تنها این بلکه مارکسیسم برای این چپ، پرچمی ایدئولوژیک بیش نیست که به سرش قسم میخورد و در عمل منافع جنبشی دیگر را دنبال میکند. کارگر به سبک روشنفکران بورژوازی جا خوش کرده در "فعالین کار مزدی"، به سبک خانم شهلا دانشفر و علی جوادی و... سیاست را انتخاب نمیکند. مبارزه کارگران و اعتراض و اعتصاب باید "چیزی" برایشان داشته باشد، حال آن "چیز" برای روشنفکر بورژوازی که نه مشکل کرایه خانه دارد، نه از کار اخراج میشود و نه مزدش با تاخیر پرداخت میشود و نه به مغازه دار محل بدهکار است، قابل فهم نیست و لابد بی ارزش است. مضمون اعتراض برای این چپ بی معنی است، خود اعتراض، ایستادن در خیابان و آکسیون بی محتوا، حتی زیر پرچم سبز یا فاسیسم ترک و کرد و هخابرایش همه چیز است. به رژیم اعتراض دارد، کاری به مناسبات حاکم، به رابطه کارگر و سرمایه دار و به سهم کارگر از تولید و... ندارد. در دوره ای که کارگران هفت تپه برای حقوق معوقه و علیه خطر اخراج و...

قدمهای بعدی و جدالهای بعدی میکند. اما برای روشنفکر بورژوا که به مارکسیسم پیوسته است، برای چپ موجود که از آن اسم رفت، طبقه کارگر ابزار متحقق کردن اهداف و برنامه آنها است، نه بهبود زندگی خود. تظاهرات، پیکت و... همگی باید خشت‌هایی از مبارزه مد نظر این رهبران خودگمارده و بیگانه به کارگر و اعتراض کارگری، بیگانه به کمونیسم طبقه کارگر باشد. مبارزه طبقاتی برای این صف وقتی مبارزه طبقاتی است که حول سیاست مشعشع این چپ به وقوع پیوسته باشد. در نگاه نویسندگان فحشنامه های فوق رضا رخشان مجرم است، به این دلیل که افکار مشعشع و قرآنی آنها را نیزپرفته است. به خط سیاسی و اهداف و عقاید سیاسی آنها ابراز نزدیکی نکرده است و برایشان کف نزنه است و رهبری آنها را قبول نکرده است. به زیر پرچم ناسیونالیسم پروغرب در دو ساله گذشته، نرفته است و فراخوانهای این "رهبران" را گوش نکرده است، در عوض در فکر چیزی برای کارگران هفت تپه بوده است. اینکه رضا رخشان و کارگر هفت تپه در دل مبارزه ای هر روزه ققدر متحد شده است معیار نیست، اینکه سندیکای هفت تپه به همت کارگران و فعالین کارگری آن و از جمله علی نجاتی ها و رضا رخشان ها و... ققدر توانسته است باری از مشقات جامعه را از دوش کارگران بردارد، معیار نیست. اینکه اخراج کارگران حتی به صورت موقت و در توازن کنونی قطع شده است، حقوق کارگران سر وقت پرداخت میشود، و قرار داد موقت در هفت تپه کنار گذاشته شده، هیچکدام محک ارزیابی از فعالین این مرکز نیست. اینها دستاورد نیست، اینها "چیزی" برای کارگران، یا به قول سلحشوران کار مزدی "فروش جنبش ضد سرمایه داری برای پرداخت سر وقت دستمزدها" است. دستاوردهای کارگران هفت تپه، معیار و محک ارزیابی از رضا رخشان و علی نجاتی و سندیکای هفت تپه نیست. اینها نمایانگر نقش ارزشمند فعالین این مرکز نیست. نمایانگر دوری و نزدیکی فعال کارگری به این چپ نیست. به این دلیل ساده که این چپ به مبارزه واقعی طبقاتی و اعتراض کارگر برای بهبود زندگی، نامربوط است. لغو قرار داد موقت در هفت تپه و پرداخت دستمزدها که چند سال کارگر هفت تپه برای بدست آوردن آن، دوندگی کرد و زندان و تهدید و اخراج رهبران خود را تحمل کرد، نه تنها مایه خوشحالی این چپ نیست، بلکه به عنوان "چیزی" برای کارگران و فروش جنبش ضد سرمایه داری آنها

بورژوا مابانه و حقیر، با این گنده دماغی بورژوازی صحبت کرد. این فرهنگ مناسفانه عارضه زندگی چپی است که به حاشیه نشینی عادت کرده است و دنیای حاشیه ای به جهان واقعی در ذهن و زندگی تبدیل شده است. در این دنیا، رهبر بلامنازع طبقه کارگر است و در خیال خود روزی پرولتاریای ایران به حقایق فکری او پی میبرند و در انقلابشان او را بر روی شانه های خود در خیابانهای تهران میگردانند. چپ بورژوازی که برای نمایندگان جریانات ارتجاعی بورژوازی احترام و حرمت بیشتری قائل است و به خود جرات نمیدهد نماینده حزب دمکرات، سلطنت طلب، اصلاح طلب مترج دینی، یا... را با این درجه از لجن پراکنی مخاطب قرار دهد. برای این خیل روشنفکران بورژوا حتی از پشت کامپیوترهایشان فعال و رهبر کارگری عنصری حقیر است که میتوان با چنین عفونت کلامی مخاطب قرارش داد.

#### اعتراض کارگری و مارکسیستهای جعلی

نگاه این چپ به کارگر و اعتراض کارگری، که در نوشته های خانم و آقایانی که در بالا اشاره شد، عیان است، به کمونیسم و به کارگر مربوط نیست. کمونیسم بیان اعتراض طبقه کارگر به نظام کار مزدی و مناسبات سرمایه دارانه حاکم است. برای کمونیستها و برای طبقه کارگر این اعتراض هر روزه گاه نپهان و گاه آشکار در جریان است، چه آن زمان که کارگر با شکستن ابزار کارش نفرت خود را بیان میکند و چه زمانی که برای افزایش دستمزد و علیه اخراج و... دست به اعتراض جمعی میزند. برای کمونیستها کل این اعتراض در هر شکل آن بخشی از مبارزه طبقاتی است. افزایش دستمزد، رفاهیات هر چند کوچک و هر اقدامی که ذره ای به بهبود زندگی کارگر کمک کند، ارزشمند و همه گامهای لازم، ضروری، و خشت‌هایی در راه بهبود زندگی این طبقه، اتحاد آن و ایجاد آماجی برای انقلاب کارگری است. نگاه به هر مبارزه ای برای کمونیستها سنجش میزان کمک این مبارزه به منفعت آنی و این آتی کل طبقه کارگر است. ایجاد جامعه ای برابر و ایجاد آماجی در طبقه کارگر برای زیر کشیدن قدرت بورژوازی از کانال مجموعه ای متنوع از اعتراض و مبارزه در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... پیش خواهد رفت. در این میدان است که طبقه کارگر خودآگاهتر میشود، با هر پیشروی و موفقیتی متحد تر میشود، خود را آماده

## جنبش شورائی یا سندیکائی

فعالین کارمزدی، خانم دانشفر و آقای جوادی و... هر کدام به صورتی به دفاع از عقاید و نظرات خود در مقابل رضا رخشان که طرفدار سندیکا است، از جنبش شورائی سراسری، و جنبش مجمع عمومی دفاع میکنند. اما اختلاف میان مدافعان جنبش شورائی یا جنبش مجمع عمومی با سندیکا سازی و حتی سندیکالیسم بی ربط ترین مسئله در این جدال است. نه حزب کمونیست کارگری و حزب اتحاد، مدافع جنبش مجمع عمومی هستند و نه "فعالین لغو کار مزدی"، طرفدار جنبش شورائی. میدانم که هر سه این جریانها بر کاغذ نوشته اند و بر دروازه های جریان خود آویزان کرده اند که خواهان این نوع تشکل یابی هستند، اما در دنیای واقعی در جنبش کارگری اینها نماینده فرقه های خود، سکت خود و به این اعتبار نماینده انشقاق و چند پارچگی در طبقه کارگرند. وفاداری اینها به شورا و مجمع عمومی و.. به میزان طرفداری حزب توده ایران از مارکس و انقلاب کارگری است. حزب توده چند دهه از زندگی خود را به نام کمونیسم صرف دفاع از هر جنبش ضدکارگری و ضد کمونیستی کرد و تنها چیزی که غایب بود دفاع از مارکسیسم و کمونیسم بود. مارکسیسم ابزار اعلام اهداف ارتجاعی و پرچی در دست این حزب برای دفاع از جنبش ملی اسلامی و تمام جنبشهای ارتجاعی تاریخ چند دهه گذشته بوده است. علم کردن اینکه سندیکا و جنبش سندیکائی راه مناسب برای تشکل یابی کارگری است یا جنبش مجمع عمومی و.. در این جدال کاملا گمراه کننده است. کارگری که راه حلی جنبش مجمع عمومی است و دردی ندارد و میخواد به درد واقعی خود و طبقه اش جواب بدهد، نمیتواند تیغ به صورت همکار کناری خود بزند و به جرم "سندیکالیسم" آن را کنار احمدی نژاد و هر جلا و جنایتکاری بگذارد. بحث تشکل کارگری، سندیکا و شورا یا مجمع عمومی بحثی در درون جنبش کارگری است و طرفداران آنها بخشی از فعالین کمونیست و کارگری هستند که بدوا در فکر راه حلی در جواب به امر تشکل یابی کارگرانند. کسی که در جنبش کارگری رفرمیسم است، بالاخره دارد در جواب به یک درد واقعی راه حلی را پیش میکند، یا تلاش میکند به مشکلی جواب بدهد، حال راه حل و جواب محدود و رفرمیستی میدهد. همچنانکه گفتم تکرار عبارات جنبش مجمع عمومی یا جنبش شورائی و.. از جانب دادستان های دادگاه چپ بورژوائی

علیه رضا رخشان، گواه بر طرفداری این جماعت از این اشکال سازمانیابی کارگری نیست و آنچه در عمل پیش میبرند گواه واقعی و معرف جایگاه سیاسی و جنبشی آنها است. به سخره گرفتن تلاش چند هزار کارگر هفت تپه و دستاوردهای تا کنونی آنها، پرتاب کردن هر کتافتی که در خرجین دارند علیه رهبران آنها، با هیچ چسپ دولتی به فعال جنبش مجمع عمومی و شورا و.. نمی چسبد. اینها بیرقهای جعلی در دست اهزابی اند که کارگر و جنبش اعتراضی این طبقه برای آنها ابزار اهداف دیگری است که به آن خواهم پرداخت.

## توازن قوا و تشکل یابی کارگری

یکی از محورهای اعتراض این جماعت یا حداقل بخشی از این صف این است که رضا رخشان آنها را مانع تشکل یابی کارگری معرفی کرده است. آقای جوادی با کلی اتهام ابراز کرده اند که جمهوری اسلامی و سرکوب مانع تشکل یابی است و هر بهبودی را به رفتن جمهوری اسلامی موکول کرده اند. جوادی همزمان اعلام کرده اند که رخشان منکر سرکوب سیستماتیک طبقه کارگر و کمونیستها و.. از جانب جمهوری اسلامی شده اند و..

در مورد "منکرات" فراوان رضا رخشان و اتهامات سخیف آقای جوادی خواننده را به خواندن نامه رضا رخشان و نوشته جناب جوادی ارجاع میدهم، تا خود بخواند و قضاوت کند. اما در مورد سرکوب و.. توضیح چند نکته ضروری است. اینکه جمهوری اسلامی سرکوب سیستماتیک کرده است لازم به اثبات نیست. جمهوری اسلامی نسلی از فعالین کارگری و کمونیست را همراه با دهها هزار نفر از مخالفان خود، قتل عام کرد. اما این کل حقیقت نیست. سرکوب در جامعه ای مثل ایران همیشه بخشی از روبنای سیاسی حاکمیت بورژوائی خواهد بود. اگر انقلاب سبز طیف منتقدین رضا رخشان هم به ثمر میرسید و بورژوائی لیبرال طرفدار غرب قدرت را میگرفت، خارج از اینکه تکلیف این طرفدارانش در آن حکومت چه میشد، اما سرکوب کماکان ابزار ادامه حیات حکومت بورژوائی سبز میشد. لذا موکول کردن تشکل یابی کارگری به دوره ای که سرکوب نماند، محول کردن تشکل یابی طبقه کارگر به محال است. اگر طبقه کارگر در این چند دهه نتوانسته است مطالبات اصلی خود از جمله حق تشکل را به بورژوائی تحمیل کند، دلایل آن موقعیت خود این طبقه و ضعف و کمبودهای جنبش ما،

جنبش طبقه کارگر است. پرداختن به این مسئله جایز اینجا نیست، اما سرکوب با همه نقش مهم آن کل ماجرا نیست. "سرکوب مانع است"، توجیه چپ برای

موقعیت و بی نقشی و بی تاثیر خود بر اعتراض طبقه کارگر، بر مبارزه روزانه آن و از جمله بر تشکل یابی کارگری است. در این نگرش گویا سرمایه داری غیر سرکوبگر هم ممکن است، باید اول سرکوب نباشد تا تشکل کارگری و حتی مطالبات کارگری به جایی برسد، برایشان سرمایه داری غیر سرکوبگر و خوش خیم در ایران مقدور است. علاوه بر این تا سرنگونی جمهوری اسلامی هیچ بهبودی عملا مقدور نیست و باید منتظر شد تا اوضاع عوض شود. این نگرش بخش اعظم چپ ایران و بخش عمده این طیف است. "لغوکار مزدیها" که از این هم فراتر رفته و عملا تلاش برای هر مطالبه کارگری را "فروختن جنبش ضد سرمایه داری" نام میگذارند. اینها در ظاهر بسیار "رادیکال"، تشریف دارند، اما عملا طبقه کارگر را از شرکت در هر اعتراض و مبارزه اقتصادی و سیاسی، بری کرده و به نام قانع نشدن به پرداخت سرفقت دستمزدها و مطالبات اولیه کارگران، سیاست انتظار تا ظهور "مهدی موعود" را پیشه میکنند و همراه دوستانی که همه مشکلات را در سرکوب میبینند و منتظر نظام بورژوائی غیر سرکوبگر و خوش خیم هستند، طبقه کارگر را کت بسته و خلع سلاح شده، تحویل بورژوائی میدهند.

## متعارف شدن و کفر کبیر رضا رخشان

خانم شهلا دانشفر در نوشته "وزین" خود "خط فوق راست در جنبش کارگری جایی ندارد"، نوشته اند: "فکر میکنم این یک حقیقت آشکار و غیر قابل انکار است که گرایش که در ایران از یک جناح حکومت اسلامی دفاع کند، قطع سوسید کالاهای اساسی توسط حکومت را به نفع کارگران قلمداد کند و کارگران را مدافع احمدی نژاد معرفی نماید، یک خط و گرایش کاملا راست است... امروز این خط و گرایش بعد از سرکوب تظاهرات های میلیونی و گسترده سال ۸۸، تحرک بیشتری یافته است و از متعارف شدن حکومت سخن میگوید و طرحهای ریاضت اقتصادی حکومت را روند شکوفایی اقتصاد جامعه دانسته و کارگران و کل جامعه را به آرامش و امید بستن به بهبود اوضاع فرا میخواند. خطی که صندوق بین المللی پول در گزارش اخیرش در مورد

عدالتخانه این "چپ" این جرمی سنگین است و فعال کارگری باید کیفر پس بدهد. آقای محمود قزوینی میگوید در دوره ای که توده ها در خیابان بودند و.. رضا رخشان در فکر "چیزی" برای کارگران بود. این چه "جنایتی" است که مرتکب شده است؟ فعالین "جنبش کار مزدی" معترضند که "اعتراض ضد سرمایه داری" به پرداخت سر وقت دستمزدها فروخته شده است!! باید به این محترمین یادآوری کرد که در دو سال گذشته، اعتراض ضد کار مزدی، دستمزد، حق زن، آزادی و انسانیت، از جانب شما فعالین "سرخ پوش" کارمزدی و صف چپ سبز پوش، به قدرتگیری ناسیونالیسم پرو غرب فروخته شد. یکی از شروط پیشروی جنبش کارگری، یکی از شروط ایجاد صف مستقل کارگری در دفاع از آزادی و برابری، شناختن دوره گذشته و ماهیت ارتجاعی "انقلاب" مخملی سبز و چپ سبز است. کارگران کمونیست باید آگاه باشند که هر زمان صف طبقه کارگر علیه بردگی مزدی و برای آزادی و برابری به میدان بیاید، هر زمان پرچم برابری انسان از نفت و ایران خودرو، ماشین سازیها، هفت تپه و برق و... به اهتزاز در آید، بخش عمده نیروهائی که در دو سال گذشته پرچمدار جنبش سبز بودند، علیه کارگران اسلحه بر میدارند. و تلاش میکنند رهبران انقلاب کارگری را مثل کموناردهای پاریس تیرباران کنند و به صف آنها خون بپاشند. طبقه کارگر خوشبختانه به یمن وجود طیفی از رهبران و فعالین دلسوز خود، فریب تبلیغات ضد کارگری این صف را نخورد. به همین دلیل سربازان سبز امروز ناامید و شکست خورده، از جبهه برگشته و با مشتهای گره کرده به صف طبقه کارگر و دستاوردهایش حمله میکنند، فراموش کرده اند که تجربه شکست آنها، امروز به خودآگاهی طبقه کارگر تبدیل شده است، امروز اختلاف منافع این طبقه با دوستان دروغینش در جنبش سبز، بعد از دو سال، از همیشه عیان تر شده است، فراموش کرده اند که صف انقلاب کارگری، دوستان دورغین خود را به خوبی شناخته است.

هم از همه جا رانده به جای بررسی جنبش سبزتان و برشمردن اشکالات و برنامه هایتان، با تاختن به کسانی که دوسال قبل حقایق جنبش ارتجاعی سبز را برملا میکردند، دق دل خالی میکنند. دور از انتظار نبود، حزبی که دبیر اولش اعلام میکرد با موسوی کشتی نخواهد گرفت، چرا که با او در یک جنبش شمشیر میزدند، حزبی که رئیس دفتر سیاسی اش در روزشمار انقلابشان، وعده میداد که روز عاشورای حسینی زندانها را خواهند گرفت، و بخشی از شهرها بدست سلحشوران سبز می افتد، صفی که نماز جمعه رفسنجانی و روز قدس و عاشورای حسینی و تشییع جنازه منظری..، لحظات تعیین کننده سرنوشت انقلابش بود و دو سال است هر روز میگویند در حال تعرض هستند و شهرها بدست مردم خواهد افتاد، امروز که ناکامی جنبش اش بر همه عیان است، برگشته و چشم بسته به هر مخالف جنبش طبقه کارگر با سبز نفرت و برای وعده ها و دعوتهای صف منتقدین رضا رخشان و بقیه چپ پیوسته به سبز تره خرد نکرد. خانم دانشفر و محمود قزوینی همین را بیان میکنند. کینه و نفرت عمیقی که این صف بر کاغذ آورده است و احساس دشمنی که میکنند، از دشمنی فعالین کارگری با جنبش بورژوازی لیبرال ایران نشأت میگیرد، که این صف به نام انقلاب توده ها و اعتراض خیابانی تا کنون سربازش بوده اند. صف از جنگ برگشته و شکست خورده، جنبشی که امروز خود در ابهام قرار گرفته، امیدهای بر باد رفته و توقعات خیالی و احساس فریبی که جناح چپ سبز میکند، امروز تبدیل به نفرت از مخالفان جنبش سبز شده است. این مشتهای گره کرده، این پرونده سازیها و افتراها، این کروات باز کردن و نشان دادن خالکوبیها و کف چرانی ها که در کل این نوشته ها موج میزند، بازتاب شکستی است که جناح چپ سبز خورده است.

کرده اند. اما ناشیانه تلاش دارند مخالفان سبز را به احمدی نژاد وصل کنند. این شیادی است و این شیادی امروز دیگر هیچ جایی برد ندارد. پرچمی که جنبش رنگین کمان شما برداشت، امروز در دست مشائی و احمدی نژاد است. بخشی از همقطاران شما که واقعی تر، عینی تر و سیاسی تر فکر میکنند، هنوز با همان شعارها در این صف ایستاد اند. بخشی از رهبران این صف در فکر راهی برای نجات جنبش خود، همراه مدحی دولت در تبعید تشکیل دادند که آخرتش را دیدیم. هنوز و بعد از افتضاح فوق امروز همان صحنه بدون مدحی در کنفرانس لندن ادامه یافته است. آنها در فکر راهی برای جمع کردن نیروی خود هستند، شما سبزی با نفرت میتازد و به صورتش تیغ میکشد. آقایان و خانمانی که در انقلاب مخملی سبز شرکت داشتند و هر روز در تلاش بودند، عقاید گذشته خود را به صورتی رنگ آمیزی کنند که با موقعیت جنبش سبز و منافع ناسیونالیسم پرو غرب در تناقض نباشد، امروز سرخورده برگشته اند و احساس شکست خود را علیه جنبش کارگری و فعالینی که حقیقت را گفتند و مقاومت کردند، با این درجه از نفرت و کینه بروز میدهند. بیخود نیست که علیه رضا رخشان اعلام جرم کرده اند، چون او علیه "جنبش توده ای" گفته و نوشته است. جرم رضا رخشان و بخش عمده فعالین کارگری این است. در

انقلاب توده ها و اعتراض خیابانی تا کنون سربازش بوده اند. صف از جنگ برگشته و شکست خورده، جنبشی که امروز خود در ابهام قرار گرفته، امیدهای بر باد رفته و توقعات خیالی و احساس فریبی که جناح چپ سبز میکند، امروز تبدیل به نفرت از مخالفان جنبش سبز شده است. این مشتهای گره کرده، این پرونده سازیها و افتراها، این کروات باز کردن و نشان دادن خالکوبیها و کف چرانی ها که در کل این نوشته ها موج میزند، بازتاب شکستی است که جناح چپ سبز خورده است. تاریخ دو سال گذشته، تاریخ تلاشهای این صف برای فریب طبقه کارگر بود. تاریخ هیزم آوردن و دعوت از طبقه کارگر برای شعله ورکردن جنگ جناحی از بورژوازی علیه جناح دیگر و کسب موفقیت بورژوازی لیبرال بر گرده طبقه کارگر است. خانم دانشفر نگران است که انقلاب ۸۸ آنها عقب نشسته و گرایش "خطرناکی" فرصت پیدا کرده اند. اما ناشیانه تلاش دارند مخالفان سبز را به احمدی نژاد وصل کنند. این شیادی است و این شیادی امروز دیگر هیچ جایی برد ندارد. پرچمی که جنبش رنگین کمان شما برداشت، امروز در دست مشائی و احمدی نژاد است. بخشی از همقطاران شما که واقعی تر، عینی تر و سیاسی تر فکر میکنند، هنوز با همان شعارها در این صف ایستاد اند. بخشی از رهبران این صف در فکر راهی برای نجات جنبش خود، همراه مدحی دولت در تبعید تشکیل دادند که آخرتش را دیدیم. هنوز و بعد از افتضاح فوق امروز همان صحنه بدون مدحی در کنفرانس لندن ادامه یافته است. آنها در فکر راهی برای جمع کردن نیروی خود هستند، شما دیگر که حکومت متعارف بورژوازی هستند، چه گلی به سر طبقه کارگر زده اند. آیا کارگر در این کشورها آموزش تمام شده و مبارزه طبقاتی به آخر خط رسیده؟ اینکه دولتی در کشوری دولت متعارف بورژوازی باشد، چه چیزی از وظایف کارگر و کمونیست کم میکند؟ مبارزه طبقاتی تمام خواهد شد؟ کارمزدی و دشمنی طبقاتی و دولت به عنوان ابزار دیکتاتوری بورژوازی بر طبقه کارگر خصلت دیگری مثلا انسانی و خوب پیدا خواهد کرد. بفرض اینکه کسی بگوید حکومت ایران یک حکومت متعارف بورژوازی است، خارج از درست بودن یا نادرست بودن این حکم، وظایف کمونیستها تمام خواهد شد؟ و چرا خانم دانشفر وقتی "فکر" میکند که ممکن است رضا رخشان نظرش این است، کافر و خطرناک شده است؟ چرا اولترا راست و جناح راست احمدی نژاد میشود؟ این احکام کشکی را تنها کسانی میتوانند بگویند که در دنیای واقعی زندگی نمیکنند، کسی بقیه شان را نمیگیرد و هر چه بگویند خرجی ندارد.

عقب نشینی جنبش سبز و مشتهای گره کرده چپ اشاره کردم که مسئله مورد مناقشه، اختلاف در نگرش این صف به تشکل یابی کارگری نیست و گفتم موضع اختلاف این نمیتواند باشد. این همه کینه و اتهام پرت کردن نباید از سر اختلاف در مورد تشکل یابی کارگران یا نامه رضا رخشان و گلابیه از این صف باشد. این دشمنی عمیق تر، جنبشی تر و طبقاتی تر از اینها است. مشکل این صف همان مشکلی است که کل جنبش سبز حدود یک سال و نیم است از آن مینالند. طبقه کارگر با سبز نفرت و برای وعده ها و دعوتهای صف منتقدین رضا رخشان و بقیه چپ پیوسته به سبز تره خرد نکرد. خانم دانشفر و محمود قزوینی همین را بیان میکنند. کینه و نفرت عمیقی که این صف بر کاغذ آورده است و احساس دشمنی با جنبش بورژوازی لیبرال ایران نشأت میگیرد، که این صف به نام



## در مورد یورش چپ حاشیه ای به رضا رخشان

حسین مرادیگی

مقدمه

در یکی دو هفته اخیر رضا رخشان رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه مورد هجوم شاخه های مختلف چپ غیرکارگری قرار گرفت. وارد شدن در این بحث نه به خاطر اهمیت این چپ، بلکه به خاطر اهمیت رهبران و فعالین کارگری در ایران است. در اینجا من قصد ندارم وارد دیالوگ با نظرات رضا رخشان در مورد مسائل مختلف که همه آنها به کارگر و به وضعیت کارگر در ایران مربوط میگردد، بشوم. چه از این بهتر که به مناسبتهای مختلفی در این موارد با رهبران و فعالین کارگری وارد دیالوگ شد، دیالوگی که مستقیماً بر زندگی و مبارزه طبقه کارگر در ایران تأثیر میگذارد. در اینجا تنها به ماجرای نامه رضا رخشان به سندیکاهای کارگری در فرانسه و دنبال آن یورش چپ بورژوا و در واقع چپ حاشیه ای به رضا رخشان می پردازم.

### عکس العمل این چپ در مقابل یک توصیه دوستانه

قضیه ظاهراً از اینجا شروع شده است که رضا رخشان در نامه ای به سندیکاهای کارگری در فرانسه چنین نوشته است:

”.. بسیار از شما سپاسگزار خواهیم بود اگر که در کنار محکوم نمودن سیاستهای ضد کارگری در ایران، نفوذ معنوی خود را برای تقویت تشکلهای درون محیط کار به کار بگیرید و ضرورت ایجاد سندیکاها و اتحادیه های مستقل را نیز به دوستان ایرانی خود گوشزد کنید. به اطلاع شما می رسانم که یکی از دلایل مهم مشکلات کنونی طبقه کارگر ایران فقدان تشکلهای توده ای کارگران در ایران و تبلیغات شدید ضد سندیکائی است که از جانب بسیاری از دستداران ظاهری طبقه کارگر اعمال می شود. بسیاری از کسانی که با ارسال پیام به شما سندیکاهای فرانسه با شما اظهار دوستی می نمایند، در داخل ایران خود نه تنها در ایجاد سندیکاها و اتحادیه های محیط کار فعال نیستند، بلکه در حد توانشان در مقابل سندیکاهای موجود به

مانده است که دستور دستگیری و مجازات او را نیز صادر کنند!

### علت این برآشفتگی چپ غیرکارگری از چیست؟

مشکل این چپ همانطور که خودشان میگویند، مخالفت با سندیکا نیست، مخالفت با رفرمیسم بورژوائی هم نیست. اینها در اصل طرفدار رفرمیسم بورژوائی هستند. وقتی خود را به عیای سبز کروی می آویزان میکنند، رفرمیسم بورژوائی نیز از سر اینها زیاده ای است. اینها در مواجهه با رهبران سندیکاها و اتحادیه ها عملاً نقش پادوی آنها را برعهده میگیرند. مساله این است که دخالت رهبران و فعالین کارگری در مسائل مربوط به جامعه ایران بویژه به مصاف طلبین این چپ به قیای گشاد بورژوائی آنان برخورده است. لشگرکشی اینها علیه رضا رخشان را باید در این توضیح داد.

این چپ در مقابل این یا آن آخوند درون جمهوری اسلامی و یا سخنگوی این یا آن بخش از بورژوازی ایران کاملاً مودب است، میگوید که با آقایان موسوی و کروی کشتی نمیگیرد، از مشروطه طلبان مودبانه گله میکند که چرا سرنگونی خود را برای فصل گل نی گذاشته اند، اما در مقابل رهبران و فعالین کارگری عمق اشرافیت و گنده دماغی بورژوائی خود را بروز میدهد. یک عده خود را ”فعال لغو کارمزدی“ می نامند، دیروز دنبال موسوی و کروی میبودند، امروز بخودشان اجازه میدهند که دست آورد یک عده کارگر را در نیشکر هفت تپه ”افتخارات وقیح سندیکالیستی“ بنامند!

### کارگر پیاده نظام جنبش سبز

از رضا رخشان در جواب به منتقدینش چنین نقل میکنند: ”کسیکه دوستدار این طبقه است از کارگران نمی خواهد کار ایجاد سندیکای خود را کنار بگذارد و پیاده نظام سایر جنبشهای اجتماعی شود که اکثراً ماهیت بورژوائی دارند. متأسفانه اکثریت چپ خارج نشین نگاه انزاری به مصائب و دشواریهای طبقه کارگر در ایران دارد. بواقع با مداحی نسبت به جفای سرمایه داران و دولتیان و غیره قصد دارند که کارگران را در مسیر حرکت مورد نظر خود یعنی بطرف ائتلاف با سایر جنبشهای اجتماعی کشانند و بدین طریق پس از سوار شدن بر روی گرده آنها در نهایت به اهداف سیاسی خود نائل گردند. ما هرگز اجازه نمی

دهیم که وسیله ای باشیم در جهت اهداف سیاسی دیگران. حال اگر بجای چهار نقد چهارصد نقد هم بنویسید نخواهند توانست ما را از ادامه مسیر خود در راستای دفاع از منافع کارگری و همچنین جلوگیری از سوءاستفاده مغرضین

سوءاستفاده گر بازدارند.“ اگر شاخه های مختلف این چپ کارگران را به افتادن دنبال جنبش سبز موسوی و کروی و رفتن به نماز جمعه رفسنجانی فراخوان نداده اند، چرا باید این ادعای رضا رخشان را بخود بگیرند؟ و اگر این کار را کرده اند، کارگر و رهبر و فعال کارگری حق ندارد بگوید که با فراخواندن کارگر به دنبال این یا آن جنبش بورژوائی دارید کارگر را به پیاده نظام بورژوائی تبدیل میکنند؟ حق ندارد بگوید که دارید خاک به چشم کارگر می پاشید و منافع او را در پای بخشهای مختلف بورژوائی قربانی میکنند؟ گیریم از سر منافع و مبارزه روزمره کارگر با دولت و کارفرما و سرمایه داران.

### تحقیر دست آورد مبارزاتی کارگران

از رضا رخشان در مورد وضعیت کارگران نیشکر چنین نقل میکنند: ”حقوق کارگر به موقع پرداخت می شود. کارگر موقت وجود ندارد یعنی اکثریت کارگران رسمی شده اند در حالیکه در بقیه جاها حقوق کارگر بموقع پرداخت نمی شود و در کل جامعه کارگری شاهد قراردادهای سفید و سیاه هستیم. اینکه در شرایط امروز در هفت تپه اینگونه میشود نشان از بهبودی اوضاع است. البته هنوز تا رسیدن به شرایطی که تأمین کننده یک زندگی مناسب و بدون نگرانی از آینده خود و خانواده هایمان باشد فاصله داریم. هنوز مشکلات بسیاری در مجتمع نیشکر هفت تپه وجود دارد که مهم ترین آنها عدم استخدام کارگرهای جدید در ازای کارگران بازنشسته است که هم فشار کار را بر کارگران باقی مانده بیشتر می کند و هم آینده شرکت را نامعلوم می سازد. و من باکمال افتخار اعلام می کنم که درست است که شش نفر از ما زندانی و سپس اخراج گشته ایم ولی برآیند فعالیت کارگری ما برای کارگران هفت تپه قابل ملاحظه بوده است. این اعراق نیست، واقعیتست ملموس. رفتن از شرایطی بد به وضعیتی بهتر بیان کار و کنش و واکنش های ما در این دوسال و نیم گذشته بوده است.“

این دست آوردها بعنوان بخشی از دست آورد مبارزاتی کارگران نیشکر هفت تپه چه ایرادی دارد؟ کارگر وقتی سرپناهی برای دفاع از حق و حقوق خود در مقابل

دانشگاهها عقب رانند، بخشی از این چپ این ارتجاع را "انقلاب ۸۸" خود نامید و از آن "اصالت پراتیک" خود را نیز بیرون کشید.

حالا که کارگر و رهبر کارگری برگشته است و میگوید چرا به کارگر بعنوان ابزار کار خود نگاه میکنند، چرا کارگر را به این جنبش بورژوازی فراخوانند؟ همه شاخه ها و نمایندگان این چپ ناگهان گویی با هم قول و قرار گذاشته اند روی رهبر و فعال کارگر میریزند تا با خفه کردن صدای او تحت نام رفرمیسم و سندیکالیسم، بتوانند سهم شدن خود را در عقیدگی که همراه کل بورژوازی و جناحهای درون جمهوری اسلامی به کارگر و به مردم معترض به جمهوری اسلامی تحمیل کردند، توجیه کنند.

آیا از رهبر و فعال کارگری نباید انتقاد کرد؟

از رهبر و فعال کارگری و از هر کس و از هر گرایش درون جنبش کارگری هم میتوان انتقاد کرد و هم باید سر وضعیت فعلی طبقه کارگر و آینده این طبقه دیالوگ دائمی داشت. اولاً چپ بورژوا نه تنها صلاحیت این را ندارد چرا که خود بخشی از صورت مساله خاک پاشیدن در چشم کارگر است به نفع این یا آن جناح جمهوری اسلامی و این یا آن بخش از بورژوازی ایران. ثانیاً رهبر و فعال کارگری را باید در قامت خود و در شرایط و اوضاع و احوالی دید که بر فعالیت آنان حاکم است.

آنچه برای رهبران و فعالین رادیکال کارگری در سندیکا و اتحادیه و مجمع عمومی و هر شکل دیگری ضروری است، تاکید بر آگاهی طبقاتی کارگران و اتحاد درونی طبقه کارگر است. کارگر بعنوان فروشنده نیروی کار خود باید در مقابل دولت و کارفرما ظاهر شود. در اینصورت نیازی به دیویزی دولت و کارفرما ندارد. دولت نماینده کارفرما بورژوازی، هرکه هست، هرکه باشد، کارگر باید بعنوان طبقه کارگر حق خود را از جامعه بورژوازی بخواهد. رهبران و فعالین کارگری لازم است این تصویر را از طبقه کارگر به جامعه بدهند.

دخالت هرچه بیشتر کارگران و رهبران و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر در مباحث و جدلهای این دوره و بردن این مباحث به میان کارگران به تعمیق آگاهی طبقاتی کارگران کمک خواهد کرد. چپ حاشیه ای را باید به حال خود گذاشت، جدال واقعی طبقه کارگر با جریانات بورژوازی با نفوذ در جامعه و در تحولات سیاسی ای که در پیش است، رقم خواهد خورد.

مقابل خامنه ای فرامیخواند؟ این داستان چپ بورژوازی ایران است که وظیفه خود را ضمن افتادن دنبال پوزسیون و اپوزیسیون بورژوازی در ایران، گذاشتن فشار روی آنان به هدف اصلاحات در نظام بورژوازی ایران تعریف کرده است. بدین منظور کارگران را به پیوستن و افتادن دنبال اینها فرامیخواند. اگر کارگران به فراخوان او پیوستند و دنبال اینها راه افتادند، دیگر نه از سندیکالیسم چپست خبری خواهد بود، نه از اینکه سندیکالیست و اتحادیه چی، رفرمیست بورژواست صحبتی خواهد شد و نه اینکه چرا از هدفمند شدن یارانه ها "دفاع" کردند بحثی خواهد کرد. جای اینها را القاب میلیتانت در مورد آنان خواهد گرفت. به جدلهای اینها با هم و با جریانات راست بورژوازی قبل از تحرک جنبش سبز نگاه کنید. وقتی همه با هم در جنبش سبز رفتند کل این جدلهای درون خانوادگی متوقف شد و یا به خوشبینی و بدبینی و "نایپگیری" این با آن جناح درون جمهوری اسلامی و خارج جمهوری اسلامی تقلیل پیدا کرد.

اگر فراخوان آنها در مورد کارگران نتیجه نداد بویژه اگر رهبر و فعال کارگری در سندیکا و اتحادیه برگشت و گفت چرا به جای کمک و حمایت کارگران در ایجاد سندیکاهایشان آنان را به پیاده نظام جنبشهای بورژوازی تبدیل میکنند؟ این چپ به یاد کارت سندیکالیسم و رفرمیسم بورژوازی می افتد. آن را از جیب خود بیرون و بزمین میزند. اول از تعریف سندیکالیسم و اینکه چگونه سندیکالیسم گرایشی رفرمیستی و بورژوازی درون طبقه کارگر است شروع میکند سپس به رفرمیست و بورژوا خواندن رهبر و کارگر سندیکا و اتحادیه میرسد! و از هر حرکت سندیکا و رهبر اتحادیه چی در مقابل جمهوری اسلامی نیز "فول" میگیرد.

حال خودش تا گردن در باتلاق یک جنبش بورژوازی ارتجاعی که رهبران آن دست های خونین خود را در یک نسل کشی تاریخی از کارگران و کمونیستها و دیگر انقلابیون در ایران شسته اند غرق شده است. در جنبشی که به خاطر هیچ، مردم و جوانان معترض به جمهوری اسلامی را با کهریزک ها و شکنجه و زندان و کشتارهای وسیع در مقابل جمهوری اسلامی به زانو در آورد فرورفته است، در جنبشی که جامعه را آنطور که ادعا میکردند به دوره خمینی بازگرداندند، غرور ضد مذهبی زنان و جوانان را با کشتادن آنان به نماز جمعه به امامت رفسنجانی در هم شکستند، با "الله اکبر" و "یا حسین میرحسین" رادیکالیسم و آزادی و برابری را در

ایران نیز گفتیم و باز هم تکرار میکنیم که باید با احتیاط برخورد کرد، سندیکالیسم در ایران مثل سندیکالیسم در کشورهای اروپایی نیست. نمیتوان آن را مثل کشورهای غربی گرفت و به آن تاخت. در نظر نگرفتن این همسرنوشتی طبقاتی میتواند کمونیست ظاهراً رادیکال را از کارگری که سرپناهی برای دفاع از خود در ایران در مقابل دولت و کارفرما ایجاد کرده است، دور کند. حتی در مورد سندیکالیسم در کشورهای اروپایی هم گفتیم جنبش ما در سنت کمونیسم طبقه کارگر رابطه خود چنین تعیین کرده است: جنبش ما در عین اینکه ممکن است بگوید که جنبش اتحادیه ای یک جنبش بورژوازی است که برای کارگر علم کرده اند، ولی مفهومی که یک جنبش بورژوازی است که کارگران برای دفاع از خودشان علم کرده اند. مفهومی که سندیکا و اتحادیه سد دفاعی آلمهای این دوره و زمانه است در مقابل کارفرما و دولت.

چپ بورژوا مشکلش اما معرفتی نیست، مشکلش این نیست که نمیداند سندیکا و یا اتحادیه برای چی ایجاد شده و ایجاد میشود. چپ بورژوا مشکلش این نیست که عملکرد سرمایه داری را خوب درک نکرده است یا جنبه "اسلامیت" را در جمهوری اسلامی به جای بورژوازی بودن آن بیشتر برجسته میکند و یا ناآگاهانه همه چیز را در دو قطبی "رژیم و ضد رژیم" خلاصه میکند. این چپ به اجزائی از سرمایه داری ایران معترض است، "ضد رژیمی" است نه ضد بورژوازی. میخواهد جنبه های بد سرمایه داری در ایران را از جمله استبداد و فقر و شکاف فقیر و غنی را در آن کاهش دهد. و این ظاهراً تمام جابجائی های او را یک روز در اینها تمام

آن جناح جمهوری اسلامی و روز دیگر در دویدن دنبال این با آن جناح و بخش بورژوازی در ایران و در خارج ایران را نیز توجیه میکنند.

این چپ کارگر و تشکل مستقل کارگری را نیز برای این و در خدمت این میخواهد. سالهاست کارش این است و در آینده هم این خواهد بود. این چپ به این هدف کارگران را روزی دنبال رفسنجانی در مقابل احمدی نژاد، روزی دنبال خاتمی در مقابل خامنه ای، یک روز دنبال "هخما" در مقابل جمهوری اسلامی، روز دیگر دنبال قوم پرستان رنگارنگ در مقابل جمهوری اسلامی و در یکی دو سال گذشته در جنبش سبز دنبال موسوی و کروبی در مقابل خامنه ای و احمدی نژاد فراخوانده است. فراد هم باید دید که این بار کارگر را دنبال چه کسی از درون جمهوری اسلامی در

دولت و کارفرما ایجاد میکند، حال سندیکا یا اتحادیه یا مجمع عمومی، مگر برای بیرون آوردن بخشی از محصول کار خود از زیر دست دولت و سرمایه داران نیست؟

نزد جنبش ما، جنبش کمونیستی طبقه کارگر، رابطه رفرم و انقلاب کارگری امری انسانی است، رفرم و ایجاد بهبودی در زندگی کارگر امری کاملاً انسانی است. هر اندازه بهبودی در زندگی کارگر نشانه پیشروی کارگر و نشانه پیشروی جامعه در یک مقیاس وسیع تر است.

اما چپی که به خودش میگوید "فعال لغو کار مزدی"، دست آورد مبارزاتی کارگر را در نیشکر هفت تپه "افتخارات و قیح سندیکالیستی" می نامد! میگوید، سابقاً کارگران نیشکر هفت تپه هر روز در اعتصاب بودند، هر روز "دود و آتش و درگیری" بود! این مالخیولیا چیزی جز این نیست که چپ غیرکارگری حتی از نوع کارگری آن نیز کارگر را بعنوان کارگر برای بورژوازی میخواهد. میخواهد کارگر همچنان کارگر بماند تا او "انقلابیگری" خود را ثابت کند. انگار کارگر جزو قهرمانان افسانه ایست، نه غذا لازم دارد، نه استراحت و نه فرزندان او به غذا و استراحت کافی و بموقع نیاز دارند. کارگر بزم اینها هر روز باید در حال اعتصاب باشد و گویا نمیداند که اعتصاب آخرین حربه کارگر است برای دفاع و بیرون کشیدن حق و حقوق خود از زیر دست دولت و کارفرما. دارند می بینند که کارگران تمام زور خود را میزنند اما نمیتوانند حقوق معوقه خود را که یکسال است پرداخت نشده است، از گلولی جمهوری اسلامی و کارفرمایان درآورند.

به زمین زدن کارت سندیکالیسم

تاریخ اینکه رفرمیسم بورژوازی چگونه وارد جنبش طبقه کارگر شد و اینکه سندیکالیسم در ایران همانطور که در نوشته های مختلفی گفته ایم چرا از بخت و اقبال چندانی برخوردار نیست، فعلاً مورد نظر این نوشته نیست. در مورد سندیکا و اتحادیه ما کمونیستها بارها گفته ایم از هر دو خشتی که کارگر برای دفاع از حق و حقوق خود در مقابل دولت بورژوازی و کارفرمایان بگذارد دفاع میکنیم هر جا که لازم باشد در ایجاد آنان شرکت میکنیم و این را هم پنهان نکرده ایم که درون این سندیکاها برای ایجاد فراکسیون گرایش خود تلاش میکنیم و کارگران را به متکی کردن سندیکا و اتحادیه خود به مجامع عمومی تشویق میکنیم. در مورد خود سندیکالیسم در

## درسهایی از نقد کمونیسم بورژوایی به رضا رخشان

بهرام مدرسی

احزاب، گروه‌ها و افراد متعددی نقدهایی به رضا رخشان به بهانه پیام ایشان به سندیکاها کارگری فرانسه منتشر کرده اند. مستقل از مضمون نامه ایشان به سندیکاها فوق نگاه‌های به این حملات و انتقادات درسهایی زیادی برای فعالین جنبش طبقه کارگر را در خود دارد. درسهایی که به نظر من باید به خود آگاهی هرچه بیشتر فعالین کمونیست طبقه کارگر و طرد آرا و افکار بورژوایی در جنبش طبقه کارگر کمک کنند. مشکل این کمونیسم بورژوایی با رضا رخشان از نامه او به سندیکاها کارگری فرانسه آغاز نشد. برای درک این درجه تنفر از رضا رخشان باید به تیتراهای چون سیاست حذف یارانه ها، جنبش سبز، شورا و سندیکا و موانع رشد جنبش کارگری پرداخت.

### حذف یارانه ها

سیاست حذف یارانه ها تحولی اساسی در روند رشد سرمایه داری در ایران است. رضا رخشان این مهم را در دید و به توضیح این مسئله پرداخت. در جواب به رضا رخشان همین صف معترض به او در رابطه با نامه اش به سندیکاها کارگری فرانسه او را متهم به طرفداری از احمدی نژاد و راست روی کردند. قبل از پرداختن به این انتقادات خود پروژه حذف یارانه ها را باید شناخت:

سرمایه داری در ایران بعد از اصلاحات ارضی اساسا بر اساس دو رکن تولید نفت و تامین نیروی کار ارزان پایه گذاری شد. درآمد حاصله از فروش نفت ارزان تولید شده به یمن پائین نگاه داشتن ارزش نیروی کار در ایران منبای تحرک سیستم اقتصادی سرمایه داری در ایران بود. تامین کل میحتاج عمومی جامعه به این اعتبار بر پرداخت سوبسیدهای دولتی، آنچه که امروز به آن یارانه میگویند، استوار شد. منظور از میحتاج عمومی فقط کالاهای مصرفی روزانه مردم نیست. بخش عظیمی از زیرساخت اقتصادی برای تولید کالاهای مصرفی هم به این اعتبار در خارج از پروسه تولید در ایران خریداری میشدند. امروز ما شاهد تغییر

انباشت را دارد یا نه؟ امروز مطلوبیت رژیم اسلامی بعنوان طرف معامله برای چین و شوروی کافی است تا این محدودیتهای غرب را دور بزند و این اتفاقی است که افتاد.

### تمرکز و انباشت سرمایه

آنچه که ما بیش از ۳۰ سال بعد از رژیم شاه شاهد آن هستیم، انباشت عظیم منابع مالی هستند که به سرمایه در ایران امکان پاکدشتن به عرصه هایی را داده است که رژیم شاه خواب آن را هم نمیدید. رژیم شاه به نمایندگی از طرف کل سرمایه در ایران گردش سرمایه را در کنترل خود داشت. پدیده "آقازاده ها" در رژیم اسلامی اگرچه برای دعوای دنیای تحرک سرمایه در ایران اما بیان شکل گیری قشر کلفتی از سرمایه داران در ایران است که با اتکا به استثمار وحشیانه طبقه کارگر و سرکوب خونین جامعه طی بیش از ۳۰ سال شکل گرفته است. چه رژیم شاه و چه رژیم اسلامی و یا هر حکومت سرمایه داری دیگر برای پاکدشتن به عرصه های تولیدی مهم صنعتی محتاج درجه معینی از انباشت سرمایه است. پولی که در بانک خوابیده باشد هرچند هم که حجمش زیاد باشد مادام که به گردش نیفتد و ارزش اضافی تولید نکند، سرمایه نیست. در رژیم شاه ما شاهد اندوخته های عظیم پولی بودیم که به گردش نمی افتادند، آنچه که پدیده "آقازاده ها" را در جمهوری اسلامی توضیح میدهد، هم انباشت عظیم منابع پولی است و هم گردش آن بعنوان سرمایه. صنعت نفت به تنهایی برای به گردش انداختن کل آن منابع پولی ذخیره شده بعنوان سرمایه کافی نبود. این مشکلی بود که رژیم شاه هم با آن روبرو بود. رژیم اسلامی عملا با استفاده از همان شرایط بین المللی عرصه های دیگری را برای گردش سرمایه بازکرد. عرصه هایی که به صنایع حاشیه ای محدود نبوده بلکه مستقیما به نیاز گردش سرمایه در ایران و بازسازی پایه های اقتصادی تولید صنعتی در ایران مربوط میشوند.

آنچه که ما بیش از ۳۰ سال بعد از رژیم شاه شاهد آن هستیم، انباشت عظیم منابع مالی هستند که به سرمایه در ایران امکان پاکدشتن به عرصه هایی را داده است که رژیم شاه خواب آن را هم نمیدید. رژیم شاه به نمایندگی از طرف کل سرمایه در ایران گردش سرمایه را در کنترل خود داشت. پدیده "آقازاده ها" در رژیم اسلامی اگرچه برای دعوای دنیای تحرک سرمایه در ایران اما بیان شکل گیری قشر کلفتی از سرمایه داران در ایران است که با اتکا به استثمار وحشیانه طبقه کارگر و سرکوب خونین جامعه طی بیش از ۳۰ سال شکل گرفته است. چه رژیم شاه و چه رژیم اسلامی و یا هر حکومت سرمایه داری دیگر برای پاکدشتن به عرصه های تولیدی مهم صنعتی محتاج درجه معینی از انباشت سرمایه است. پولی که در بانک خوابیده باشد هرچند هم که حجمش زیاد باشد مادام که به گردش نیفتد و ارزش اضافی تولید نکند، سرمایه نیست. در رژیم شاه ما شاهد اندوخته های عظیم پولی بودیم که به گردش نمی افتادند، آنچه که پدیده "آقازاده ها" را در جمهوری اسلامی توضیح میدهد، هم انباشت عظیم منابع پولی است و هم گردش آن بعنوان سرمایه. صنعت نفت به تنهایی برای به گردش انداختن کل آن منابع پولی ذخیره شده بعنوان سرمایه کافی نبود. این مشکلی بود که رژیم شاه هم با آن روبرو بود. رژیم اسلامی عملا با استفاده از همان شرایط بین المللی عرصه های دیگری را برای گردش سرمایه بازکرد. عرصه هایی که به صنایع حاشیه ای محدود نبوده بلکه مستقیما به نیاز گردش سرمایه در ایران و بازسازی پایه های اقتصادی تولید صنعتی در ایران مربوط میشوند.

### پرولتاریای صنعتی

بنابه آمار رژیم اسلامی حدود ۴۰۰ هزار نفر در صنایع نفت و پتروشیمی (دولتی و پیمانکاری) کار میکنند. اگر ما تعداد خانواده کارگری را ۵ نفر محسوب کنیم این آمار به ۲ میلیون میرسد. تعداد کارگران استخدامی در صنایع فولاد ۷۰ هزار نفر اعلام شده است. به احتساب خانواده ۵ نفری، این تعداد به ۳۵۰ هزار نفر میرسد. تعداد کارگران شاغل در صنایع ماشین سازی را ۲۱۰ هزار

نفر اعلام کرده اند که به احتساب خانواده ۵ نفری به رقم بیش از یک میلیون خواهیم رسید. این ها تنها گوشه کوچکی از آمارها هستند. همین سقف بالای کارگران صنعتی شاغل را ما در رشته های برق، فولاد، راه آهن، خدمات عمومی و غیره میبینیم. بنابه گفته اداره آمار رژیم تعداد بیش از ۸۰ درصد کارگران شاغل در مراکز صنعتی کلان حداقل دیپلم فنی دارند.

این تنها گوشه ای از طبقه کارگر صنعتی در ایران را نشان میدهد که ۳۰ سال پیش با این ابعاد اساسا وجود نداشت. رشد و گردش سرمایه چه در ایران و چه هرجای دیگر جهان محتاج نیروی کار متخصص و آموزش دیده است. پرولتار صنعتی در ایران امروز نه تنها به اعتبار جایگاهش در تولید بلکه به اعتبار تعداد آن بخش اصلی جامعه کارکن را تشکیل میدهد. درجه تمرکز پرولتاریای صنعتی در ایران را شاید بتوان با چین یا هندوستان مقایسه کرد. در مراکز بزرگ صنعتی چون سایپا و با ایران خودرو ما شاهد کار مشترک بیش از ۱۰ هزار کارگر صنعتی در یک مرکز تولیدی واحد هستیم. همین امر را در صنایع فولاد و پتروشیمی هم میتوان دید. میخوام تاکید کنم که ۳۰ سال پیش درجه تمرکز پرولتار صنعتی در ایران شاید ۱۰٪ امروز هم نبود. همین تمرکز کل سرمایه و نمایندگان آن در ایران را برای تضمین پراکندگی طبقه کارگر، مجاب کرده است که به انواع و اقسام قراردادهای کاری سفید و پیمانی و دولتی و غیره روی بیاورد. پدیده ای که ما در زمان شاه با آن روبرو نبودیم.

سیاست حذف سوبسیدهای دولتی را باید در دل این داده ها دید و این چیزی جز تامین ضروریات حرکت سرمایه در ایران نیست. همین سیاست را رژیم شاه و رفسنجانی هم تعقیب کردند. کل مسأله محول کردن تعیین قیمت ها در بازار آزاد رقابت سرمایه است، چیزی که باید تحرک بیشتر سرمایه و افکنی کردن آن را تضمین کند. دولت اگر سابقا نقش مدراتور را در تعیین قیمت ها داشت، امروز این روند مستقیما به رقابت در بازار آزاد سپرده میشود. این هم ایدا مختص به رژیم اسلامی نیست. آنچه که امروز اجرای این سیاست را ممکن میکند فاکتورهای هستند که در بالا به آن اشاره شد. اگر قرار است که رقابت سرمایه قیمت را در بازار تعیین کند، بنابراین باید سرمایه ای که در این عرصه ها گردش میکند هم موجود باشد، باید امکانات بین المللی برای توسعه زیربنای اقتصادی موجود باشند، باید پرولتار صنعتی که منبع سود سرمایه

است به اندازه کافی موجود باشد. این فاکتورها در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی موجود نبودند. اینکه چرا امروز جناح "اصولگرا" دست به اجرای این سیاست میزند را قبل از هر چیز باید در موجود بودن ضروریات اقتصادی اجرای این سیاست تا دعوی سیاسی جناح ها با هم دید. همین دلیل موافقت کل جناح های درونی رژیم و ابوزسیون بورژوازی آن را در اجرای این سیاست توضیح میدهد.

پرولتاریای صنعتی در ایران دیگر نه سطح زندگی سطح زندگی ۳۰ سال پیش است و نه توقعاتش از آن. سطح زندگی بخش بزرگی از این پرولتاریای صنعتی در ایران امروز بالاتر از بخش وسیعی از کارمندان دولتی است.

#### بنابراین

و اگذار کردن تعیین قیمت ها به رقابت در بازار آزاد پیش از هر چیز به معنی این است که: ۱- باید بازار داخلی که فروش کالا و رقابت و تعیین قیمت میانگین در آن معنی میدهد موجود باشد، ۲- باید مردم قدرت خرید در این بازار را داشته باشند، ۳- این بازار داخلی باید منبع اصلی سود سرمایه باشد و ۴- باید درجه معینی از امنیت سیاسی و اقتصادی برای گردش سرمایه فراهم باشد.

روشن است که پیش شرط رقابت سرمایه و تعیین قیمت میانگین هر کالایی بدوای موجود بودن بازار برای فروش آن بستگی دارد. این بازار امروز موجود است. جامعه ای ۷۰ میلیونی امکان تامین آن بازار و رقابت را دارد. سواالی که مقابل کل سرمایه قرار گرفته است این است که یا این بازار به بازار رقابت کالاهای وارداتی تبدیل میشود؟ منظور از کالای وارداتی هم تنها کالاهای مصرفی مردم نیست و یا اینکه این بازار محل فروش کالاهای تولید شده در محل هستند؟ ضرورت تحرک و تمرکز سرمایه در ایران راه دوم را انتخاب کرده است. این انتخاب در ضرب اول به معنی بالا رفتن قیمت ها است.

بازاری که در آن اما مردم قدرت خرید ندارند هم عملا بعد از مدتی تعطیل میشود. سیاست حذف سوبسید ها باید ضمنا بتواند درجه ای از قدرت خرید مردم را تضمین کند. این سیاستی است که دولت احمدی نژاد بنام "هدفمند کردن" از آن نام میبرد و اتفاقا جناح مقابلشان در همین رابطه به او حمله میکنند که پول بیت المال را حیف و میل میکند! این سیاست تنها به رژیم اسلامی محدود نمیشود در کشورهای اروپایی هم دولتها به مردمی که قدرت خریدشان

پائین است "کمک هزینه" میدهد. این کمک هزینه ها ضمن اینکه برای تامین پائین ترین درجه سقف زندگی اند، تضمین حداقلی از قدرت خرید و به این اعتبار گردش سرمایه هم هستند. رژیم اسلامی هم همین کار را میکند. نکته اما اینجاست که فقط این کمک هزینه ها گردش سرمایه در بازار را تضمین نمیکند. حذف سوبسید ها در ضرب اول به معنی چند صد برابر شدن قیمت کالاهای اساسی است.

سیاست حذف سوبسیدها را نمیتوانند کنسل کنند. این همانطور که خودشان هم گفته اند این قدمی تاریخی برای رشد سرمایه داری در ایران است. بنابراین تامین قدرت خرید مردم و اینجا بخصوص طبقه کارگر را مجبور میشوند با بالا بردن سطح دستمزدها جبران کنند. این آن جنگ اصلی است که طبقه کارگر وارد آن شده است. هیچ بورژوازی داوطلبانه دستمزد کارگران را بالا نمیرد. امروز کل طبقه بورژوا در ایران میدانند که مجبورند سطح دستمزدها را بالا ببرند، درجه و کمیت آن اما تنها به قدرت مبارزه طبقه کارگر به نمایندگی از کل جامعه کارکن بستگی دارد.

چیزی که ما در این دوره شاهد آن هستیم باز شدن کانالهایی در مبارزه برای افزایش دستمزدها و مبارزات کارگری هستند که در ۳۰ سال گذشته سابقه نداشته اند. دولت مجبور میشود که مجاری اعتراض و مبارزه برای افزایش دستمزدها را باز کند چرا که در غیر اینصورت با طغیان عمومی گرسنگان روبرو خواهد شد. اعتراضات و نتایج تحرک کارگران پتروشیمی ماهشهر تنها یک نمونه است. خود پروسه تعیین حداقل دستمزدها هرچه بیشتر از دایره مجلس و ادارات دولتی خارج و هرچه بیشتر به توازن قوای میان سرمایه و طبقه کارگر تبدیل میشود. خود این اما تنها در صورتی امکان پذیر است که دولت شرایط امنی را برای سرمایه و تحرک آن تضمین کند. تضمین کند که کشمکش کار و سرمایه برسر تعیین حداقل دستمزد در همین سطح باقی میماند. دولتی که سرکوب و خفقان را در عین حال میتواند تضمین کند. از طرف دیگر طغیان علیه بالا رفتن قیمت ها هم میدان دیگری است که عملا باز میشود و خود این شرایطی را به دولت بورژوازی تحمیل میکند که در نتیجه آن فقط سرکوب جواب نخواهد داد.

اینکه چه درجه رفاه اقتصادی در این میان نصیب طبقه کارگر میشود؟ مستقیما به قدرت این طبقه در وارد شدنش به این جنگ بستگی دارد. رفاه را بورژوازی

هیچ وقت داوطلبانه تقسیم نمیکند. رضا رخشان به بخشی از این واقعیات اشاره کرده بود. او نوشت که: "احکام کلی مانند اینکه می گویند جمهوری اسلامی سی سال است که به معیشت مردم حمله می کند، اصلا شرایط متفاوت دوره های مختلف رشد سرمایه داری در همین سی سال را در نظر نمی گیرند. در چنین حکمی تعیین دستمزد فقط توسط نظام حکومتی انجام می گیرد در حالی که شرایط حاکم بر بازار کار و رونق و رکود در نظام سرمایه داری همه در تعیین دستمزد نقش بازی می کنند. یا حکمی از قبیل این که اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها در نتیجه بحران اقتصادی است و این بحران اقتصادی دنباله همان بحران اوائل دهه ۵۰ یعنی ادامه همان بحران اقتصادی قبل از انقلاب است بنظر کاملا غلط می باشد. اول در این ۳۰ سال، ما دوره هایی از رونق و دوره هایی از رکود اقتصادی داشته ایم. و طبیعی است که در دوران رونق حقوق کارگران افزایش می یابد. این قانون نظام سرمایه داری است که رونق اقتصادی به همراه خود افزایش دستمزد و در نتیجه موجب بالا رفتن سطح زندگی کارگران می گردد."

رضا رخشان را به این دلیل که واقعیات تحرک سرمایه را و در این مورد در ایران را توضیح میدهد متهم به دفاع از جمهوری اسلامی و احمدی نژاد کردند. برای کمونیسم بورژوازی اشاره به واقعیات تحرک سرمایه برای همراهی با رژیم کافی است. در این سنت بورژوازی "سرمایه داری" چیزی بیش از فحش و ناسزا نیست. سرمایه داری خواندن چیزی به معنی شناخت بنیادهای پایه ای آن نیست. آنها نه طبقات را میشناسند و نه ضروریات تحرک آنها را. همین را هم رضا رخشان در همان نوشته تاکید میکند. اشاره به بهبود شرایط زندگی بخشی از طبقه کارگر به دلیل تمرکز سرمایه برای این سنت برابر با همراهی با رژیم است. این سنت ضد سرمایه داری نیست! سرمایه داری را اصلا نمی شناسد. این سنت ضد رژیم است و از همین سر هرآنچه که در کانتکست آنها با رژیم "بد" نباشد، نامعقول و همراهی با رژیم است. اشارات رضا رخشان به سطح متفاوت دستمزد کارگران در دوره های گوناگون کافی است تا او را مدافع جمهوری اسلامی بنامند. کل رادیکالیسم این سنت بورژوازی در رابطه با سیاست حذف سوبسیدها، درخواست بازگرداندن خود سوبسیدها است. سیاستی که البته همراه با کلی تبلیغات ضد رژیمی تبلیغ کرده اند. برای این سنت بورژوازی "طبقه کارگر" تنها آنجا معنی میابد که

اهداف و شعارهای این سنت با احزاب و گروه بندی های متفاوت آن را بپذیرد. آن کارگری که بدلیل نا آگاهی طبقاتی به احمدی نژاد رأی میدهد و یا اینکه در جدال میان جناح های رژیم بنادرست با رأی دادن به این یا آن، و در این مورد به احمدی نژاد، شرکت میکند، ربطی به طبقه کارگر ندارد، موضوع کار و بحثش نیست، چرا که ضد آن رژیم تعریف شده از طرف این سنت بورژوازی نیست! رضا رخشانی تکفیر می شود چون به این واقعیات اشاره میکند. برای این سنت، نقد مارکسیستی سرمایه داری مبنای کافی برای مبارزه علیه رژیم اسلامی بدست نمیدهد. برای این سنت سرمایه داری خواندن حکومت اسلامی و تأکید بر نقش طبقات گوناگون و اشاره به منافع متفاوت هر طبقه در هر تحرک سیاسی و اجتماعی، دیدن منافع مختلف اقتصادی مخفی پشت این تحركات به معنی فراموش کردن مبارزه ضد رژیم است. در این سنت جایگاه اجتماعی طبقه کارگر و مبارزه روزمره او ربطی به آزادی سیاسی، حقوق زنان و مبارزه با اختناق ندارند.

در سنت کمونیسم بورژوازی، سرمایه داری خواندن حکومت اسلامی ارفاقی به آن محسوب میشود. این سنت سالها است در نقد اسلامی و مذهبی بودن حکومت در ایران قلم میزند اما همیشه عاجز از آن است که ربط سرمایه دارانه بودن این سیستم را با مذهبی بودن آن توضیح دهد. مبارزه با حکومت اسلامی از سر مذهبی بودن آن و نه سرمایه دارانه بودن آن کل رادیکالیسم این سنت را بیان میکند. به همین جهت تأکید بر سرمایه دارانه بودن سیستم اقتصادی حاکم بر جامعه از طرف رضا رخشانی و یا هر نیروی سیاسی دیگری کافی است تا متمم به او انس دادن به حکومت اسلامی و در بدترین حالت مدافع آن اعلام شود، اتهامی که به رضا رخشانی زده شده است. برای این سنت به این اعتبار طبقات موجود نیستند، آنچه که هست رژیم و ضد رژیم است. نویسندگان متعدد این سنت از همین سر در نقد رضا رخشانی به سیاهی رژیم اسلامی اشاره میکنند. به کشتار مخالفان و به سرکوب زنان تا ثابت کنند که جمهوری اسلامی بر خلاف گفته های رضا رخشانی حکومت “بدی” است. آنچه که هست مبارزه علیه رژیم است. “ضد رژیمی” بودن شاه کلید نگرش این جریان است به همه چیز است و آنچه که ضرورت اجرای حذف پارانها ها را توضیح میدهد فرار از جنبش سرنگونی است، کسی که چیزی بیش از این را مدعی شود، رژیم محسوب میشود. برای این سنت بورژوازی هدف طرح

حذف پارانها ها تنها سیاسی است چرا که رژیم در منگنه سرنگونی قرار دارد. طرح حذف پارانها ها تلاشی برای نجات خود است. آنجا هم که به فقر و فلاکت طبقه کارگر اشاره ای دارند، دلیلش برای آنها تلاش برای به زانو انداختن جامعه و فرار از سرنگونی است. هر اشاره آنها به اقتصاد سرمایه داری، البته تا آنجا که آن را میفهمند، سلاحی اقتصادی برای تحمیل خانه نشینی به مردم است. بر این تصورند که مردم گرسنه و درگیر معضل بقاء توان و نیرویی برای پایان دادن و پرداختن به سرنگونی رژیم اسلامی ندارند. معتقدند که این طرح به علت “خیزش توده ها پس از انتخابات” در دستور قرار گرفته است. میگویند که این طرح پس از خیزش توده های مردم ناشی از اهداف سیاسی ای است که از پیشبرد این طرح مد نظر دارند. نقد مارکسیستی طبقه کارگر آگاه به حکومت اسلامی در درجه اول پای بر سرمایه دارا نه بودن آن دارد. طبقه کارگر آگاه به همان اندازه خواهان سرنگونی رژیم اسلامی است که خواهان سرنگونی لیبرال ترین حکومت سرمایه دارانه حاکم بر جهان غرب است. جرم رضا رخشانی شروع تعقلش از سرمایه داری بودن ایران است، تآبویی که شروع از آن رضا رخشانی را مقابل فراخوان های آنها در پیوستن به جنبش سبز قرار داد.

### جنبش سبز

کمونیسم بورژوازی با تمام سازمانها، نهادها و شخصیت های آن در جریان اعتلای این جنبش بورژوازی به آن پیوستند. فراخوان های آنها و مقالات و مصاحبه های متعددی برای قانع کردن طبقه کارگر به ضرورت شرکت در این جنبش منتشر کردند. آنها جنبش سبز و نماز جمعه آن را پیش درآمد آزادی سیاسی و انقلاب سوسیالیستی اعلام کردند. جنبش سبز را با انقلاب فوریه در روسیه مقایسه کردند. دنیایی از ریا و دروغ را برای اقناع فعالین جنبش طبقه کارگر بکار بردند تا آنها را به صف جنبش سبز بچسبانند. مدعی شدند که موسوی و کروبی رهبران این جنبش نیستند. گفتند که خیابان تعیین میکند که کار به کجا خواهد کشید. جنبش طبقات مرفه جامعه به کمک این احزاب و گروه ها و افراد برای تحمیل طبقه کارگر محتاج شد. اگر جناح مقابل مذهب و مستضعف پروری را به کمک خود آورد، جنبش سبز در مقابل متفخر به داشتن چنین مدافعینی بود. همه دروغ گفتند. همه کلاهبرداری سیاسی کردند تا

### شورا و سندیکا

بخشی از نمایندگان کمونیسم بورژوازی منقد رضا رخشانی خود را طرفدار “جنبش شورایی” اعلام میکنند. نقد اول آن ها به رضا رخشانی بر این اساس از سر سندیکالیست بودن او است. رضا رخشانی امرش مبارزه طبقه کارگر است. خود را سندیکالیست میداند و برایش به زندان هم می رود. نقد او اما از این سر و از طرف این کمونیسم بورژوازی جایی از ارباب ندارد چرا که این جریانها مدافع جنبش شورایی هم نیستند. امر آن ها کمک به جنبش های بورژوازی جاری در جامعه است اینبار بنا به مصلحت روز سلاح جنبش شورایی را علیه کسی چون رضا رخشانی بلند کرده اند. یکی از نمایندگان همین جریان در نقد او میگویند که “تکیه کلام او این است که نباید بدنبال انقلاب و اعتصاب و تظاهرات، بلکه بدنبال “چیزی” برای کارگران بود. “ چیزی برای کارگر” نزد او شبیه شعار طرفدار مستضعفین حکومت، در سالهای اول حکومت میماند. او میگوید دیکتاتوری باشد، حکومت اسلامی باشد، آپارتاید جنسی و سنگسار و زندان و ... برقرار باشد، بهائیان اعدام شوند، تبعیض مذهبی باشد، از ادیهای فردی و اجتماعی سرکوب شود، سوسیالیستها و کمونیستها را هزار هزار قتل عام کنند و ... اما “چیزی” به کارگر برسد. آقای رضا رخشانی بدینوسیله کارگران را

انسانهای حقیری جلوه میدهد که از همه چیز تهی گشته اند. اگر مردم و کارگران شعار میدهند: مرگ بر دیکتاتور، زندانی سیاسی آزاد باید گردد، جمهوری ایرانی، مرگ بر خامنه ای و..... آقای رضا رخشان قلم برمیدارد و با همان زبان جناحهای رژیم مینویسد که این چیزی برای “دهکهای پایین جامعه” ندارد

رضا رخشان با چشمان باز جدلهای سیاسی جناح های بورژوازی با یکدیگر را نگاه میکند و تشخیص میدهد که شرکت و یا عدم شرکت در چه مبارزه ای به امرش کمک میکند. این همان “چیزی” است که قطب نمای او را به حرکت در میآورد. این “چیز” اما جز مبارزات روزمره طبقه کارگر و مطالبات نیست. مبارزاتی که برای این کمونیسم بورژوازی از اهمیت چندانی برخوردار نیستند. اهمیتی ندارند چرا که جامعه نه جامعه ای طبقاتی با منافع گوناگون سیاسی و اقتصادی بلکه جامعه ای له و یا علیه رژیم است. جامعه تکانه شده از طبقات. برای هر فعال

جنبش کارگری اما مبارزات روزمره اقتصادی طبقه کارگر یا به اعتباری همان چیزی که رضا رخشان ها بدنبال آن هستند، آن مبارزات آینده این طبقه اهمیتی بسیار فراتر از کل جنبش سبز و تظاهرات های خیابانی آن دارد. کمونیسم بورژوازی منفرد رخشان که تا دیروز مداح خوان کروی و موسوی بود، امروز اولترا انقلابی شده است. برای نمونه یکی دیگر از نمایندگانشان مدعی است که “راه دوم راهی است که رخشان ها و تمامی سندیکاسازان و سندیکالیست و احزاب و فرقه های هم کاسه رخشان و یا منتقدین رفرمیست راست و چپ او به کارگران توصیه کرده و توصیه می کنند. حاصل انتخاب این راه نیز دقیقاً همین فتوحاتی است که آقای رخشان لیست می کند. فروش تمامی آنچه در بالا گفته شد، فروش کل جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر ایران، فروش منافع متحد و جمعی کل طبقه کارگر، شمشیر کشیدن بر هر جنب و جوش طبقاتی توده های کارگر علیه سرمایه، آری فروش همه این ها به چه چیز؟؟!!، به پرداخت سر موعد دستمزدهای هزاران بار سلاخی شده ای که شکم گرسنه هیچ کارگر و هیچ کودک خانواده کارگری را سیر نمی کند، دستمزدی که امکان پرداخت هیچ سطحی از هزینه دکتر و دارو و درمان هیچ کارگر و خانواده کارگری را نمی دهد، دستمزدی که از ۲۰ درصد خط فقر تعیین شده توسط جنایتکاران دژخیم و درنده جمهوری وحشت و گند و خون و

توحش سرمایه داری ایران هم نازل تر است. رضا رخشان بسیار مباهی است که چنان جنبشی و نطفه های شکل گیری و پروسه رشد و بلوغ و شکوفائی و قدرت گیری یک جنبش واقعی نیرومند ضد سرمایه داری را به پرداخت سر موعد چنین دستمزدی فروخته است. چه حقیر و عقب مانده اند سندیکالیست ها و چه محقر است افتخارات وقیح سندیکالیستی آن ها!!! راه نخست راه جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر است و راه دوم راه سندیکاسازان و سندیکالیست ها و تمامی مدافعان فرقه ای و سرمایه سالار سندیکالیسم است

این جریانها نه مدافع شورا هستند و نه سندیکا. این ها خیر آن “چیزی” که رضا رخشان ها بدنبالش هستند را به آن چیزی که در دوره گذشته جنبش سبز بود و ریاکارانه به آن نام جنبش “ضد سرمایه داری” داده اند میفروشند. جنبش ضد سرمایه داری فوق چیزی جز همان جنبش سبز موجود در خیابان ها نبود و نیست.

ما چه طرفدار جنبش سندیکالیستی باشیم و چه طرفدار جنبش شورائی هیچکدام از اینها یعنی نه جنبش سندیکالیستی و نه جنبش شورائی داده های خود به خودی مبارزه طبقه کارگر نیستند.

در دوره انقلاب اکثریت با حتی دوره انقلاب ۵۷ چه این و چه آن هر دو نتیجه و ماحصل تبلیغات و کار سیاسی نیروهای معینی بودند که نمایندگان خود و طرفداران و هم خطهای خود را در جنبش کارگری داشتند و هرکدام سعی میکردند جنبش خودشان را سازمان بدهند. همان طور که فمینیسم داده طبیعی و نتیجه عمل خودبخودی جنبش زنان برای رهایی نیست، به همان درجه هم سندیکالیسم و یا جنبش شورایی هم جزو داده خود بخودی مبارزه طبقه کارگر برای خواستهای اقتصادی اش نیست. اینها آلترناتیوهای معینی هستند که تبلیغ میشوند و آنجا که توانسته اند گسترش پیدا کنند طبعاً نشانه موفقیتشان بوده است. این چه در مورد قدرت بزرگ جنبش سندیکالیستی در کشورهای اروپایی و چه خیلی قوی تر و محکم تر از آن در مورد قدرت جنبش شورایی در جریان انقلاب اکثریتم صادق است.

من فعال جنبش سندیکالیستی نیستم

و فکر میکنم که در قالب جواب به این حمله کمونیسم بورژوازی به رضا رخشان نمیتوان به دفاع یا نقد از سندیکالیسم پرداخت. رضا رخشان اما بعنوان فعال جنبش سندیکالیستی هزار بار حق دارد که کل تصویر این چپ بورژوازی از مبارزات اقتصادی طبقه کارگر را مانع فعالیت سندیکالیستی خود بداند. آنچه که اینجا مهم است نشان دادن اهمیت مبارزات اقتصادی طبقه کارگر است.

### بنابراین

تاکید بر اهمیت مبارزات اقتصادی، تاکیدی بر و توضیح امکان طبقه کارگر در متشکل شدنش و دخالتش در سیاست به نفع خود است. شرکت در پروسه تولید بورژوازی برای طبقه کارگر امری اجتماعی است، همین، نگرش این طبقه به خود و خواسته هایش، به شادی به حقوق کودکان، به برابری زن و مرد، به آزادی و به اداره جامعه را شکل میدهد. نقش طبقه کارگر در تولید و استثمار او رنگی متفاوت به خواسته های این طبقه در مقایسه با طبقات دیگر میدهد. شرکت در تحولات سیاسی برای فعالین این طبقه به معنی نمایندگی شدن همه اینها است. بدون تأمین این و یا کمک به ایجاد شرایط تأمین این چرا باید طبقه کارگر در هیچ تحول سیاسی شرکت کند؟ سؤال این است که ابزارهای طبقه کارگر برای شرکت در سیاست چه چیزی جز نقطه قدرتش در تولید سرمایه داری میتواند باشد؟ نقش و جایگاه طبقه کارگر در تولید و امکانی که این به طبقه کارگر برای متشکل شدن میدهد از طبقه ما برای شرکتش در هر تحرک سیاسی است. مبارزات اقتصادی و تلاش برای دفاع از معیشت خود امر روزانه زندگی میلیونها انسان کارگر در ایران است و همین اولین امکان طبقه کارگر در درک موقعیت متفاوت خود در جامعه و متشکل شدنش است. سیاست بیشتر از هرکس دیگری به طبقه کارگر مربوط است اما کسی که فکر میکند تاکید بر اهمیت مبارزات اقتصادی دور کردن طبقه کارگر از سیاست است، در عین حال دارد

### موانع رشد جنبش کارگری

برای چپ بورژوازی در دوقطبی “رژیم و ضد رژیم” اش آنچه که مانع اصلی پیشروی جنبش کارگری اعلام می شود سرکوب حکومت اسلامی است. هنگامی که رضا رخشان به موقعیت شغلی درصد بالایی از کارگران صنعتی اشاره میکند، جوابشان به او بر همین اساس نشان دادن دیکتاتوری حکومت اسلامی است. اگر او به درجه رشد سطح دستمزدها در رشته های معینی اشاره میکند، اگر او به سقف سطح دستمزدها بنا به ضرورت همان تحرک سرمایه که در بالا به آن اشاره کردیم میپردازد، متهمش میکنند که برای احمدی نژاد تبلیغ میکند. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری و حتی در فاشیستی ترین جوامع سرمایه داری مثل ایران به هر حال یک مبارزه موجه برای بورژوازی است. طبقه کارگر بعنوان فروشنده نیروی کار خود حق دارد بر سر قیمت کالایش

مثل هر فروشنده دیگری مبارزه کند و چانه بزند. همین امروز هم اعتصاب در قوانین جمهوری اسلامی ممنوع است اما مبارزه کارگران برای اضافه دستمزد ویا برای جلوگیری از بیکارشدنشان ویا پرداخت حقوقهای معوقه شان اعتصاب میکنند. قانون هرچه باشد این مبارزات در جامعه سرمایه داری و در ایران بخصوص موجه بودنشان را لحظه به لحظه به بورژوازی تحمیل میکنند. بورژوازی امکان آن را ندارد که حتی در فاشیستی ترین حکومت ها مثل ایران هم در طولانی مدت مبارزات اقتصادی را ممنوع اعلام بکند.

در ترکیه با شروع یک دوره ثبات سیاسی و اقتصادی مجبور شدند فعالیت اتحادیه های کارگری را قبول کنند، اتحادیه هایی که خوب در ادامه ضمن حفظ درجه ای از رادیکالیسم مثل اروپا به ابزار احزاب پالمانی تبدیل شدند. در جریان انقلاب ۱۹۰۵ این خود تزار بود که فراخوان تشکیل "سویت" ها برای جمع بندی و ارائه خواسته های کارگران را داد. چیزی که بعدا به شوراها پتروگراد و مسکو تبدیل شدند و بورژوازی را خلع ید کردند. میخوام بگویم که برای بورژوازی بعنوان خریدار نیروی کار طبقه کارگر درجه ای از مبارزه طبقه کارگر موجه است. اینکه این تا کجا پیش میرود در درجه اول به خود آگاهی طبقه کارگر و در درجه دوم و به توازن قوای سیاسی موجود ربط پیدا میکند. تلاش رضا رخشان در استفاده از توازن قوایی که معتقد به آن است برابر با خیانت به طبقه کارگر معرفی شده است.

مبارزه اقتصادی طبقه کارگر سنگ اول آگاهی او نسبت به خودش به عنوان یک طبقه است. در جریان مبارزه اقتصادی است که طبقه کارگر موجودیت خودش را به عنوان فروشنده نیروی کار درک میکند و در جریان این مبارزه میتواند به یک درک سوسیالیستی نسبت به شرایط خودش برسد و از اینجا و در ادامه میتواند به درک عمومی و اجتماعی طبقه کارگر و ارکان جامعه سوسیالیستی تبدیل بشود. در جریان مبارزه اقتصادی است که طبقه

کارگر درک عمیق تری نسبت به رابطه کار و سرمایه کسب کند و اساسا آن بنیانها و ارزشهایی که ارزشهای اجتماعی و انسانی پایه ای یک جامعه سوسیالیستی هستند شکل میگیرند و بعنوان استنباط عمومی و اجتماعی طبقه کارگر و به طبع آن کل جامعه تحکیم میشوند. طبقه کارگری که زندگی را فروش نیروی کارش رقم میزند طبعاً نسبت به شادی در آن جامعه سوسیالیستی، نسبت به رفاه در آن جامعه، نسبت به دخالت کردن در امورات آن جامعه، نسبت به نوع سازمانی که آن جامعه باید داشته باشد و نسبت به آن شرایطی که انسان بتواند در آن زندگی برابر و درخور داشته باشد و نسبت به سایر طبقات اجتماعی که این رابطه را با سرمایه ندارند، درک میکند. همین درک است که در جریان مبارزات اقتصادی طبقه کارگر میتواند و باید شکل بگیرد. مبارزه طبقه کارگر برای دفاع از سطح معیشتش، برای مقابله با حمله بورژوازی به زندگی و برای کسب زندگی بهتر از همین جا و به علت موقعیت متفاوتش در تولید به نسبت همه اقشار و طبقات دیگر ناشی میشود.

جامعه ایران جامعه ای طبقاتی است. همین موقعیت متفاوت است که به طبقه کارگر امکان میدهد که با رهایی خود کل جامعه را از قید نکبت سرمایه داری با خفقان و دیکتاتوری آن آزاد کند.

به همین دلیل مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و درکی که این طبقه از دل این مبارزه اقتصادی در باره موجودیتش و موقعیت متفاوتش در جامعه سرمایه داری بدست میآورد، می تواند به یک درک سوسیالیستی تبدیل شود و تصویر جامعه سوسیالیستی و آن نظم نوینی را که دیکتاتوری طبقه کارگر باید ایجاد کند را به دست بدهد. همین اساساً نقطه اختلاف اساسی مارکس با سایر منتقدان جامعه سرمایه داری را تشریح میکند. این نه فلسفه ای برای مطالعه که واقعیت زندگی و مبارزه طبقه کارگر برای دفاع از حیثیتش است. مبارزات اقتصادی طبقه کارگر میتواند به این درک سوسیالیستی

جهان ارگانیک و موجودات زنده پی برد، مارکس هم قانون تکامل تاریخ بشر را کشف کرد؛ این حقیقت ساده را که تا قبل از او در زیر کوهی از ایدئولوژی پنهان شده بود، این حقیقت که بشر پیش از آنکه بتواند به سیاست، دانش، هنر، دین و جز اینها بپردازد، باید بخورد، بیاشامد، سرپناه و پوشاک و غیره داشته باشد؛ این که بنابراین تولید وسایل میرم مادی، و نتیجتاً میزان رشد اقتصادی کسب شده توسط هر مردم معین یا در هر دوره معین، آن زیربنایی را تشکیل میدهد که بر روی آن، دولت، مفاهیم حقوقی، هنر و حتی نظرات آن مردم در مورد مذهب تکامل پیدا کرده اند... و در پرتو این نور است که بنابراین باید همه اینها را تبیین کرد، نه برعکس، آنچنان که تا حال شده است.

انگلس: سخنرانی در کنار گور مارکس

مورخه: بعد از پایان این نوشته مقاله ای از بهمن شفیق در دفاع از رضا رخشان "بنام آنتی سندیکالیسم راست در پوشش چپ - چگونه کمیته هماهنگی مانع ایجاد تشکل کارگری می شود" به دستم رسید. بهمن شفیق تلاش کرده است که در این نوشته کمیته هماهنگی، تشکیلیش و مواضع بعدی آن را تاریخاً به منصور حکمت و مباحثاتش در رابطه با جنبش طبقه کارگر وصل کند. من اما اگر جای بهمن شفیق بودم، نقد خود از منصور حکمت را مستقل از این تاریخ نگاری منتشر میکردم تا هم این تاریخ نگاری دل بخوایی نشود و هم نقدش از کمیته هماهنگی جای خود قرار بگیرد.

\*\*\*\*

همانطور که داروین به قانون تکامل

## رضا رخشان چرا مورد نفرت چپ ضد رژیم است؟

محمد فتاحی

یکبار دیگر رضا رخشان مورد هجوم فحاشان کمونیسم بورژوایی ایران قرار گرفته است؛ بهانه اخیر پیام زیر است. بعد از مطالعه آن به علل حملات به وی می پردازیم:

### به سندیکاهای کارگری فرانسه

رفقای عزیز،

مطلع شدیم که سندیکاهای کارگری فرانسه در تاریخ ۹/ژوئن/۲۰۱۱ در مقابل سازمان جهانی کار برای حمایت از کارگران زندانی در ایران آکسیون اعتراضی بر پا خواهند کرد تا بدین شکل حمایت خود را از مبارزات بر حق کارگری در ایران که هدفی انسانی و در راستای نیل به اهداف طبقاتی خود می باشد را اعلام نمایند. این اقدامی قابل ارج است و من مایلم مراتب تشکر خود را از این اقدام انسانی و کارگری به اطلاع شما برسانم. همبستگی کارگری شما قطعاً از جنبه معنوی و انسان دوستانه مفید و مایه دلگرمی ماست و از این بابت ما از شما سپاسگزاریم.

با این همه فرصت را غنیمت دانسته و به اطلاع شما می رسانم که یکی از دلایل مهم مشکلات کنونی طبقه کارگر ایران فقدان تشکلهای توده ای کارگران در ایران و تبلیغات شدید ضد سندیکائی است که از جانب بسیاری از دوستداران ظاهری طبقه کارگر اعمال می شود. بسیاری از کسانی که با ارسال پیام به شما سندیکاهای فرانسه با شما اظهار دوستی می نمایند، در داخل ایران خود نه تنها در ایجاد سندیکاها و اتحادیه های محیط کار فعال نیستند، بلکه در حد توانشان در مقابل سندیکاهای موجود به کارشکنی نیز می پردازند. حتماً برای شما نیز روشن است که کارگران ایران باید با توان و نیروی تشکلهای خود مشکلاتشان را حل نمایند و برای تحقق مطالباتشان که همانا دستیابی به یک زندگی انسانیست، بکوشند.

یکی مینویسد: "سندیکای هفت تپه ساخته شد تا شعله سرکش مبارزات کارگران از همه سو خاموش گردد و رضا رخشان بسیار سرفراز به دولت درنده جمهوری اسلامی سرمایه و رئیس جمهور

هار این دولت نوید داد که کارگران دیگر اعتصاب نخواهند کرد، چرخ تولید را از کار باز خواهند داشت. دیگر ۴۰۰۰ کارگر هفته تپه خطوط مواصلاتی چرخه باز تولید سرمایه را مسدود خواهند ساخت. دیگر آنان راهپیمائی نخواهند کرد. دیگر ده ها هزار نفوس کارگری سکنه شهرها دلیلی برای صف آرایی و همپیوندی با کارگران نخواهند داشت. دیگر زبان کارگران لوله سازی اهواز و ایران خودرو و کارگران سایر کارخانه ها برای حمایت از مبارزات همزنجیرانشان در هفت تپه در کام خواهد شد."

دومی فراخوانی است به رضا رخشان تا به اعتراض به جمهوری اسلامی بپیوندد! این یکی محترمانه تر ایشان را افشا میکند که به جمهوری اسلامی اعتراض ندارد. البته این کار معتدل ترین افشاگری علیه ایشان است چون رفقای همین نویسنده قبلاً رضا رخشان را به عنوان هوادار احمدی نژاد به جامعه معرفی کرده بودند. مقاله سومی که به قلم طلائی علی جوادی نوشته شده ادامه ادبیات و لحن ایشان و این چپ مالبخولیا خطاب به امثال رضا رخشان است و مینویسد: "شرم آور است!... تاکنون بارها بر نقش "موثر" سندیکای هفت تپه در تقلیل و کاهش اعتراضات کارگری در محیط کار مورد نظرشان تاکید کرده است. ایشان مخالف سرسخت تحول بنیادی در جامعه برای نابودی مناسبات

استثمارگر و لغو کار مزدی است. یک مخالف سرسخت انقلاب کارگری است. ... ایشان در جواب ادعای رضا رخشان که امثال اینها مخالف ایجاد سندیکا هستند گستاخانه زبان باز میکند که: رضا رخشان دروغ میگوید... تاکنون هیچ گرایش کمونیستی و کارگری هیچ تبلیغاتی علیه شکل گیری سندیکا و تشکیلات مستقل کارگری و یا "تبلیغات ضد سندیکایی" و "کارشکنی" نکرده

از ناپاوری ادعای آقای جوادی سری به سایت حزب ایشان زد و متوجه شدم رفیق او خانم نسرین رمضانعلی در مصاحبه ای در مورد سندیکای هفت تپه نوشته است: با تشکیل سدیکا ما شاهد بودیم اعتراضات کارگران هفت تپه فروکش کرد و پراتیک هر روزه این سدیکا کرنش و عقب نشینی بود و کارگرانی که تا دیروز می توانستند با فروختن ماشینهای تولیدی بالاخره بخشی از حقوق خود را بازپس بگیرند، این حرکت هم در نیمه تعطیل شد."

متوجه میشویم که درد اینها همانطوری که در مصاحبه مذکور به تفصیل آمده از زمان تشکیل سندیکاست. این درد مشترک کمونیسم بورژوایی ایران است و تکذیبیه های نوع آقای جوادی فقط دروغگوی اصلی را عیان تر به ما نشان میدهد. به این نکته باز خواهیم گشت.

بباید فرض بگیریم نکته مطرح شده در پیام رضا رخشان به سندیکاهای فرانسه نادرست و از سر بیدقتی نوشته شده است. رضا رخشان برعکس سنت این چپ، در گذشته انتقادات وارده به خود، حتی اگر لحن خصمانه داشته را صمیمانه پذیرفته و علناً نوشته است. در توضیح مقاله اش در مورد یارانه های ایشان بسیار متواضع مینویسد "بعضی از نویسندگان منتقد مقاله نظرات سیاسی و اینولوژیک من در رابطه با موضوع را نقد کرده اند که با وجود حملات غیر منصفانه حاوی نکات مثبت و قابل فکری هم هستند. از این نقدها تشکر میکنم و امیدوارم فرصت آن را پیدا کنم و به آنها پاسخ دهم." گیرم این یکی هم جزو همان اشتباهات است. مگر همین آقای جوادی به سبک هم سخنان خود مداوما پرت و پلا منتشر نمیکند؟ اگر قرار باشد در مقابل هر ادعای نادرست ایشان یک "دروغ میگوید" به سبک توهین ایشان به رضا رخشان جواب باشد، انصافاً هفته ای چند بار "دروغ میگوید" شایسته اوست؟ بعلاوه این چه نوع دوستی با طبقه کارگر است که از سر افراط در دفاع از منافع آن، رهبران با این

بسیار از شما سپاسگزار خواهیم بود اگر که در کنار محکوم نمودن سیاستهای ضد کارگری در ایران، نفوذ معنوی خود را برای تقویت تشکلهای درون محیط کار به کار بگیرید و ضرورت ایجاد سندیکاها و اتحادیه های مستقل را نیز به دوستان ایرانی خود گوشزد کنید. با امید به روزی که کارگران ایران بر پراکندگی و ضعف کنونی خود غلبه نمایند و خود دست در دست شما به حمایت از کارگران سایر کشورها برخیزند.

با درودهای رفیقانه

رضاخرخشان

رئیس هیأت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه

تاریخ ۴ ژوئن ۲۰۱۱

شاید اگر من جای رضا رخشان بودم، اعتراض به آنها که ایشان دوست داران ظاهری طبقه کارگر می نامد را جای دیگری و در فرصت زمانی دیگری طرح میکردم. با این حال کار ایشان مورد انتقاد من نیست. ایشان دردی را احساس میکند که فکر میکند جای دیگری برای طرح آن نیست. ایشان می بیند که فعالین سندیکایی ایران در مقاطع مختلف مورد حملاتی قرار میگیرند که قلب نه فقط آنها که هر انسان شریفی را به درد می آورد.

در مقابل پیام ایشان تا لحظه نوشتن این سطور سه مقاله به امضای آقایان امید زارعیان از فعالین پر شور "ضد سرمایه داری" و از خانواده محسن حکیمی، ناصر اصغری از حزب کمونیست کارگری و علی جوادی از حزب اتحاد در سایت ها منتشر شده و لینک همه در پایان این جوابیه به این آقایان آمده است. اولی به امضای امید زارعیان و با عنوان "رضا رخشان و سرسپردگی سندیکالیستی به سرمایه" است. این



ادبیات سخیف مورد توهین و بی حرمتی قرار بگیرند؟

خصومت با شخص رضا رخشان نزد این چپ بورژوایی به دلایلی که بعداً میگویم، ویژه تر است؛ زمانی که دیدند اتهام احمدی نژادی بودن ایشان مشکلی برایش ایجاد نمیکند، کادر حزب کمونیست کارگری، آقای سعید صالحی نیا ایشان را افشا کرد که دنباله رو خط کورش مدرسی است؛ عین کاری که بعضی از پروکاتورهاهای پلیس امنیتی جمهوری اسلامی زمان خود علیه بعضی از رهبران دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب میکردند؛ اینها میدانند کسی که در ایران زندگی میکند در مقابل چنین "منتقدینی" زبانش به قدرت زور بسته است. میدانند فعالین سرشناس در مقابل چنین اتهامات امنیتی باید احتمالاً به وزارت اطلاعات توضیح دهند و بازجویی شوند. حزب کمونیست کارگری با این اتهام اگر توافق نمی داشت رسماً از نه فقط رضا رخشان که علناً از همه به خاطر پرتاب اتهام امنیتی به یک رهبر کارگری در داخل کشور

معذرت میخواست. سیاست این نوع جریانات روشن است؛ اتهامات و فحاشی ها را به کادرهای شان می سپارند، خودشان هم به امضای حزب با قیافه بهداشتی ظاهر میشوند و ظاهراً در ملا عام مدعی حمایت از سندیکا و رهبران و فعالینش. زمان خود حزب کمونیست ایران (کومه له) هم در مقابل اتهامات امنیتی عضو رهبری اش به منصور اسالو از معذرتخواهی چشم پوشید و زمانی هم اسالو دو هفته بعد و به اتهامات مشابه زندان رفت، اینها اطلاعیه رسمی داد که از ایشان حمایت می فرمایند! جریان ننوتوده ای آنرین-مقدم همراه کادر کومه له حزب کمونیست زمان خود سیاه بر سفید نوشتند و تهدید کردند که "هواداران آمریکا" در میان فعالین کارگری را به "جامعه" معرفی میکنند که صدای سندیکای شرکت واحد طی یک اطلاعیه در آمد و به تهدید امنیتی اعتراض کرد. همین منصور اسالو که زندانی شدنش سوژه ای برای صدور اطلاعیه های همین نوع چپ است، چهارسال پیش، چند هفته قبل از زندانی شدنش،

زمانی که برای شرکت در کنفرانس کنفدراسیون اتحادیه های ترانسپورت به اروپا سفر کرد، آقای فرهاد شعبانی عضو رهبری کومه له

(حزب کمونیست ایران) ایشان را و سفر و ماموریت او به خارج کشور را مشکوک به رابطه با وزارت اطلاعات ایران و سازمانهای جاسوسی آمریکا ارزیابی کرد. در کنار افشاکاری ایشان البته چپ های بی نام و نشان دیگری هم از همان سنت سیاسی و دقیقاً مثل امروز افشاکاری های به قول خودشان وزین تری کرده و در این راه سنگ تمام گذاشتند. بقیه خانواده این چپ ها در مقابل این ترور شخصیت و توهین به فعالیت و فداکاری های اسالو سکوت رضایت بخشی کردند. اینها در پرونده این چپ در برخورد به رهبران سندیکایی ایران موجود است. تهدیدات امنیتی و فحاشی های کمونیسم بورژوایی همیشه زمانی گل کرده که رهبران کارگری تره برای سیاست های اینها خرد نکرده و با آهنگ سیاسی اینها پیش فنگ و پافنگ راه نینداخته اند.

### علل این خصومت ها چیست؟

حالا که خصومت این چپ با سندیکا و فعالین آن روشن شد باید پرسید که علت چیست؟

یک علت این خصومت سیاسی است و دومی طبقاتی و سومی ایدئولوژیک.

از سومی شروع کنم؛

کمونیسم بورژوایی ایران از روی تعصب دینی و خلوصیت ایدئولوژیک هوادار سازماندهی شورا و جنبش مجمع عمومی است. تاریخ سه دهه اخیر این چپ شعار شورا و مجمع عمومی میدهد و آخر سر هر دو تشکل توده ای کارگری که در سال های اخیر محصول مبارزات و فداکاری های این طبقه در دو مرکز مهم بوده اند، هر دو نه از جنس شورا بلکه از جنس سندیکا و اتحادیه اند. نتیجتاً این نوع تشکل ها از زاویه ایدئولوژیک مورد پذیرش این چپ نیستند. به همین دلیل حرکات اینها به قدرت ذره بین زیر نظر است تا امکانی برای افشای ماهیت "بورژوایی" اینها و کشف

روابط اینها با پلیس امنیتی و دولت و سرمایه داران پیدا شود. این چپ ماهیت سیاسی سندیکاهای کشورهای غربی و فساد موجود در رهبری آنها را شاهد میگیرد تا بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی اقتصادی اجتماعی حکم ایدئولوژیک دهند که سندیکالیست و سندیکا در ایران هم از همین جنس است. در عرصه مسائل زنان هم همین نگرش فعال فمینیست در ایران را کنار فمینیست های مرتجع در غرب میگذارد تا به این بهانه مبارزه شان علیه وحشیگری های حاکم بر سرنوشت زنان در ایران را تخطئه کند. عقاید ایدئولوژیک و مذهب این چپ مانع از دیدن واقعیت های مربوط به شرایط تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی و سیاسی است. لذا رهبر کارگری فداکاری که برای ایجاد تشکل در زیر حاکمیت نوع دولت ایران خطر کرده و از جان مایه گذاشته است را با الیت حاکم بر اتحادیه و سندیکاهای غرب که بعضاً خود جزو سهامداران بزرگ اند را یکی میگیرند و هر دو را با یک شمشیر میزنند. نتیجتاً امثال رضا رخشان و منصور اسالو اگر نوبتی توسط دولت سرمایه داران به خاطر سازماندهی طبقه شان زیر شکنجه و زندان میروند، نوبتی هم زیر افشاکاری چپ بورژوا به اتهام همکاری با همان دولت سرمایه داران قرار میگیرند. از این زاویه فعالین کارگری سازمانده سندیکا واقعاً زیر فشارند. رضا رخشان در نامه اش به سندیکاهای فرانسه به همین درد اشاره دارد.

همین نگرش ایدئولوژیک بورژوایی و خصومت عمیق با سندیکاها و فعالین آن است که اینها را در تشخیص علل افت مبارزات شرکت واحد و هفت تپه کور میکند و در ارزیابی از نتایج کار، کارکرد سندیکاهای این بخش ها و نه جمهوری اسلامی و سرکوبش را مقرر می بینند. اینها اگر کمونیست های هوادار راستین طبقه کارگر بودند، به خود می گفتند که غیبت تحزب کمونیستی در این جنبش یک عامل اصلی در نبود اتحاد سراسری و تفرقه و ضربه خوردن این تشکل

اینها از زمین و زمان مسائل این جامعه به امر سرنگونی منتهی میشود. از نظر اینها بالا رفتن دستمزد کارگر تا حق ایاب و ذهاب زمانی تحقق یافتنی است جمهوری اسلامی سرنگون شده است. اینها از این راه تلویحاً به کارگر میگویند مبارزه اقتصادی برای مطالبات شان بیهوده بوده و جز اقدام برای سرنگونی بقیه تقلاهایی ثمر است. در تحلیل اینها رژیم در یک قدمی سرنگونی و فقط منتظر یک تلنگر است. نه فقط این بلکه کسی که چنین تحلیل های مایخولیایی ندارد را بعید نیست مدافع جمهوری اسلامی و

همکار وزارت اطلاعات ارزیابی نکنند. مثلا تحلیل امثال رضا رخشان از مسئله یارانه ها بن بست جمهوری اسلامی را نتیجه نمیداد و با این چپ یکی نبود. این موجب شد فعالین این سنت فورا او را هوادار جمهوری اسلامی معرفی کنند. یا امثال او که خوشبختانه در ایران ایدا کم نبودند، برای جنبش بورژوازی لیبرال ایران در دوره بعداز انتخابات تره خرد نکردند. اینها کافی بوده اند تا چنین رهبرانی مورد خصومت و توهین و بی حرمتی فعالین کمونیسم بورژوایی ایران قرار بگیرند و زمانی که افشاگری های شان را کافی ندانسته اند تهدیدات امنیتی وابسته به این و آن را هم به آن اضافه کرده اند.

و بالاخره علت سوم طبقاتی است. این یکی تحلیل و تفسیر بردار نیست. کسی که شاهد و مدرک میخواید ادبیات و لحن مورد استفاده همین علی جوادی را در برخورد با سیاستمداران طبقات بالا در اپوزیسیون جمهوری اسلامی را با ادبیات و لحن ایشان در جدل با امثال رضا رخشان را مقایسه کند. نسبت به اولی ها محترمانه کراواتش را می بندد و مودب تکلم میکند. زمانی هم به امثال رضا رخشان می رسد کراواتش را باز کرده و دست هرچه مدیر و کارفرمای گستاخ را از پشت می بندد. ایشان را نمونه آوردن چون از صاحبان مقالات فحاشان دیگر شناخته شده تر است.

هیچ بنی بشری در دنیا رسما و علنا خود را ضد کارگر یا نماینده سرمایه داران برای استعمار کارگر معرفی نکرده است. نتیجتا نمیتوان ادعاهای این و آن در مورد هویت سیاسی خود را معرف هویت شان شناخت. باید عمل و نقش و جایگاه اجتماعی اینها را دید و قضاوت کرد. بعلاوه طبقات اجتماعی در جامعه در شکل جنبش های اجتماعی در مقابل هم و در جامعه خود را نشان میدهند و به میدان کشمکش های سیاسی اجتماعی پای می نهند. نتیجتا به جای باور به ادعای این و آن، جنبش های سیاسی مورد حمایت اینها در جامعه را باید معیار دید. ظاهر امر همه آنها که به خود کمونیست و سوسیالیست و چپ میگویند مخالف سرمایه داری و

فرامیخواند و نتیجه اش دوری هر روز بیشتر این طبقه از این نوع کمونیسم است. نه تنها این، این چپ با این دسته گل هایش امکان دوری بخشی از فعالین کارگری از کمونیسم را هم فراهم کرده است. فراموش نمی کنیم رهبران سندیکای هفت تپه بعداز ایجاد سندیکای شان زیر فشار و گل کاری های همین نوع چپ و توسط جریان سابق علی جوادی، حزب کمونیست کارگری اعلام کردند که اصلا کمونیست نیستند.

در امر ایجاد تشکل هیچ رهبر و فعال کارگری نباید یک لحظه در مورد تمایل خود به هر نوع تشکلی که مناسب میدانند تردید به دل راه دهد. این چپ در بهترین حالت نمیتواند معلم خوبی برای ایجاد تشکل کارگری و رهبر کارگری در محل باشد. اگر این سنت سیاسی کاره ای بود، لابد در سی سال گذشته در یک فرصت تشکل های مد نظر خود را می ساخت. اگر در این کار ناتوان بوده است، حق ندارد و نمیتواند در مقابل سندیکا سازان از موضع موعظه گر و امر و نهی کن ظاهر شود. تنها رهبران کارگری در محل صلاحیت تشخیص تناسب قوا و اتخاذ تاکتیک مناسب برای ایجاد تشکل را دارند. لذا در این کار نباید هیچ مصلحت سیاسی ایدئولوژیک این و آن را وارد تصمیم خود در محل کنند. به منافع طبقه خود چشم بدوزند و همه دنیا را از احزاب و سیاست

بیخودی این سنت سیاسی را بی پاسخ نگذاشته است. سی سال است این چپ کارگر را به سوی خود

مثال رضا رخشان باید توهین نامه های اینها را آنجا بریزد که شایسته شان است. اتهامات اینها مبنی بر مخالفت با کمونیسم و سوسیالیسم و انقلاب اینها را اما به جان دل بخرد. در مقابل این نوع کمونیسم و انقلابیگری بورژوایی رضا رخشان ها اصلا تنها نیستند. طبقه کارگر

ببخودی این سنت سیاسی را بی پاسخ نگذاشته است. سی سال است این چپ کارگر را به سوی خود

مثال رضا رخشان باید توهین نامه های اینها را آنجا بریزد که شایسته شان است. اتهامات اینها مبنی بر مخالفت با کمونیسم و سوسیالیسم و انقلاب اینها را اما به جان دل بخرد. در مقابل این نوع کمونیسم و انقلابیگری بورژوایی رضا رخشان ها اصلا تنها نیستند. طبقه کارگر

ببخودی این سنت سیاسی را بی پاسخ نگذاشته است. سی سال است این چپ کارگر را به سوی خود

مثال رضا رخشان باید توهین نامه های اینها را آنجا بریزد که شایسته شان است. اتهامات اینها مبنی بر مخالفت با کمونیسم و سوسیالیسم و انقلاب اینها را اما به جان دل بخرد. در مقابل این نوع کمونیسم و انقلابیگری بورژوایی رضا رخشان ها اصلا تنها نیستند. طبقه کارگر

ببخودی این سنت سیاسی را بی پاسخ نگذاشته است. سی سال است این چپ کارگر را به سوی خود

مثال رضا رخشان باید توهین نامه های اینها را آنجا بریزد که شایسته شان است. اتهامات اینها مبنی بر مخالفت با کمونیسم و سوسیالیسم و انقلاب اینها را اما به جان دل بخرد. در مقابل این نوع کمونیسم و انقلابیگری بورژوایی رضا رخشان ها اصلا تنها نیستند. طبقه کارگر

ببخودی این سنت سیاسی را بی پاسخ نگذاشته است. سی سال است این چپ کارگر را به سوی خود

مثال رضا رخشان باید توهین نامه های اینها را آنجا بریزد که شایسته شان است. اتهامات اینها مبنی بر مخالفت با کمونیسم و سوسیالیسم و انقلاب اینها را اما به جان دل بخرد. در مقابل این نوع کمونیسم و انقلابیگری بورژوایی رضا رخشان ها اصلا تنها نیستند. طبقه کارگر

ببخودی این سنت سیاسی را بی پاسخ نگذاشته است. سی سال است این چپ کارگر را به سوی خود

مثال رضا رخشان باید توهین نامه های اینها را آنجا بریزد که شایسته شان است. اتهامات اینها مبنی بر مخالفت با کمونیسم و سوسیالیسم و انقلاب اینها را اما به جان دل بخرد. در مقابل این نوع کمونیسم و انقلابیگری بورژوایی رضا رخشان ها اصلا تنها نیستند. طبقه کارگر

ببخودی این سنت سیاسی را بی پاسخ نگذاشته است. سی سال است این چپ کارگر را به سوی خود

مثال رضا رخشان باید توهین نامه های اینها را آنجا بریزد که شایسته شان است. اتهامات اینها مبنی بر مخالفت با کمونیسم و سوسیالیسم و انقلاب اینها را اما به جان دل بخرد. در مقابل این نوع کمونیسم و انقلابیگری بورژوایی رضا رخشان ها اصلا تنها نیستند. طبقه کارگر

ببخودی این سنت سیاسی را بی پاسخ نگذاشته است. سی سال است این چپ کارگر را به سوی خود

مثال رضا رخشان باید توهین نامه های اینها را آنجا بریزد که شایسته شان است. اتهامات اینها مبنی بر مخالفت با کمونیسم و سوسیالیسم و انقلاب اینها را اما به جان دل بخرد. در مقابل این نوع کمونیسم و انقلابیگری بورژوایی رضا رخشان ها اصلا تنها نیستند. طبقه کارگر

ببخودی این سنت سیاسی را بی پاسخ نگذاشته است. سی سال است این چپ کارگر را به سوی خود

مثال رضا رخشان باید توهین نامه های اینها را آنجا بریزد که شایسته شان است. اتهامات اینها مبنی بر مخالفت با کمونیسم و سوسیالیسم و انقلاب اینها را اما به جان دل بخرد. در مقابل این نوع کمونیسم و انقلابیگری بورژوایی رضا رخشان ها اصلا تنها نیستند. طبقه کارگر

[http://www.azadi-b.com/1/2011/06/post\\_598.html](http://www.azadi-b.com/1/2011/06/post_598.html)

[http://www.azadi-b.com/1/2011/06/post\\_574.html](http://www.azadi-b.com/1/2011/06/post_574.html)

[http://wupiran.org/nashryeh\\_HTML/NO\\_205/haft%20tape-goftego%20ba%20nasrin%20ramazanali-1.html](http://wupiran.org/nashryeh_HTML/NO_205/haft%20tape-goftego%20ba%20nasrin%20ramazanali-1.html)

[http://www.azadi-b.com/1/2011/06/post\\_525.html](http://www.azadi-b.com/1/2011/06/post_525.html)

<http://www.rowzane.com/fa/articles-archiev/80-saeed-salehi/5170-1389-09-26-13-18-15.html>

### ضمیمه های قبلی نشریه کمیته سازمانده را بخوانید:

**سازمانده کمونیست ۴۴ ضمیمه شماره یک – امنیت و فنون مبارزه با پلیس**

**سازمانده کمونیست ۴۴ ضمیمه شماره دو – طبقه کارگر و تحزب کمونیستی**

**سازمانده کمونیست ۴۶ ضمیمه – اصول فعالیت کمونیستی**